ضمیمه

میثاق خون



ضمیمه شماره یکم ماه حمل ۱۳۶۶ هجری شمسی

بسم الله الرحمن الرحیم

إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ
وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ ، وَلِيَعْلَمَ
اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ
لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ . وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ
آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ . أَمْ حَسِبْتُمْ
أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ
جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ .

سوره آل عمران آیه ۱۴۰-۱۴۲

ترجمه

اگر بشما رسید زخمی پس رسیده است گروه کافران را زخمی مانند آن.
و این روزها (حادثه) را می گردانیم در میان مردمان برای فوائد بسیار
و تا متمیز سازد خدا مومنان را و شهید گرداند بعضی را از شما . و خدا دوست
ندارد ستمکاران را . و تا کامل عیار کند مسلمانان را و نابود سازد کافران را
آیا گمان کردید که در آیید به بهشت و هنوز متمیز نه ساخته است
نه مجاهدان را از شما و پیش از آنکه جدا کند صابران را .



یادداشت مدیر

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿قال الله تعالی فی محکم کتابه و هوا صدق القائلین : ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا ، بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله ویستبشرون بالذین لم یلحقوابهم أن لاخوف علیهم ولا هم یحزنون﴾

شهداء نخبه‌گان بشریت وبر گزیدگان خداوند جهان اند ، شهداء سعادتمندانی اند که ذات کبریائی اوشان را به درجه سترگ «شهادت» برمی گزیند ، در قرآن کریم آمده است که «ویتخذ منکم شهداء»

واژه شهید در اسلام همراه با واژه هـای مقدس «نبی ، صدیق و صالح» ذکر شده است . شهداء رادمردان ایثارگری اندکه در راه خدا ، بخاطر خدا واعلاء کلمةالله جـان شیرینشان را فدا کردند و به اغ شهادت شتافتند تا آئین اسلام زنده ماند و قرآن درگستره خاکی اکم گردد .

شهداء بی باکانه سرشان را بخاطر بقاي حق پیشکش کردند ، بناء آنانیکه دوست دارند از مقام شامخ و عظیم آن دلباختگان حق و حقیقت بزرگداشت به عمل آورند ، بایست راه شهداء را ادامه بدهند، ادامه راه شهداء که نبرد در راهٔ خداو درجهت اعلای کلمة الله است ، نخستین هدف شهداء بوده و بـاید هم وارثان برحقشان (مبارزان مسلمان) آن راه را ادامه داده و بیراهه نروند .

مجله «میثاق خـون» بخاطر ارجگذاری از مقام شهید و شهادت ومعرفی شهداء وخط سرخ شهادت تصمیم‌گرفت درسال جدید نشراتی‌اش زندگی نـامه عده ای از گلگون قبایان راه اسلام را به شکل جداگانه به‌خوانندگان عزیز پیشکش کندکه اینک خدمت شان تقدیم میگردد .

اداره مجله آرزومند است که بـه برکت سیلاب خـون این عزیزان شهید ، زورق آمال ما به ساحل نجات وصل شود . و مطالعه زندگی ، اوشان به ما راه ایثار و فـداکاری بیاموزدو مشاهده چهره های نورانی تک تک آنها ترس از مرگ را از دل فرد فرد مابزداید تاماهم چون او شان شهادت را به جبین کشاده استقبال کنیم .

و ما ذلک علی الله بعزیز

ف ـ فاضل

نویسنده :
استاد برهان الدین (ربانی)

استاد غلام محمد نیازی

بنیانگذار نهضت اسلامی کشور



رستاخیز عظیم کنونی کشور عزیز ما افغانستان محصول رنجهای فراوان آن فرزندان صدیق و والا همتیست که در دوران افسرده‌گی با دل دردمند و پرارمان ارادۀ آهنین، ایمان مستحکم و نگاه ژرف بین برای بیداری ملت افسردۀ خود بدون غوغا و ریاکاری بفعالیت آغاز، آرام و بیصدا اما با تندی گام برمی داشتند . نهضت اسلامی معاصر فقط یک عکس العمل شعارهای تند و بی حاصل نیست بلکه زاده جدوجهد شباروزی و اخلاص و دلسوزی آن پیکارگران مؤمنیست که با دانش و بینش اسلامی تهداب نخستین جنبش را درست و مستحکم گذاشته اند .

استاد نیازی یکی ازین چهره های درخشان و فراموش ناشدنی تاریخ افغانستان و جهان اسلام است . این استاد توانا که دردها و محرومیت های ملت زجر دیده اش در افغانستان وانحطاط جهان اسلام، قلبش را خونین و روحش را اندوهگین ساخته بود ، همیشه در فکر نجات ملت خود و بیداری جهان اسلام می اندیشید و در جستجوی رسیدن به این آرمان مسلسل تلاش میکرد و لحظه‌ای آرام نبود .

استاد در شلگر غزنی آرامگاه محمود بت شکن چشم به جهان گشود ، دوره ابتدائی را در آنجا گذرانید و برای فرا گرفتن تحصیلات عالی عازم کابل گردید و در مدرسۀ ابوحنیفه داخل شد و بعد از اکمال مدرسه ، در جملۀ چند تن از شاگردان ممتاز جهت تحصیلات عالیتر به جامع الازهر فرستاده شد و در فاکولتۀ اصول دین شامل شد و تا درجه تخصص به تحصیل خویش ادامه داد .

در دوران تحصیل خود در قاهره با نهضت عظیم اسلامی زمان معاصر «اخوان المسلمین» آشنا شد . در آن زمان این جنبش در اوج قوت و شگوفائی خود قرار داشت . از راه ارتباط به این نهضت انقلابی آموختنی های سودمند و با ارزش را فرا گرفت . و چون بعد از فراغ دورۀ تحصیل بوطن برگشت دیگر خوب میفهمید به چه کاری بپردازد . دستگاه حاکم که معمولاً برای خوش نگاه داشتن جوانانیکه تحصیلات عالی داشتند میخواست استاد را در یکی از پستهای عالی اداری مؤظف سازد . اما استاد که میدانست این کار مانع فعالیت و تلاشهای دوران ساز و ثمر بخش او میگردد ، از قبول پست های اداری در آغاز کار امتناع ورزید و وظیفه تدریس را در پوهنځی شرعیات پوهنتون کابل گزید و به تربیه نسل جوان و آگاهی دادن شان پرداخت. باآمدن این

راد مرد بزرگ تحول عظیم بیداری و آگاهی درمیان جوانان بظهور آمد. زندگی استاد را بصورت مختصر در ابعاد تعلیمی و اداری و سیاسی می توان به این شرح بیان نمود:

۱- کارهای تعلیمی:

گرچه فعالیت های تعلیمی و سیاسی و اداری استاد بیکدیگر مربوط بوده و از هم جدا نیستند، اما با اینحال می توان کارهای تعلیمی او را چنین شرح داد:

استاد معتقد بود انقلابهای اجتماعی و دگرگونی های سیاسی تا زمانیکه برمبنای تحولات ذهنی و دگرگونی ستوده و وجدانی استوار نباشد، ثمر بخش و سازنده نمی باشند، تغییرات قهری و اصلاحات جبری کم دوام و بی پایه و اساس اند و برای اینکه تحولات انقلابی در جامعه ما ریشه دار و بنیادی باشد خودش مسلک استادی را برگزید و به عموم شاگردان خویش توصیه میکرد این مسلک را انتخاب کنند. چون استاد وارد پوهنځی شرعیات شد رکود و جمود و قشرگرائی جوحاکم درسی را تشکیل میداد. تعلیمات زندگی ساز اسلام در چارچوب کشمکش های لفظی مناقشات بی ثمر و جدال بی روح محصور بود، به مضمون عالی ومحتوی جهانی تعلیمات اسلامی توجه صورت نمیگرفت شاگردان یا غرق درمناقشات لفظی و یا در جهان بی تفاوتی و روزگذرانی بسرمیبردند، بی اطلاع ازمحتوی یورشهای فرهنگی بیگانگان، و بی خبر از اوضاع فاسد اجتماعی داخلی که فاجعه های خونین را در بطن خود می پرورانید، و دور از جریان اوضاع جهانی قرارداشتند، در این دوران تاریک بود که رهزنان کمونست تلاش ورزیدند حتی درمیان سنگرهای اسلامی راه پیدا نموده و دارو دسته چون نالایقها، بی تهذیبها و غیر شرعی ها را تربیت و جابجا نمودند. دراین شرایط حساس استاد مسؤلیت خطیر تعلیمی را عهده دار شد و برای اینکه تحول عمیق و بنیادی در افکار و اندیشه ها بمیان آورد، تدریس بخاری شریف و تاریخ اسلام را به عهده گرفت. او میدانست رهبری جامعهٔ اسلامی بدون آگاهی به عمق احادیث وهدایات گهربار پیغمبر اکرم (ﷺ) بی مفهوم و بدون پایه و اساس است و بیخبری از تاریخ و نا آشنائی به رنجها وآلام جهان اسلام و عوامل شکست و پیروزی مسلمانان فجایع جاهلیت و حیله و نیرنگ دشمنان عامل ذلت و نابودی مسلمانان بوده و چه بجا فرموده است فاروق اعظم (رض) که «تقصم ظهرالاسلام عروة عروة من نشاء فی الاسلام ولم یعرف الجاهلیة» کمر اسلام را پارچه پارچه میکند آنکس که در اسلام پیدا شده اما از تاریخ جاهلیت آگاهی نداشته باشد. راستی بی خبری از پدیده های تاریخی مسلمان را در پرتگاه نابودی سقوط داده است، پیش از ورود استاد آموزگاران محترمیکه متولی تدریس بخاری بودند طی چهار سال تعدادی از احادیث مربوط به ابواب عبادات را تدریس نموده و بیشتر وقت خود را متوجه حل الفاظ و ترکیب صرفی و نحوی نموده و به مفاهیم زندگیساز هدایات پیامبر ﷺ توجه درست بعمل نمی آمد، اما طریقهٔ تدریس استاد به روشهای قبلی کاملاً متفاوت بود،

او با طریقه کاملاً ابتکاری و جامع احادیث را شرح مینمود و برای اینکه دانش آموزان از همه پهلوهای هدایات رهبر عظیم خویش آگاه شوند احادیثی را مربوط به عبادات و معاملات شمائل و اخلاق مغازی وسائر رهنمود های رهبر بشریت انتخاب میکرد و بصورت جامع و کامل به شرح و توضیح آن می پرداخت، در هنگام تدریس ذوق و سلیقهٔ همه شاگردان را رعایت میکرد، نخست احادیث را از لحاظ تحقیق لفظی بررسی میکرد مطالب مربوط به علم الدرایة والروایة حدیث را شرح میداد، استنباطات فقهاء و اختلاف مذاهب را بیان میکرد، و نظریات راجح و مرجوح را با دلیل ذکرمینمود، و نظر خود را در مورد مذهب راجح با وجوه مرجحه بیان میکرد، و گهگاهی جهت رشد و نموء استعداد دانش آموزان و تقویت ملکه ابتکار و استنباط آنان اقوال ونظریات فقها ومحدثین را شرح نموده و از شاگردان میخواست قول راجح را خود آنها برگزینند و بدین وسیله ملکه تحقیق و ابتکار را در اذهان دانش آموزان رشد میداد. در ساعات درسی بخشی از اوقات را برای پرسشها اختصاص میداد و جواب هر سوال را بصورت منطقی و قانع کننده

اظهار مینمود باوجـود هیبت طبیعی که چون هالـهٔ از وقـار و عظمت در سیمایش بچشم میخورد خیـلی نرم خو بود و با آنکه جدی و همیشه مصمم بود خـوش طبعی خاصی نیـز داشت ، این صفات وسائر شمائل نیک باعث میشدکه دانش آموزان علاقه شدیدی به او پیـدا نمایند ، و چون پروانه ها با شور و شوق به اطراف این شمع فروزان حلقه زنند .

استاد به تدریس تاریخ اسلام و شرح احوال واوضاع ملتهـا وکشورهای اسلامی توجـه خاصی مینمود و توصیـه میکرد باید از عوامل انحطاط مسلمانان آگاه شد مستقبل اسلام را ازمیان عظمت ها و افتخارات ، رنجها و دردها ، آبادیها و ویرانیهای گذشته مطالعـه و بررسی نموده و راه علاج را جستجوکرد و باید درک نمودکه جهان اسلام در شرایط کنونی درچـه وضعی قرار دارد ؟ عامل این همه ویرانیها و ذلت هاکیست و درکجاست ؟ آیا ملت هـا مقصراند و یا زمامداران شان ؟ در مورد شرح اوضـاع و احـوال کشورها و ملت های خاور میانـه که محراق حوادث وکشمش ها است توجه خاصی‌داشت، ساعتها بروی رژیمهای حاکم نهضتهای سیاسی ، اوضـاع اجتماعی این کشورهـا بحث میکرد هـرگه

از نهضت عظیم‌اسلامی‌اخوان المسلمین نام میبرد گه‌گاه اشک بردیده‌گانش حلقه میـزد و از اخلاص ، نظم و روش تربیتی آنان سخت تمجید مینمود. برای آشنائی به حیله ها ونیرنگهای دشمنان در برخی از ساعـات درسی روی مکتبهای ویرانگر کمونیزم ، صهیونیزم و حزب بعث صحبت تحلیلی و انتقادی بعمل می آورد وچهره آنان را آنطورکه هستند معرفی میکرد و در پهلوی خواندن آثار اسلامی آشنائی بـه این مکتبها و ایدیولوژی ها را توصیـه مینمود . خلاصه با آمدن استـاد بحیث آموزگار در چـوکات هیئت تدریسی پوهنځی شرعیـات تحول عمـده‌ئی در همه ابعـاد تعلیمی بعمل آمد، در پروگـرام درسی تغییر و اصلاحات اساسی صورت‌گرفت طریقه تدریس اصلاح شد ، مواد جدید درسی غرض آشنائی شاگردان بعلوم معاصر در پروگرام گنجانیده شـد تاریخ اسلام ، اساسات فکر اسلامی ، علم النفس و علم الاجتماع اسلامی جـزء پروگرام درسی شد و آنچنان‌که پرده های مرگبار قشرگرائی و سکوت را برداشت سدمستحکمی در برابرغرب زده‌گی و شرق زده‌گی ایجاد نمود .

۲- فعالیت های اداری :

استـاد تنها یک آموزگار مثالی نبـود بلکه بحیث یک اداره چی برا زنـده نیز از خـود استعداد وکفایت نشان داد او معتقد بود برای سرنگونی رژیم فاسد و بنیانگذاری دولت اسلامی سنگرداران اسلام نبایـد از دور منتظر فـرو ریختن کاخهای استبداد باشند بلکه خـود شان در اعماق سنگرهای دشمن در آینده زلزلـه ایجاد کنند ، و آنگاه بنیان فساد را از داخـل ویران و بروی آن مبنـای شکوهمند اسلامی را اعمار نمایند .

او میگفت : باید صف وسیعی از رزمندگان را ترتیب نمود و درمیان دستگاه وادارات مختلف جابجا کرد وتوده های وسیـع را ازین طریق آگاهی بخشید و ازین راه کنگره هـای فساد را ویران و ضربت نهائی را برخصم زبون وارد نمود .

استـاد در راه رسیدن به تحولات بنیادی برداشتن گامهـای اصلاحی را نیـز مفید میخوانـد و ازین رهگذر در چوکات وزارت معـارف و پوهنتون کابل خواهان اصلاحـات بنیـادی بود و چون در اثـر لوائح انتخاباتی تعیین رؤسا فاکولته ها مربوط به استادان هر پوهنځی شد استـاد دوبار بصورت متوالی بحیث رئیس فاکولتـه شرعیات انتخاب شـد در دوران ریاست خویش‌کفایت اداری فوق العاده از خـود نشان داد بعد از انتخاب او بحیث رئیس فاکولته شرعیـات نه تنها مرکزقوی جنبش اسلامی بلکه بحیث مرکزفعالیتهای اصلاحی در پوهنتون گردید او شب و روزکار میکرد تا با استفـاده از مرکـز اداری خـویش شعله انقلاب اسلامـی را فروزان ترسازد نقشه های وسیعی را جهت پیشبرد آرمانهای ملت مسلمان افغانستان طرح‌کرد ازینکه در دوران او فاکولته شرعیات مرکز علمی و محور جنبش‌هـا و فعالیت های دینی و اجتماعی گردیده بود همه در هراس افتاده بودند .

موصوف برای اینکه ساحـه فعالیت های اسلامی در محیط پوهنتون و ادارات علمی گسترده گردد مرکز تحقیقات علمی را درچوکات پوهنتون کابل با تشکیلات وسیع پیشنهاد وموافقه آنرا از طریق شورای پوهنتون و شورای ملی بدست آورد ، شعبات جدیدی در فاکولته شرعیات افتتاح شد و بدین وسیله میخواست نهضت اسلامی را تا اعماق قلبها و ادارات دولتی گسترش یابد .

او مایل بود تعلیمات والای اسلام باید از هر مجرای ممکن راه حاکمیت خود را بردل و دماغ ملت مسلمان افغانستان باز کند پیش از انتخاب استاد بحیث رئیس، تعامل کانکور در مورد شمول به پوهنتون کابل چنین بود که از همه مواد درسی دوره لیسه اختیاری از شاگردان صورت میگرفت و بعد از کامیابی در این اختیار شاگرد حق شمول را به پوهنتون پیدا میکرد اما مضامین دینی جائی درمیان سوالات کانکور نداشت و کمتر کسی هم بفکر آن بود که برای جوانی که به تحصیلات عالی می پردازد آگاهی از معارف اسلامی نسبت به هر چیز دیگری ضروری تر است وسرنوشت جامعه مسلمان افغان را نباید بدست جوانان ناآگاه از دین سپرد لذا از طریق اداره پوهنحی شرعیات پیشنهاد کرد تا ضمن سوالات کانکور پرسش ها و سوالاتی از مضمون دینیات ـ تفسیر تاریخ اسلام گنجانیده شود ، کارگردانان کانکور در پوهنتون ازین پیشنهاد تعجب نموده و شور و غوغا بلند نمودند که دین به مسایل کانکور شاگردان چه رابطه دارد؟ بلی آنها که در مورد ترتیب سوالات از امریکائیها الهام میگرفتند و درمیان امریکائیان دین از علم جداست لذا در پوهنتون کابل که سیاست مستقل اسلامی و ملی ندارد ازخط اجانب بیرون شدن را بدعت میخواندند استاد با قاطعیت اوهام اینان را ردکرده و گفت : مادر افغانستان درمیان ملت مسلمان بسر می بریم اینجا جامعه لا دینی وعلمانی غرب نیست ، در اسلام دین از علم جدا نمی باشد و این فرهنگ منحرف غرب است که دین را از علم جدا میداند اومیگفت : دهقانان محروم و ملت دردمند افغان از ابلهٔ دست و عرق جبین خویش بود چه پوهنتون را می پردازند آنها هرگز نمی خواهند ارزشهای دینی که در بهای حفظ و حراست آن خون میدهند درمیان مراکز تربیتی شان جای پائی نداشته باشد کسانیکه به معارف دینی خویش اعتقاد و آشنائی‌ندارند نباید در محیط پوهنتون پا گذارند سرانجام در اثر جدوجهد استاد علی الرغم ارادهٔ دشمنان معارف اسلامی مواد دینی جزء مهم سوالات کانکور قرارگرفت .

او معتقد بود که برای رسانیدن تعالیم والای اسلام به گوش جوانان از هرمناسبتی باید استفاده کرد لذا در دوران ریاست خویش روز مولود مسعود پیامبر اکرم ﷺ و روز نزول قرآنکریم و سائر مناسبت های دینی را با اجتماعات شکوهمندی تجلیل میکرد و بدینوسیله میخواست بیخبران از فرهنگ اسلامی را آگاهی دهد چه از عوامل عمده درمیان جوانان بیخبری از علوم و معارف اسلامی و نبودن تربیت و توجیه سالم است و باوجود مصروفیت های اداری در پوهنحی‌های مختلف چون حقوق ـ تعلیم وتربیه‌وادبیات به ایراد کنفرانسها می پرداخت تا جوانان را به معارف اسلامی آشنا سازد .

او در دوران عهده داری ریاست پوهنحی شرعیات کوشید استادان پوهنحی شرعیات در سطح ملی و بین‌المللی تبارز نمایند و از انعزال و گمنامی برآیند وضمناً به فرهنگها و رژیمهای مختلف مخصوصاً طرز کار ابر قدرتها آگاه شوند زمینه مسافرت را به اکثریت استادان بکشورهای اسلامی و غیر اسلامی آماده ساخت و خود هم در برخی از آن کشورها به مسافرت پرداخت .

بلی او معتقد بود در راه مبارزه با ابرقدرتهای ویرانگر و بی اثر ساختن نیرنگها و دسایس آنان باید دشمن را خوب شناخت و عمیقاً به حقیقت او آگاهی یافت چهره واقعی آنان را از راه مطالعه حیات اجتماعی ـ سیستم اداری و وضع درونی شان کشف کرد و تا دشمن را نه شناسیم نمی‌توان از گزند و آزار او درامان ماند ، آری به مصداق من تعلم لغه قوم امن شرهم » آنکس که زبان‌ملتی را آموخت از گزند و آزار شان در امان می ماند .

لذا جهت آشنائی به اوضاع داخلی امریکا و روسیه به این دو کشور سفر نمود در نتیجه این مسافرتها با خود ارمغانهای آموزنده‌ئی به ارمغان آورد به روسیه رفت تا داستان غم انگیز تراژیدی وعوامل سقوط جمهوریت های اسلامی را در کام وحشتناك کمونیزم از نزدیک مطالعه کند وجنایات بیرحمانه جلادان کرملین را علیه ملت های محکوم مسلمان در آسیای میانه به چشم سردید و اشک از دیده ریخت به آرامگاه محمد بن اسماعیل بخاری رفت تا تزویر و ریاکاری استعمار سرخ را چنین شرح نماید : روسها گروهی از کهن سالان را که غبار غم واندوه به چهره های غم انگیز و سرو صورت زجر کشیده شان دیده میشد در مسجدی جمع نموده بودند امام مسجد که خود عضوسازمان (کا - جی - بی) بود طی خیر مقدم مهمانان از آزادی مذهب در روسیه حرف زد مسلمانان محکوم که از بیم مرگ قادر به ردکردن حرفهای دروغ خطیب نبودند اشک حسرت برگونه های شان جاری بود ناگهان ازمیان صفوف پیر مردی که طاقتش طاق شده بود برخاست و فریادکشید دروغ میگوئی کجاست آزادی مذهب حرفش تمام نشده بودکه روسها از هرطرف به سرش ریختند و کشان کشان او را از آنجا کشیدند میگفتند این پیرمرد دیوانه است راستی در زندان وحشتناک روسیه و در نظر این دشمنان آزادی حق گفتن و آزاد زیستن خود دیوانگیست لحظه‌ای بعد قرآن های طبع تاشکند را به مهمانها هدیه دادند و بدینوسیله میخواستند بفهمانند که روسها اجازه میدهند قرآن چاپ وبدسترس مسلمانان محکوم درجمهوریتهای اسلامی قرار بگیرد اما سرپوش تزویر و دروغ بزودی پائین می افتد و چهرهٔ ننگین دجالان روسی بی نقاب میگردد جوان مهماندار که خود مسلمان زاده است ، از وضع استعمار ملت محکوم خویش رنج میکشد رنجی که آتشی را در سینه اش برافروخته است .

و این آتش خشم سرانجام خیمه و خرگاه استعمار را در کشور شان خاکستر میسازد این جوان که هنوز شعله های ایمان در دلش فروزان است درنیمه شب آنوقت که جاسوسان همه درخواب غفلت رفته اند در اقامت گاه استاد را کوبیده و اجازه میخواهد حرفهایش را بعنوان یک امانت نزد خود محفوظ دارد . بلی ! بیچاره در سرزمینی تربیت یافته که درو دیوارش جاسوس است استاد برایش اطمینان میدهد : جوان از وضع غم انگیز مسلمانان به تفصیل حکایت میکند متذکر می شود با مسلمانان درین کشور از حیوانات هم بدتر معامله می شود همه درها برایشان بسته اند جز دروازه زندانهای وحشتناک، دراینجا همه دزد وچپاولگرند درپهلوی غارتگران حزب کمونست که هر جرمی را بنمایند برایشان مجاز است دزدان حرفه‌ئی نیز وجود دارند اینکه میگویند رژیم کمونیزم در شوروی جرائمیرا که از لحاظ مسایل مالی صورت می پذیرد ریشه کن ساخته است کاملاً پوچ و نادرست است چه از یک طرف اصلا رژیم طبقاتی از بین نرفته بلکه بصورت خیلیها فجیع روان است افراد حزبی جنرالان و مدیران مؤسسات صنعتی هرکدام لاردها و سرمایه دارانی اندکه از ملیاردرهای کشورهای جهان سرمایه داری کمتر نیستند و آنهائیکه مدارک عظیم مالی را در اختیار ندارند دست به تقلب و دزدی ورشوه خواری می زنند قاچاقبری ورشوه ستانی در فرودگاها و بندرگاها بصورت مفتضح روان است و در ضمن داستان مرحوم عبدالرزاق زهیر را که بعنوان نطاق بخش انتشارات خارجی رادیومسکو کار مینمود یادکرد پولیس مسکو برای موصوف خبر داده بود از غروب آفتاب به بعد درمنطقه‌ئی که‌زندگی میکند ازساحه‌چند کیلومتری پیشتر نرود در یکی از شبها از آن ساحه خارج شده‌بود بدست دزدان افتاد همه پولهایش را سرقت نمودند و اگر موتر پولیس به سروقتش نمیرسید خودش را نیز می کشتند و بعد از شرح داستان های غم انگیز و فاجعه آور رژیم کمونستی روسیه دردمندانه مطالبه نمود قرآنی را که برای «استاد» داده اند به او بفروشد استاد از او می پرسد مگر در کشور خود شما چاپ نشده آیا شما نمی توانید خود بدست آرید جوان آه سردی کشیده جواب میدهد ای هزار نفرین برژیم ننگین روسی که جز تزویر و دجل هیچ متاع دیگری

در بساط آن وجود ندارد این قرآنها فقط برای مهمانان مسلمان طبع شده است و مردم مسلمان در این سرزمین از هرچیز محروم اند .

استاد بعد از ختم جریان مسافرت خویش چنین نتیجه گیری نمود رژیم کمونیزم در همه ابعاد به سوی ناکامی و نابودی روان است ، داستان بهشت خیالی کمونیزم افسانه بی هوده ئیست که دیگر درمیان انسان‌های عاقل و خردمند به شنیدن نمی ارزد . سردمداران مبارزه علیه رژیم های طبقاتی خود پیام آور و گردانندگان فجیع ترین رژیم هاي طبقاتی‌اند. اگر خواسته باشیم کمونیزم را تعریف کنیم میتوان گفت مجموعه‌ئی مرکب از همه انواع فجائع و رذیلتها، رژیم سراپا فساد و بیعدالتی .

روسها که با همه وحشت و بربریت در برابر مسلمانان میخواستند اسلام را ریشه کن سازند در پلان شوم خویش ناکام شدند همانست که میبینیم شعله‌های ایمان هنوز در دل فرزندان مسلمان فروزانست این جوانانیکه دردامان کمونیزم پرورش یافته اند و پیام روح بخش اسلام را جز آنکه روزی از ما در پیر و یا پدر محروم خویش شنیده باشند دیگر جز آواز جگر خراش کفر و بیدینی چیزیرا نشنیده اند با اینحال هنوزهم دل شان مالامال از حب اسلام وقرآنست، پس باید مطمئن بود که آینده در قلمرو اسلام است .

استعمار کهنه که در رویاروئی مسلح دربرابر ملت‌های مسلمان ما شکست خورده‌بود و میخواست از راههای دیگری از طریق بدست گرفتن دستگاه های تربیتی و حقوق وغیره بار دیگر سایه سیاه و شوم خود را بر ملت‌ما گسترده تسلط پیدانماید، مخصوصاً دردورانیکه قانون اساسی جدید پاس شد و دستهای آشکارا و مرموزی پیگیرانه‌تلاش میکردند دستگاه های قضائی‌کشور را بزنجیر رژیم حقوق فرتوت غرب بکشند این تلاش خائنانه استاد را سخت نگران میساخت و علیه الحاق پوهنځی شرعیات به پوهنځی حقوق که هدف از آن حذف شریعت درمحاکم ودستگاهای‌قضائی بود بشدت‌مقاومت کرد و این پلان را ناکام ساخت و برای اینکه آگاهانه‌علیه این دسایس مبارزه صورت بگیرد حاضر شد که گروهی از استادان را جهت دیدار از محاکم قضائی غرب به آن سر زمین اعزام نماید خودش هم به امریکا رفت و سیستم قضائی و اساسات حقوق آنکشور را از نزدیک باز دید کرد و در اثر مطالعهٔ عمیق به این نتیجه رسید که جستجوی عدالت در سیستم قضائی غرب به آن میماند که سنگریزه‌ئیرا درمیان چاه عمیق انداخت و در تاریکی شب به جستجوی پیدا نمودن آن شد .

مادی گرائی، سود پرستی و فقدان عواطف انسانی در جامعه امریکائی محکومیت رژیم سرمایه داری را در ذهن استاد عمیق تر ساخت مظاهر از هم پاشیدگی روابط اجتماعی رشد و نمو بیسرسام آور جرائم و پناه آوردن جوانان بسوی لا مبالاتی اینها و صدها قضایای دیگری دلیل آن شد که استاد قاطعانه تلاشهای غرب زده‌گان را در جهت غربی ساختن دستگاه های قضائی بیهوده خوانده و در برابر آن عالمانه بایستد. او می‌گفت ما با داشتن فرهنگ غنی‌وپرمایه و مبانی عظیم ارزشهای شریعت اسلامی دیگر چه نیازی داریم که از رژیم های بیمار و فرتوت اقتباسی نمائیم، اسلام خود ضامن حل همه مشکلات‌ماست، رژیم‌ها کمونستی‌وسرمایه داری هر دو محکوم و مردود اند. از تلاشهای پیگیر استاد خفا شان رژیم ظاهر شاهی که قدرت دیدار نور پرفروغ اسلام را نداشته دچار خوف و هراس شدند و موانعی رادر راه پیشرفت آرمانهای والا و اسلامی او ایجاد نمودند در چوکات پوهنتون کابل سروصدای الغاء شعبهٔ قضائی پوهنځی شرعیات بلند شد، نظارت پولیس بصورت آشکار و نیمه آشکار به پوهنځی شرعیات شدت یافت اما بعلت استحکام قاعدهٔ مردمی این شخصیت دولت قادر نبود دست به اقدام عملی بزند برنامه های توامیت قضائی پوهنځی شرعیات در نطفه خنثی شد . اما داستان به اینجا خاتمه نیافت .

۳- فعالیت های سیاسی :

استاد برای ایجاد رستاخیز اسلامی در کشور عقیده

داشت باید قبل از همه صفی از رزمندگان مومن را بر مبنای تعلیم والای اسلامی تربیت نمود و اینکار را از راه آموزگاری آغاز نمود او معتقد بود ریشه نهضت را درمیان اقشار مختلف تعمیق بخشید و این هدف را از راه برنامه های مختلف چون تأسیس مجله شرعیات، طبع و نشر کتب اسلامی از طریق پوهنځی شرعیات و پخش آن درمیان مردم ، جا دادن مواد اسلامی درکانکور پوهنتون، تدویر محافل تربیتی و کنفرانسهای دینی، طرح و برنامه ریزی بزرگترین مرکز اسلامی بنام مرکز تحقیقات اسلامی که به منظور شهرت دادن به سطح جهان اسلام از حکومت وقت درخواست نمود مرحوم فیصل پادشاه فقید عربستان سعودی سنگ تهداب آنرا گذاشته و آنرا افتتاح نماید و چنین مراسمی هم علی الرغم خواسته دشمنان اسلام صورت گرفت استاد تنها یک آموزگار توانا و یک اداره چی موفق نبود بلکه یک رهبر فکری و سازمان دهنده انقلاب اسلامی بود از میان شاگردان آلعده ئی را که اخلاص و استعداد شگوفائی داشتند بدور خود جمع نموده و آرمان خود را سر نشاده با آنها درمیان میگذاشت . اودرسال ۱۳۳۶ به اشتراک چندین تن از رزمندگان جوان و یکتعداد ازفرزندان دردمندومؤمن به انقلاب اسلامی اولین هسته عملی انقلاب اسلامی را پایه گذاری و بفعالیتهای سری و علنی پرداخت. استاد درآغاز بمنظور ریشه دار شدن انقلاب به فعالیتهای زیر زمینی توصیه میکرد و چون احساس نمود دیگرصفی از رزمندگان تربیت شده بمیان آمده و آماده اند در هر نوع شرایطی به مبارزه خستگی ناپذیر خویش ادامه دهند دعوت علنی را در ملاء عام هدایت داد و شب نامهٔ جهاد اولین پیام علنی بود که درمیان مردم پخش شد ، اتاق کار و منزل او تجمعگاه داعیان راه حق بود .

ناگفته نباید گذاشت تلاشهای سازنده ئی در جهت پایه گذاری یک جنبش اسلامی قبل از به میان آمدن نهضت اسلامی تحت نام جمعیت اسلامی افغانستان در کشور جریان داشت اما باوجود فعالیتهای گسترده فردی و دسته جمعی کتله بندی نیرومندی بمیان نیامده بود و تعدادی از پیشگامان این حرکت بعدها در سازمان جمعیت اسلامی سهم گرفته گروهی فعالیت خویشرا ادامه و جمعی هم کار خویشرا ناتمام گذاشته از جمله پیشگامانیکه بعدها فعالانه در جمعیت اسلامی سهم گرفتند از برادرانی چون سیداحمد ترجمان و استاد محمد فاضل و از قشر جوان عبدالعزیز فروغ رامیتوان نام برد و آنهائیکه در پایه گذاری هسته های نخستین به ابتکار استاد نیازی سهم داشتند از برادران ذیل میتوان نام برد استاد توانا، استاد وفی الله سمیعی ، عبدالاحد عشرتی ، سید احمد ترجمان، استاد فاضل ، عبدالهادی هدایت و عبدالعزیز فروغ که پرتلاش ترین برادری در جمله سائرین بود و نویسنده با عداکاز برادران دیگر در این فعالیتها سهیم بود وبعدها عده ئی از جوانان چون استاد سیاف ، غلام ربانی عطیش ، عبدالرحیم نیازی شهید ، محمد اسحاق بزرگ ، دین محمد گران یکی بعد دیگری درین حلقه شرکت داشتند و اجتماعات نخستین که در منازل برخی از برادران و گاهی در محوطه باغ بابر دارالامان ودامنه های دوراز انظارمردم صورتمیگرفت برادران جوان و پخته سن دیگری هم شرکت داشتند که معمولاً اجتماعات بروزهای رخصتی جمعه صورت میگرفت وچون جناح جوان در داخل پوهنتون و مدارس به قوت و قدرت هرچه تمامتر بکار آغاز کرد و بصورت سازنده و انقلابی علنا وارد صحنه شدند و برخورد ها و کشمکش جدی ترشد استاد که تنها در راه پیمائیها حضور نداشت دیگر در هر فیصله و تصمیمی شریک بود به علت تراکم کارهای اداری وانجام مسئولیتهای عمده به نفع انقلاب فیصله نمود که رهبری مستقیم جمعیت را بدوش یکتن از همسنگران و شاگردان خویش بگذارد و همان بودکه در بهار سال ۱۳۵۱ شورای اجرائیه جدیدی تشکیل و یکتن را از میان خویش بعنوان امیر مسئول جمعیت برگزیدند اعضاء این شوری بر علاوه از استاد و پیشگامان نهضت اسلامی عناصر جوان و انقلابی ذیل بودند انجنیر حبیب الرحمن شهید مولوی حبیب الرحمن شهید، سیف الدین نصرتیار استاد سید محمد موسی توانا دکتور عمر شهید . انجنیر حکمتیار (این دو برادر در دوران تشکیل شورا در زندان بودند) . عبدالقادر توانا، قاضی عبدالباری، سید نورالله عماد ، استاد عبدالرسول سیاف ، عبدالرحمن

شهید ، استاد احمد زي ، غلام ربانی‌عطیش و نویسنده بودند شورا به اتفاق نویسنده را بحیث امیر پیشنهاد کرد و به پیشنهاد امیر استاد سیاف بحیث معاون وانجنیر حبیب‌الرحمن بعنوان منشی و نصرتیار بحیث معاون منشی پیشنهاد و تصویب شد البته با تشکیل جدید مسئولیت استاد نیازی خاتمه نیافت او بعنوان مسئول پشت پرده در همه امور شریک بود .

استاد نیازی مردی بود پرتلاش و پر تحرک بمنظور پخش و نشر دعوت اسلامی با اقشار و سطوح مختلف‌بخصوص با قشرهای روشن‌فکر تماس میگرفت و آنها را به تعالیم‌والای اسلام آشنا میساخت و به نقطه نظرهایشان در مورد مسائل اسلامی با روح آرام گوش میداد او عقیده داشت از عوامل عمدهٔ انحراف قشرهای‌روشن‌فکر تربیه‌های غلط و ناآشنائی به اصول اسلامیست و باید به آنها نزدیک شد عقده هایشان را کشف نمود و به علاج شان پرداخت زیرا مصلحین حقیقی و داعیان راستین بدنبال مردم می روند تماشا نمی کنند و یا در گوشه های تاریک خانقاه به انتظار توبه عاصیان نمی نشینند داعیان حقیقی حیثیت طبیب دلسوزیرا دارند که بیقرار و سرگردان بدنبال بیماران رفته و به کشف مرض وجه علاج آنها مي پردازند ، و از بی میلی و بیصبری بیمار دل تنگ نمی‌شوند .

جبری

او گرچه قاطع و مصمم و خشن مزاج و تند خو بود مگر در برابر شنیدن نقطه نظرهای ناآشنایان به معارف اسلامی نرم خو شکیبا و باحوصله بود . انتقادات و نظرات آنها را دقیقانه میشنید و سپس علمی و عمیق به رد آنها می پرداخت و معترض را قناعت میداد - برمبنای همین سلوک عالی او بود که چپگرایان و فریب‌خوردههای مکتب‌اغواگر کمونیزم نیز به سراغش رفته و در مورد قضایای فکری وپرنسیپهای اجتماعی از او پرسشهائی بعمل می آوردند و چه بسا که دوباره به اسلام گرایش پیدا نموده و از پرتگاه مرگبار کمونیزم نجات می یافتند فراموش نمیکنم وقتیکه استاد در ریاست تقنین وزارت عدلیه در شعبه تالیف و ترجمه کار مینمود یکی ازجوانان مارکسیست بنام‌عبدالقادر که‌ازتیوریسن ها و کمونستهای دوآتشه بود در اثر تماس با استادبزرگوار به مسائل اسلامی خیلیها علاقه مند گردیده باوجود پر روئی و بی حیائی که شاخص برجسته در زندگی مارکسیستهاست همیشه با علاقه خاصی به صحبتهای اسلامی گوش میداد و آثار تغییر در سیمایش به چشم میخورد و چندین تن از مارکسیستهائی که فریب تبلیغاب گمراه‌کن روسها را خورده بودند دوباره ایمان آوردند و تأثیر شخصیت و عظمت‌روحی او بقدری بود که کمونستهای شناخته شده در مجالس او نماز میخواندند و خود را معتقد و مؤمن معرفی میکردند داکتر صدیق وزیر تعلیمات عالی در حکومت داودخان در محضر استاد خود را یک مسلمان متعصب معرفی نموده و میگفت در دوران تحصیل در روسیه همیش نماز میخواندم‌استادنیازی شخصی بود که چون حرف میزد هاله‌ای از وقار در سیمایش به چشم میخورد و شنونده را مجذوب خود میکرد او مرد بارشادت و انقلابی بود در اظهار حق هیچ ترسی و هراسی نداشت آنگاه که جنازه شاگرد همسنگر و انقلابیش شهید عبدالرحیم نیازی را از هند میاوردند دستور داد تا بامظاهره عظیم و سرتاسری تابوت شهید استقبال گردد پروانه های انقلاب اسلامی روی خیابانها ریخته و موج عظیم انسانی بسوی فرودگاه کابل در حرکت افتاد جنرال‌عبدالولی‌شخصیت مقتدر رژیم حاکم تهدید آمیز به استاد تیلفون کرد امنیت را در خطر انداخته اید بیم آن میرود بمظاهره چیان جوان فرودگاه را به آتش کشند و خواست تا هدایت دهد‌جوانان پوهنتون به فرودگاه نروند استاد در جواب اظهار نمود اشتباه میکنید اینها فرزندان این کشور اند فرودگاه مربوط بخود آنها و مال انهاست اینها چون آن بیگانه پرستان و وطن فرشان نیستند که درین کشور زندگی عاریت داشته و بفکر گریز بخارج باشند و به سرمایه ملی خود بی اعتنا استاد زندگی انقلابی و پرثمر خویشرا بدون تزویر و ریا در جهت بارور ساختن جنبش عظیم اسلامی در کشور ادامه میداد دشمنان اسلام که از اهمیت این ابر مرد انقلابی آگه بودند

بی صبرانه تلاش مینمودند تا هر چه زود تر از راه پایان بخشیدن برتحریک و تلاش این فرزند عظیم اسلامی ضربتی کوبنده بر رستاخیز اسلامی کشور وارد آورند.

در دوران فاسد ظاهر شاهی توطئه های دشمنان ناکام و بی نتیجه ماند. فاجعه ننگین ۲۶ سرطان سرکوبی انقلاب اسلامی وتسلط نیروهای اشغالگر و خون آشام روس برکشور بود رخ داد مزدوران حقیر کرملین با اشارهٔ باداران خونخوار شان در اولین گام ننگین خویش در پی تصفیه و زندانی کردن این فرزند صدیق اسلام و یاران همرزمش گردیدند مگر بهتزدگی و از هم گسیختگی دارو دستهٔ مزدوران درمیان خودشان و در گیریهای هوا خواهان قدرت مانع آن شد که

چندین ماه بعد از کودتای ننگین سرطان استاد بیرون از زندان در تحت نظارت شدید باقی بماند و بالآخره بتاریخ ۱٤ ثور ۱۳۵۳ در شب جمعه در یک حمله وسیع که در تاریکی شب صورت پذیرفت استاد با عدهٔ زیادی ازبرادران همسنگرش در چنگ جنایتکار (کی-جی-بی) اسیر و زندانی شد و بدست قصابان کهنه کار روسی تحت تعذیب و شکنجه قرارگرفت در اثر شکنجه‌های وحشیانهٔ خون آشام سرخ استخوانهایش نرم و پوستش کنده و اجزای بدنش قطعه قطعه گردید مگر روح نیرومند و شکست ناپذیرش آسیبی نبرداشت و با عزم آهنین در برابر وحشت ابر جانوران روسی مقاومت نمود که همه حیران شدند محکمه مسخرهٔ کودتاچیان مزدور او را محکوم به اعدام نمود اما جلاد بزرگ از بیم عکس‌العمل شدید ملت مسلمان افغانستان او را حبس ابد نمود و به دار و دسته قصابان خود اظهار نمود اینها را یکدم نکشید بلکه به‌تدریج در اثر شکنجه و عذاب سخت بقتل شان رسانید.

استاد با اینکه در اثر شکنجه و تعذیب مسلسل علیل و ناتوان شده بود اما دست از تلاش و فعالیت برنداشت زندان را با همه قیود ننگین آن به محیط دعوت و تدریس

تبدیل نمود زندانیان معذب را به فرهنگ والای اسلام آشنا می ساخت و آنها را به صبرواستقامت در برابر شداید و محن دعوت میکرد وسعت محبوبیت او در زندان کودتاچیان مزدور را هراسان ساخت شیطان منشانه از او دعوت همکاری نموده درخواست نمودند آیا اگر آزاد شود با رژیم همکاری مینماید؟ استاد با قاطعیت این دسیسه را در نطفه‌خنثی ساخت اینجاست که بار دیگر خشم طاغوتیان برانگیخته شده تعذیب وشکنجه را از سرآغاز میکنند و در عین حال به آزار روانی او می پردازند جواسیس استعمار گروهی از زندانیان را می فریبند تا به آزار و اذیت استاد بزرگ بپردازند زندانیهای حرمان زده و شکنجه دیده که حواس و درایت خود را از دست داده بودند شکار این جنایت شده و دست به اذیت و آزار ابر مرد اسیر میزنند اما استادگران مایه این همه را نادیده گرفته به گول‌خوردگان اند رزمیدهد و شکایت غم و رنج‌خود را چون یعقوب به پیش‌گاه پروردگار عالمیان میرساندوبرابر آن فریب‌خورده‌گان دسیسه دشمن می گفت: «انمااشکوبثی وحزنی الی الله واعلم من الله ما لا تعلمون» مگر این فتنه‌ها جائی را نمیگیرد استاد رنجها و هموم زندان را با قلب قوی

استقبال نمود و در پهلوی تدریس به ترجمه احادیث پیغمبر ﷺ می پردازد جزءاول کتاب صحیح البخاری را ترجمه مینماید و به ترجمه سائر اجزاء آن میپردازد.

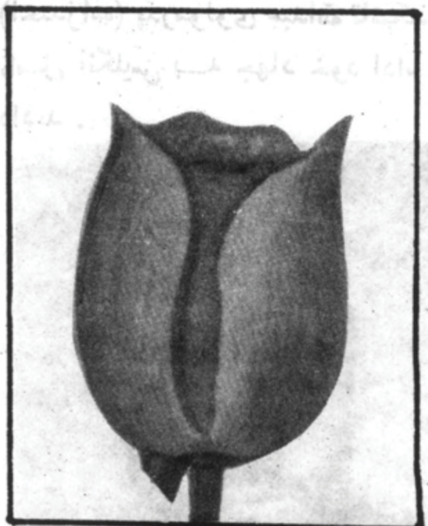
فاجعه ننگین هفت‌ثور بوقوع می پیوندد داؤد خان را با دار و دسته اش بفرمان روسها بقتل‌میرسانند وتره‌کی‌مزدور وفادار روس براریکه خونین قدرت تکیه میزند فضای‌تعذیب و کشتار به شدت هرچه تمامتر دوباره شروع میشود استاد گرامی از همه بیشتر مورد شکنجه قرارمیگیرد اماچون‌زندگی او آژیرخطری بود که خوا برابر دیده ابر جناوران کرملین حرام میساخت‌لذا در یکی از شب‌های‌سیاه و ظلمانی‌واندوهبار استاد محبوب را با گروهی از یاران راستینش بسوی نقطهٔ نامعلومی و پرتگاه وحشتناک کشتارگاهها بردند و از آن تاریخ ببعد دیگرسراغی ازین فرزندگرانمایهٔ اسلام‌دردست‌نیست‌گاهی شنیده میشود که وی را با گروهی از یاران رزمنده اش به زندانهای دوزخ روی زمین (روسیه) برده اند و یااینکه این فرزند صدیق اسلام بدست جلادان کرملین‌جام شهادت‌نوشیده

و همراه با سائر گلگون قبایان شهید در جوار رحمت الهی قرار گرفته است .

جنایتکاران عصر حاضر تصور میکردند که به قتل و کشتار این چنین مردان گرانمایه میتوان مانع حرکت سیلاب تند و خروشان انقلاب اسلامی شد مگر خون این شهیدان گرانمایه سیر انقلاب را توفنده تر و هر چه بیشتر و سریع‌تر ساخت امروز رستاخیز عظیم کشور که در پیشاپیش آن این مردان بزرگ قرار داشتند جهانرا دچار شگفتی و حیرت ساخته است .

گرامی باد یاد پیشتازان عظیم نهضت اسلامی در کشور !

درود بر روان این فرزندان صدیق اسلام که موج خون شان چمن در چمن لاله های انقلاب را زینت بخشید و شاهراه آزادی را بروی است اسلامی و ملتهای در زنجیر کشود .



شهید عبدالله « گلالی »

راد مردیکه از اوائل جهاد فی سبیل الله هرلحظه شهادت‌را آرزو داشت برادر شهید عبدالله « گلالی » ولد عبدالرحیم مسکونه بتخاک ولسوالی بگرامی ولایت کابل‌بوداین برادرما ۲۳ سال قبل از امروز دریک خانواده مؤمن و مسلمان چشم بدنیا کشود ـ برادرما از بهره سواد گرچه محروم بود اما نزد امام‌مسجد کتب دینی را تدریس مینمود . همراهٔ پدر خویش مشغول وظیفه دهقانی بودکه کودتای سیاه ملحدین بوقوع پیوست. برادر شهیدما آرام نگرفت وبه مجرد شروع شدن جهاد مسلحانه تفنگ بر دوش گردید . و درعملیات‌های متعدد اشتراک ورزید ـ که‌بسیار از دشمنان اسلام را روانه جهنم ساخت

کارنامه‌های برادرموصوف درصف هم قطاران مجاهدین کابل قابل قدر و فراموش ناشدنی است بالاخره ، بتاریخ ۲۰ ر۶ ر۱۳۶۴ در حالیکه با معیت یکتعداد برادران روانه منطقه (چکری) بود در(وچکی‌تنگی)باکمین روس‌های غارتگر مقابل بعداز محاربه شش ساعته بعد از اینکه چندین تن‌از دشمنان اسلام را روانه جهنم ساخت با ده تن از همسنگرانش مردانه وار جام‌شهادت را نوشیدند .

انالله و اناالله راجعون

مختصر سوانح عالم مجاهد و مبارز شهید مولوی عبدالله مشهور به گل آخند زاده

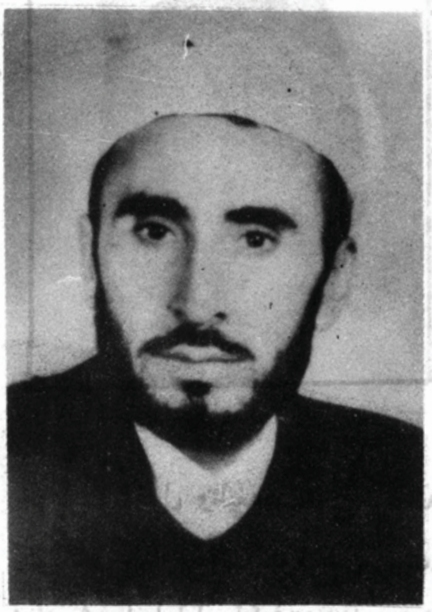
تقریباً یک قرن یا کم و بیش از جنگ افغان و انگلیس می‌گذرد . . در آن روزگاران نیز مانند امروز ملت مؤمن و فداکار ما در برابر غول استعمار آنوقت که آفتاب در قلمروش غروب نمیکرد، بپا خاستند وباتبرمشت ولگدبه جنگ توپ‌های مدرن و تفنگ عصری شتافتند و چنان ضربهٔ خردکننده به استعمار انگلیس وارد نمودند که تا امروز طعم تلخ آن را فراموش نکرده است .

و امروز که ابر قدرت خون آشام روس به کشور مردخیز ما هجوم آورده است ، در برابر فرزندان همان شیر مردان انگلیس شکن قرار دارد که همچون آبای‌خود دود از دمار استعمار برآورده اند ، و شیطان سرخ دشمن انسانیت را بزانو در آورده اند .

و مولوی عبدالله مشهور به‌گل آخندزاده از اخلاف مجاهد همان مجاهدان انگلیس شکن می‌باشد . وی در سال ۱۳۰۸ هـ ش در قریه ترنک ولسوالی‌علیشنگ لغمان دریک خانواده متدین وپارسا که کانون دانش ومعرفت بود ، پا به عرصه وجودگذاشت . این خانواده جهاد در راه خدا و مبارزه در جهت اعلای کلمة الله پخش دعوت اسلامی را از اسلاف خود بارث برده

و این میراث گرامی را با دادن قربانی ها حفظ نموده بود .

پدر مولوی عبدالله مولوی سید نور نام داشت ، و پدر و پدر کلانش در جنگ های افغان و انگلیس سهم فعال داشته و از مجاهدان پیشتاز بودند . ایشان درسرکوبی و شکست انگلیسها رول بارزی ایفا کردند و فدا کاری زیادی نمودند که در همین جنگ یکی از کاکاهای مولوی عبدالله بنام محمد فیض مشهور به شهید ملا بدرجه رفیع شهادت نائل شد ، و دو کاکای دیگرش با برادر خویش سید نور (آخندزاده) پدرمولوی عبدالله تاشکست کامل انگلیس به جهاد خود ادامه دادند .



مولوی عبدالله که به اسلاف مجاهد خویش و قهرمانی‌های ایشان افتخار می‌کرد ، بارزوی اینکه روزی فرزندانش نقش قدوم آن مجاهدین راه حق و آزادی را تعقیب نمایند ، اسمای گرامی آنها را بر فرزندان خود گذاشت و بحق آرزوی‌بجایی کرده بود وبامیدی که داشت نائل آمد ، زیرا نه تنها خودش بلکه همه افراد این فامیل مجاهد راه اسلاف قهرمان خود را پیمودند و با فدا نمودن جانهای‌شیرین خود ، میراث گرانمایه ایشان را حفظ کردند، و صفحات گلگون تاریخ‌مبارزات آن دلیر مردان فداکار را گلگون تر ساختند .

آری گل آخندزاده در یک چنین فامیلیکه از آغاز مجاهد و انقلابی بود بدنیا آمد و والدین مجاهدش اسمش را عبدالله گذاشتند که از بهترین اسماء به گواهی احادیث شریف است .

دوره طفولیت را در آغوش پر محبت والدین مهربانش سپری کرد و از آنجائیکه پدرش از جمله دانشمندان بزرگ آنوقت بود، لذا فرزندش را تحت تربیت خاص توام باتوجه پدرانهٔ خود گرفت و از اندوخته های بی کران علمی خود با تدریس کتابهای ابتدائی اسلامی بوی ، بهره مندش ساخت . . اما در سن هفده سالگی که آخند زاده واردنو بهار جوانی شده بود، بزرگترین مصیبت جانکاه و تلخ ترین غم سینه سوز را با از دست دادن والد گرامی و مربی عزیز خود متحمل شد . . وی که دیگر دریا یی از علوم را از دست داده بود ، چاره یی جز آن نداشت که جهت تکمیل و فراگیری بیشتر دانش اسلامی به تگاب نزد مولوی صاحب میا لطف الله که از بزرگترین علماء آنوقت بود ، برود . . سالهای ۱۳۳۸-۱۳۲۹ را در آنجا می گذراند واز دانش عالم متبحر میا لطف الله بهره کافی می‌برد ، سپس بازهم عطش علمی اش فرو نمی نشیند و جهت حصول بیشتر علم و آشنایی با عرف و عادات مردم

راهی ولسوالی کامه ولایت ننگرهار می‌شود و رحل اقامت برآستان مولوی غلام نبی کاموی می‌افگند و از بحر دانش وی گوهر های گرانبهائی را نصیب می‌شود بعد عازم ولایت کنرها می‌گردد و پس از سپری نمودن مدتی در آنجا ، بسوی کشور پاکستان روی آورده ، مدت زمانی را در باجور پشاور می‌گذراند .

این سفر های علمی نه تنها از گل آخند زاده شخصیتی دانشمند و مسلط بر علوم بار می‌آورد ، بلکه وی را از گنجینه تجارب و شناخت وسیع به خوی و خاصیت مردم و حکومت ها و اوضاع سیاسی برخوردار می‌سازد .

به وطن باز میگردد و آنهم مقارن با ایامی که کمونست های مزدور و جاسوس باشاره اربابان خون آشام خویش به جنبش های الحادی و گمراه کن خود ، در کابل آغاز کرده اند .

گل آخند زاده که به ماهیت این حرکت های کفری و آبخورده از سر چشمه استعمار سرخ بخوبی واقف و از شیادی ها و نیرنگ های روسان جهانخوار و پلانهای شوم شان برای بلعیدن کشور اسلامی ما با خبر بود ، در اندیشه آن شد که چگونه باید بر علیه این جنبش های وارداتی و دسیسه شوم استعمار بمبارزه برخیزد و ملت را از خطری که در انتظارش است ، با خبر سازد .

ترجیح می‌دهد که باید از یک موسسه دینی شروع کند ، و شامل دارالعلوم عربیه کابل میشود و از آن مرکز علمی مبارزه علیه الحاد را آغاز می‌نماید .

در سال ۱۳۴۰ از مدرسه مذکور فارغ می‌شود . وبروی لیاقت و دانش و فهم ارزنده یی که راجع به مسائل دینی و سیاسی و اجتماعی دارد ، سمت قاضی جزاء در ولایت کابل برایش سپرده میشود .

در مدت یکسال و چند ماه قضاوت ، دستگاه حکومتی ظاهر شاه خیلی سعی می کند تاوی را از مبارزه علیه حکومت فاسد باز داشته و با پیشکش کردن منصب بزرگتری برایش وجدان پرشورو انقلابی و آگاه او را بخرد ، اما وی که به فساد حکومت واقف است ، و مبارزه علیه چنین حکومت غیراسلامی ومزدور را واجب می‌داند هیچگاه زیر بار نمی رود و تسلیم نمی‌گردد و حکومت ظاهرشاهی که از جانب گل آخند زاده خطر را احساس می‌نمود ، وی را از مسند قضاء منفک می‌سازد .

اما گل آخند زاده که میدانست مبارزه اسلامی قربانی می‌خواهد و ایثار و رفتن در راه دشوار آن ایجاب از دست دادن منصب و چوکی و مال و دارائی و حتی جان را می نماید ، مایوس نمیگردد و با عزم قاطع تری خود را آماده مبارزه می‌سازد .

تشدید مبارزه علیه حکومت فاسد ظاهر شاه :

گل آخند زاده بعد از عزل شدن از منصب قضاء راه لغمان را به پیش گرفت و به موطن آبائی اش بازگشت و بلافاصله دعوت را در آنجا آغاز نمود . در اثر اوج گرفتن دعوت و پیوستن عدهٔ کثیری از تشنگان مبارزه اسلامی به این صف حق و نور ، جیره خواران حکومت در لغمان احساس خطر می - نمایند ، ووالی آنوقت ولایت چند ماه پی در پی اخطار های برایش می‌فرستد و خواستار توقف دعوت و مبارزه او می‌گردد ، اما وی آنهمه اخطارها را نادیده گرفته و همچنان با در نظر داشت مسؤلیت عظیم خویش درپیشگاه خداوند، بانظمی رسا وجذاب‌بروشنگری و افشا گری و آگاه نمودن مردم از مسائل سیاسی واسلامی ادامه می‌دهد.

گل آخند زاده باین هم اکتفا نکرده ، اراده می‌کند که در برابر حکومتی که راه را برای سقوط کشور درد امان کمونیزم و استعمار سرخ‌روسی باز گذشته است ، بمبارزهٔ مسلحانه برخیزد اینجاست که از دره آدم خیل سلاح خریداری می کند و به فراهم نمودن مقدمات انقلاب مسلحانه‌مشغول می‌شود . حکومت ظاهر شاه که از فعالیت‌های روز افزون وی به تشویش بود ، توسط جواسیس خود از نقشه او آگاه میگردد، و در زمان صدارت داکتر ظاهر گرفتار و بندی میشود .

حکومت می‌خواست او را شهید بسازد ، لاکن از طرف مخلصین و ارادتمندان بیشمارش بالای حکومت ظاهرشاه فشار وارد می گردد وحکومت از ترس مردم نمی‌تواند وی را از بین ببرد .

گل آخند زاده در زندان نیز به دعوت خود ادامه می‌دهد و زندان طاغوتی شاه فاسد را به مرکز دعوت

اسلامی مبدل می‌کنند طوریکه در دوران یکسال حبس عدهٔ زیادی از ماموریں و کارمندان محبس را با خود هم مفکوره می‌سازد .

در زندان دمبدم مردم دین دوست بدیدارش می‌آمدند و از وی دستور می گرفتند . بالاخره بعد ازیکسال حکومت فاسد مجبور می‌شود به فشار مردم تن در داده وی را از زندان رها سازد ، وی باوجود آنکه از لحاظ جسمی نحیف و ناتوان شده و تکالیف حبس تاثیرش را برپیکر او گذاشته بود ، بازهم به علت داشتن ایمان‌قوی وعقیدهٔ نیرومند از دعوت‌و مبارزه دست بردار نمی‌شود و پس از رهائی نیزبدون احساس خستگی این راه پرمشقت را با استوار یی که خاصه مردان‌مومن‌است، می‌پیماید .

مبارزه اسلامی نیرو مند ترمشود :

درینوقت باگل آخندزاده‌شخصیت مبارز و هدفمند قهرمان دیگری همراه می‌گردد که مولوی حبیب‌الرحمن شهید است ، با همدستی این دو ابر مرد کار دعوت رونق زیاد تری میگیرد و مبارزه تیز تر و نیرومند تر می‌شود. این دویار همدل و همزبان بطور سری و علنی مبارزه را ادامه می دهند .

مولوی صاحب حبیب‌الرحمن شهید که غالبا در کابل می‌بود ، در اوقات ضرورت نزد گل آخند زاده آمده دربارهٔ امور مختلف باوی‌مشوره‌می‌نمود و احیانا اگر ضرورت ایجاب می‌کرد ، گل آخند زاده بکابل رفته با مولوی صاحب حبیب الرحمن شهید روی مسائل مشوره می‌کردند .

تغییر رژیم و ادامه مبارزه :

درین هنگام ظاهر شاه که دیگر چهره منافقانه اش به مردم آشکار شده و پرده رنگین المتوکل علی الله نتوانسته است حقیقت این سیمای غدر وخیانت را از نظر ها پنهان نماید ، احساس می‌کند که خشم مردم مسلمان و اوج گیری مبارزات اسلامی وی را به گودال سقوط مرگبار نزدیک ساخته است ، و اگر دیر بجنبد در طوفان غضب ملت مومن غرق خواهد شد ، و بجزای چهل سال خیانت و جنایت اش به ملت و خوش خدمتی اش به روسها خواهد رسید همانست که به مشوره روسها از کشور فرار می‌کند و پسر عم دیوانه اش سردار خون آشام، داود جلاد طی یک کودتای ساختگی قدرت را بدست می‌گیرد . گل آخند زاده بلا فاصله بعد از کودتا تحت‌نظر و مراقبت قرار می گیرد اما وی که مرد مبارزه است و جان خود را برسر این کار گذاشته و حلاوت عمل در راه اعلاء کلمة الله را چشیده است ، دست بردار نمی‌شود و مشعل دعوت و مبارزه را همچنان فروزان نگه می‌دارد .

هراس حکومت استبدادی از وی افزایش می یابد و در صدد آن میگردد تا دسیسه یی علیه وی طرح و اورا از بین ببرد . روزی گل آخند زاده به ولایت می رودو به دفتر والی آنوقت (عبدالقادر قاضی) داخل میشود، در آنجا وی مشاهده می کند که عکس داود بالای کلمه توحید بروی دیوار آویخته است . از دیدن آن بر آشفته میشود و به والی میگوید : آیا عکس معتبر است یا کلمه توحید . کلماتی چند بین او و والی ردو بدل می شود ووی به والی اخطار می‌دهد که عکس‌را از بالای کلمه توحید بردارد .

والی که به جستجوی بهانه یی بود ، تلگراف و مکتوبی خبرمی دهد که گل آخند زاده عکس‌رهبر انقلاب(!) راموردِ تمسخر قرار داد و به آن بی احترامی کرد. حکومت دستورگرفتاری اوراصادر می‌کند ووی دوباره بزندان می رود .

در دوره دوم زندان نیز دعوت گل آخند زاده ادامه ، و مردم مسلمان از هرطرف بدیدارش می شتابند و دست اندرکار رهایی او می گردند .

حکومت داود باوجود وحشی‌گری و دیکتاتوری اش در برابر فشار مردم‌تاب نیاورده وی را بعد از یک سال رها مینماید اما والی‌که از جانب‌وی‌احساس خطرمی‌کند ، بعد از رهائی از زندان تبعید ولایتش می نماید .

این مجاهد قهرمان‌بعد از رهائی بکابل می رود ، اما در تحت نظر حکومت قرار دارد .

گل‌آخندزاده‌مشاهده می‌کند،حکومت استبدادی داود بااختناقی که قائم‌کرده عرصه مبارزه علنی را بر مبارزان راه حق تنگ‌نموده‌است ، لذا مجبورمیگردد روش مبارزه اش را تغییر دهد و با باز کردن دارالوکاله یی در کابل از آنطریق دعوت اسلامی را ادامه می دهد .

این هنگامی است که جنبش اسلامی تصمیم‌مبارزه مسلحانه و سرنگونی داود را داردکه روز بروز با جابجا کردن کمونستها در مناسب حساس

راه سیل‌سرخ را بسوی‌وطن بازمی‌نماید والی لغمان تبدیل می‌شود و گل آخند زاده با استفاده از فرصت عازم لغمان می شود .

در لغمان‌دعوت‌و مبارزه رادوباره آغاز می کند و باجدیت و پشتکار ادامه می دهد .

بعد از مدتی خبر جانگذار شهادت چند تن‌از پیشگامان نهضت اسلامی کشوررا که در آنجمله مبارز قهرمان و مجاهد ایثارگرمولوی حبیب‌الرحمن یار وهمدم گل‌آخند زاده نیز شامل است ، میشنود و برای چندین ساعت از هوش می رود اشکهایش چون مرواریدهای شهوار بیاد آن مبارز شهید فرو می ریزد و بکسانی که باوی بطـور سری یا علنی ارتباط داشتند ، دستور می دهد که یک هفته ختم قرآن‌کریم نمایند وبروح آن‌مجاهد شهید وسائر شهدای‌مظلوم راه خدا دعا کنند‌درمورد‌شهادت‌مولوی حبیب‌الرحمن با تاسف زیاد اظهـار می‌دارد که وی یک بازوی اسلام بود که قطع شد . کودتای ننگین ثور و دوران تازه مبارزه و شهادت افتخار آفرین .

با سرنگونی حکومت داود بدست مزدوران روسی و بقدرت‌رسیدن تره‌کی، گل آخند زاده درک می کند که سیل کمونیزم‌بکشور سرا زیر شده و استقلال وطن از دست رفته است، و خطری که همیشه‌وی‌و مردم را از آن‌برحذر داشته بود، اینک به سراغ ملت مسلمان و کشور اسلامی شان آمده است. بناءً او بروی‌شناختی که ازین عناصر وطن‌فروش و ملحد و مـزدور داشت ، درنگ را جائز ندانسته شب و روز و بدون‌اندک آرام گیری بکار مشغول‌می‌شود و ایمان قوی اش اورا وادار می‌سازد تا فعالیت هـای سیاسی و اسلامی اش را هرچه زود تر منظم و منسجم ساخته و بایک حر کت سنجیده شده و حسابی حکومت کفر را از پادر انـدازد . بهمین منظور

با یکتعـداد ارگانهای نظامی ، ملکی و مردمی‌دیدن نموده آنها را بشکل‌بهتری تنظیم می‌نماید، و خود روانه پاکستان می‌شود . بمجرد رسیدن بـه پشاور مخفیانه با استاد ربانی تماس می‌گیرد و باگرفتن هدایات‌لازم، دوباره به‌افغانستان باز می گردد .

درین بازگشت منظم کار را بهتر ساخت ، و یک سفر مختصر بـه لغمان و نواحی آن نمود و یک سفر کوتاه نیز به ولایت بـدخشان بالخصوص بـه ولسوالی کشم بخاطر هدایات‌لازم‌بمردم پیاخاسته آنجا نمود ، از سفر باز گشت و کار فعالیت و دعوت را در کابل‌رونق بهتر داد . باز لازم می‌بیند کـه راپور فعالیت های خود را به مرکزیت جهاد برساند و بدین‌منظور واردپشاورمیشود.

در ملاقات دوم بـا استاد ربانی صحبت مفصلی باوی می‌نمایدو راپور وگذارش ها را به سمع وی می‌رساند استاد ربانی اسمای یک عده ارتباطی‌های دیگری‌را که خارج از ساحه فعالیت وی در کابل فعالیت داشتند بوی می‌دهد و او بعداز توقف اندک و بازدید از دوستان راهی افغانستان می‌گردد .

این وقت است که رژیم تـره‌کی بر بی سرو سامانی کودتا فایق آمـده و خود را جمع وجور کـرده است ، لـذا جواسیس خود را بـرای دستگیری این مرد قهرمان می‌گمارد .

گل آخند زاده بـه کار و فعالیت خود ادامه می دهد و یک مقدار اسلحه را در کابل، لغمان، کشم بدخشان‌جابجا می‌کند و فکر می کند که حالا امکان سرنگونی حکومت را دارد .

بخاطر هدایت گرفتن بیشتر بازهم روانه پشاور می‌شود و با استاد ربانی و بعضی مقامات دیگر ملاقات می نماید ، و پس از اخذ هدایات‌لازم‌عازم‌افغانستان می‌شود. چون حکومت دست نشانده همیشه در جستجوی وی می باشد . و عکس های وی را به تمام ایستگاههای ترافیکی پخش کرده بود، لذا هنگامیکه وی با دو نفر دیگر به سواری موتر والگا عازم کابل بود در حصه پل چرخی موتر حامل ایشان توسط مزدوران‌روسی متوقف و از چهره پرنورش وی را می شناسند و با خود می گویند گم گشته خود را یافتیم‌و بلا فاصله اورا از موتر پائین و بدون سوال و جواب‌دست‌بسته بطرف پلچرخی می برند

این واقعه بتاریخ ۲۱ سرطان۱۳۵۷ اتفاق می افتد.

در زندان پلچرخی تحقیق ، فشار لت وکوب، برق‌دادن و انواع تعذیب های وحشیانه را بوی روا می دارندتا بـرادران ارتبـاطی.را بـه ایشان لست بدهد .

اما این مـرد مومن با عقیده راسخی که بخداوند داشت‌همه تعذیب‌ها را می پذیرد ولی حاضر نمیشود اسرار جهادرا افشاء نماید.وی حتی‌در پلچرخی نیز که سایه مرگ را برابر خود میبیند به دعوت ادامه می‌دهد و در اثر آن

در محبس شهرت زیادی کسب میکند.
بالاخره حکومت مزدور بدستور باداران روسی خویش، این الگوی مبارزه و قهرمان را در ماه دلو آن سال به شهادت می‌رساند.

انا لله وانا الیه راجعون

روحش شاد و یادش گرامی باد.



شهید سیف الدین

سنگردار اسلام شهید سیف‌الدین مشهور به ملنگ شخصیتی که سال‌ها شیفته و گرویدهٔ رسیدن به معراج اعلی انسانیت «غزاوت و شهادت» بودسرانجام بعداز یک سلسله تلاش‌وپیکار به‌منظور درهم شکستن حلقه های اسارت‌وبردگی آرمان مقدس دیرینه‌اش به‌کاروان‌شهداء بود نایل آمده و به مرگ حیات آفرین لبیک گفت:

وی فرزند صدیق و امانت دار پدر خود «نصرالدین خان» بود که در سال یک هزار سه صد و چهل و چار در یک خانواده اسلام دوست و شهید پرور در قریه‌بوستان فرزه‌مربوط ولسوالی میر بچه‌کوت ولایت کابل چشم به این گیتی باز نموده بود. شهید جاودان تحصیلات خودرا تاصنف یازدهم رسانده بود که روس ها به کشور مان تجاوز بی رحمانه نموده و به غارتگری شروع نمودند. وی با احساسات پاک‌که داشت به جهاد مسلحانه آغاز نمود.

بنابر فعالیت‌های که برادر شهید درطول‌چند سال جهاد نمود وی مسوول گروپ متحرک جبهه غازی حاجی عبدالشکور شهید انتخاب گردید. جناب ملنگ وظیفه خویش را به‌صورت اصولی،ایمانی و وجدانی به پیش می‌برد. و از خود قهرمانی ها و شهکاره‌ئی فراموش ناشدنی به جا گذاشته است‌که قابل وصف است.

سر انجام شامگان لیل پنج شنبه مورخ بیست سنبله سال یک هزار سه صد و شصت و پنج در اثر بمباردمان قشون سرخ در قریه فرزه با سه نفر از اعضای مجاهدان شهید جام شهادت را نوشیدند و به لقاء الله پیوستند

انا لله وانا الیه راجعون

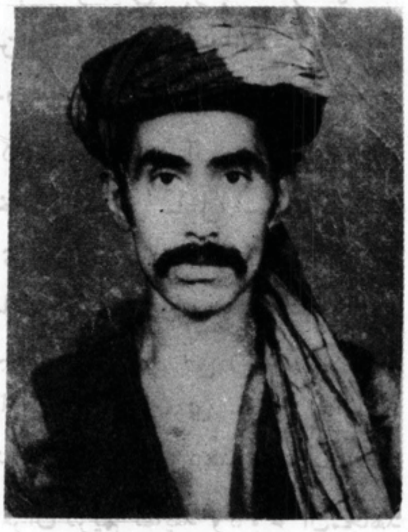
«روحش شاد و یادش گرامی»

شهید جاودان

شهید جاودان ضابط شتاب پسر محمد انصار قومندان‌پرتوان‌نظامی‌حوزه فرزه در سال یک‌هزار سه صد و بیست ونه در یک خانوادهٔ شریف و فقیر در منطقه فرزه‌ولسوالی‌میر بچه کوت‌ولایت کابل چشم به جهان کشود. برادر شهید در سن هفت سالگی شامل مکتب گردید بعد از فراغت از صنف نهم مکتب در سال یک هزار و سه صد چهل در اکادمی پولیس ولایت کابل شامل گردید در مدت چند سال تحصیل توانست به حیث ضابط عالی رتبه فارغ شود.

در سال یک‌هزار و سه صد وپنجاه و پنج بنا به مخالفتی که با حکومت وقت داشت به کشور هم جوار ایران سفر نمود.

برادر شتاب احساساتی پاکی که



داشت بیشتر نتوانست در ایران زندگی کند و به پاکستان آمده راهی سنگر گردید. او توانست به صورت اصولی به جهاد خویش ادامه بخشد و مصدر خدمت به مردم گردد

در طول جهاد خویش قهرمانی ها وشهکاری‌های فراموش‌ناشدنی را به‌جای گذاشت که قابل وصف است.

سر انجام در سال یک هزار و سه صد و شصت و یک مورخ بیست و دو جوزا در یک برخورد شدید باروس های وحشی در قریه فرزه با هفت تن از برادران مجاهدش جام شهادت را نوشید.

انا لله وانا الیه راجعون.

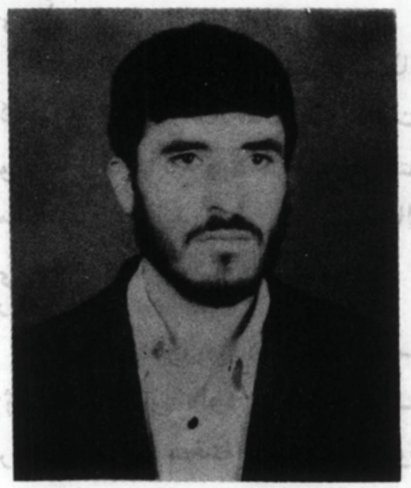
روحش شاد و یادش گرامی باد

شهید رستگار مولانا علی محمد «فارق»

مولانا علی محمد «فارق» فرزند میرزا محمد در سال ۱۳۳۴ ه ش در قریه بغشود راغ بدخشان در یک خانواده فقیر و زارع تولد یافت، و در سال ۱۳۴۲ شمسی شامل مکتب ابتدائیه احمدر راغ شد و در محیط مکتب استعداد و لیاقت سرشار او درخشید ، طوریکه او در شش سال دوره ابتدائی اول نمبر صنف خود بود، و تنظیم برخی کنفرانسهای مکتب را باتهیه مقالاتیکه شاگردان می خواندند بدوش داشت . شهید رستگار مولاناعلی محمد «فارق» نه تنها در محیط مکتب بلکه در قریه خود و قرای اطراف از محبوبیت خاصی بر خوردار بود که ثمره آن در دوران جهاد مسلحانه و بعد از شهادتش تا کنون مشهوداست .

شهید علی محمد «فارق» در سال ۱۳۴۸ خورشیدی از مکتب ابتدائیه فارغ التحصیل شد و بخاطر امتحان کانکور مدرسه امام ابو حنیفه (رحمة الله علیه) به فیض آباد رفت در امتحان کانکور اشتراک کند ، درمیان همه اشتراک کنندگان باز هم به اساس استعداد عالی اش که از تقوی و خدا ترسی اش منشا گرفت ، مقام اول نمره ای را جایز و به مدرسه امام ابو حنیفه (رح) معرفی گردید .

شهید (فارق) در سال ۱۳۴۹ خورشیدی به کابل آمد، وشامل مدرسه ابو حنیفه (رح) شد ، و فصل جدیدی در زندگی او آغاز گردید . که این فصل جدید ارتباط با مبارزان مسلمان



و اشتراک در مبارزه بر ضد بی بند و باریهای و خاتمه دادن به نظام جاهلی در افغانستان است .

روز ۱۱ ثور ۱۳۴۹ ش اولین مظاهره ای بود که او اشتراک می کرد ، او با شوق زیاد و زاید الوصفی همراه با نو باوگان مومنی که همصنفان و همدوره هایش بودند ، نظیر ، عبدالرحیم کریمی (عباس کریمی) محمد نظیف حذاق ، سید اسرار، سناتور شیر احمد ، عبدالحق عتید ، عبدالقادر امامی ، عبدالستار حکیمی ، کمال الدین مودودی ، عبدالحکیم پنجشیری، جمیع الله ، و ده ها تن دیگر پیاده از ولسوالی بگرامی از راه کوتل یک لنگه بطرف کارته نو سرا زیر شدند تا به سواری موتر خود را به پوهنتون کابل ویا پارک زرنگار رسانده درمظاهره سهم گیرند .

شهید فارق همراه با مظاهره چیان درفش های سبز (لا اله الا الله محمد رسول الله) و شعار های اسلامی ایرا که در پارچه های سپید و سبز نبشته شده بود حمل می کرد و نعره آسمانی(الله اکبر) گوش دلش رانوازش می کرد. هر شعاریکه می شنید درباره اش می اندیشید ، البته بعضی شعارها هم در آنروز برایش مجهول بود و نمیدانست ، متوجه کیست و چه افاده می کند ؟

موکب پر جلال مظاهره چیان مدرسه ابو حنیفه (رح) به محل تجمع مسلمانان رسید ، چهره های ملکوتی دیگر هم از دانشکده های دانشگاه‌کابل لیسه ها ومکاتب شهر کابل وشاگردان مدرسه دارالعلوم با عمامه های سپید شان رسیدند ، سخنرانی ها آغاز یافت و او با چهره های نورانی و ملکوتی در ستیز خطا به و در صحن مظاهره آشنا شد ، همه چیز برای او خوشایند بود بویژه آن درفش سبز وچند متره‌بزرگیکه با کلمه طیبه مزین بود و برادران همرزمش از ولسوالی بگرامی از مدرسه ابو حنیفه (رح) با خود آورده بودند ، حالا آن را می بیند که در بالای ستیژ سخنرانی قرار دارد و سخنرانان زیر آن سخنرانی دارند ، شهید عزیز مولانا (فارق) در این روز از خلال سخنرانی ها، حرفهای زیادی آموخت و شعار هایکه‌قبلا در راه شنیده بود، مفاهمیش را درک کرد . او درین مظاهره، پرچم های سرخ را این طرف و آنطرف میدید که انسان های کریه المنظری آنها را حمل می کنند ، و بخاطر خوشحالی باداران استعمارگر شان شعار های میدهند که از همان روز نخست کینه آنها را بدل جا داد . مظاهره درمیان ترس و بیم از هجوم نیرو های دولتی و غند ضربه خاتمه پذیرفت ، و شهید فارق هم به مدرسه برگشت، وحرفهای که شنیده بود درباره اش فکر می کرد و گاهگاهی هم بعضی پرگراف ها و

شعار های که شنیده بود از قبیل مردم ! شما بد بخت هستید ، عامل بد بختی شما همین حکومت نا مسلمان افغانستان است . را با خود زمزمه می کرد .

علی محمد «فارق» به آرزوی اشتراک در مظاهره دیگر بود، مظاهره ها در روز های معینه صورت می پذیرفت یا محفل های تجلیل از روز نزول قرآنکریم و میلاد پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم ، صورت می پذیرفت ومولانا «فارق» درهمه اشتراک می ورزید ، او در جریان این مظاهره ها و خطابه ها با مبارزان هدفمندی نظیر استاد شهید پوهاند غلام محمد نیازی ، استاد برهان الدین ربانی، استاد عبدرب الرسول سیاف، شهید عبدالرحیم نیازی ، شهید انجنیر حبیب الرحمن ، شهید مولوی حبیب الرحمن ، شهید داکتر محمدعمر شهید نصرتیار، انجنیر حکمتیار ، شهید محمد اسماعیل پاسخ هاشمی ، شهید شحنه ، شهید سامع و . . . . معرفت و آشنائی حاصل کرد .

تا اینکه شهادت نا بهنگام عبدالرحیم نیازی یکتن از پیشگامان جنبش اسلامی کشور سخت در او اثر گذاشت و زمانیکه با برادران همرزمش از مدرسه ابو حنیفه (رح) به میدان هوائی رفت و بعد از آنکه دوباره به مسجد پل خشتی آمد و بیانیه استاد شهید غلام ربانی عطیش را شنید، خود را نمی توانست اداره کند ، و هر گاه که او ازین حادثه یاد آوری مي کرد، آثار حزن و اندوه و تاثر در جبین کشاده اش مشاهد می شد ، صدایش تغییر می یافت و لرزشی در اواحساس می گردید .

شهید علی محمد (فارق) به مطالعه کتابهای اسلامی علاقه خاصی داشت ، پولیکه باخود می‌آورد در خریدن‌کتاب بمصرف‌می رسانید، وهر کتابیکه‌مطالعه می نمود یاد داشت های را نیز از آن بر میداشت .

شهید «فارق» بعد از بمیان آمدن رژیم سرطانی داود و زندانی شدن برادران بزرگ سخت اندوهگین بود ، نمی توانست این غم خود را در نزد مزدوران دولت هم کتمان کند ، از جمله چند روز بعد از کودتای داود با چند تن از صاحب منصبان که در جمله دو نفر آن از وطنداران او اند و در کودتای داود هم اشتراک داشتند بر می خورد بعد ازینکه مناقشه بین شان حاد میشود میگوید : ما میدانیم که داود وکابینه اش همه کافرند. مناقشه به دست ویخن می انجامد و با مداخله چند نفر بیطرف از هم جدا میشوند .

شهید فارق با برادر انیکه در اول نام بردیم حلقه ارتباط بین‌متعلمین مدرسه ابو حنیفه (رح) و استادان‌مبارز نظیر استاد شهید غلام ربانی عطیش ، استاد شهید عبدالقادر توانا ، استاد شهید مولوی عبدالرب احدی و استاد شاداب بودند که حرفها و هدایات‌آنها را برای برادران دیگر می رساندند ، که بعد از زندانی شدن برخی آنها و تبعید مولوی‌صاحب عبدالرب ازمدرسه ابو حنیفه (رح) این ارتباط شان نیز باق بود .

شهید فارق بعد از تلاش و مبارزه زیادی در سال ١٣٥٤ ش از مدرسه ابو حنیفه (رح) فارغ التحصیل شد و نظر به مشکلات می خواست معلم شود ، اما موفق نشد وبه همین خاطر نتوانست شامل پوهنتون کابل گردد و مجبور شامل صنف سیزدهم مدرسه ابو حنیفه (رح) که‌جدیداً تشکیل شده بود گردید، و در سال ١٣٥٦ ش از صنف ١٤ مدرسه ابو حنیفه فارغ التحصیل شد ، وبه صفت معلم در ولسوالی راغ تعیین گردید .

مولانا علی محمد فارق دردوران معلمی یک سلسله پروگرامهای روی دست گرفت که فقرات عمده آن تربیت جوانان به اساس مبارزه اسلامی، ارتباط با اهالی و معرفی دشمنان آئین و میهن بود ، فعالیت شهید فارق گسترده تر شد . و ارتباطات او با برادران نهضت در بدخشان پیوند محکم تری گرفت ، او با شهید پیروز استاد فیض الرحمن «فایض» و شهید مظلوم عبداللطیف «صدیقی» رفت و آمد ، نشست و برخاستهای داشت شهید مشغول این فعالیت های اسلامی بود که کودتای ننگین ٧ ثوربوقوع پیوست. وشهیدفارق که مبارز شناخته شده ای بود مورد تعقیب و تکلیف قرار گرفت و بعمد از چند روزی از ولسوالی راغ به منطقه دُرایم تبدیلش کردند ، اما این تبدیلی برای فارق تکلیف آور نبود او در هر جائیکه می بود ، آرمان مکتب خدشه ناپذیرش (اسلام) را پیش می برد او سپاهی فدا کار نهضت بود هر جائیکه می رفت رسالت اسلامی اش را انجام میداد .

مولانا علی محمد (فارق) دریـن دوران اگرچه بخاطر زندانی شدن برادران‌پیش تازنهضت وهجرت یکتعداد از او شان، نمی توانست چون گذشته

بصورت منظم کار های انجام دهد اما از انجام کار های سازنده سر باز نزد ، در ارتباط همیشگی با انجنیر شهید عبدالمحمد (شحنه) که بعد از زندانی شدن استاد فایض شهید و استاد سید امین خان ساز ماندهی و سرپرستی برادران بدوش او بود ، قرار داشت ، تا اینکه قیام دوم سرطان ۱۳۵۸ نزدیک شد و به اساس قومانده انجنیر شهید عبدالمحمد شحنه ، مولانا فارق باید خود را به راغ می رساند ، شهید مولانا (فارق) چند روز قبل از شروع قیام خود را به ولسوالی راغ رسانده به تنظیم مردم پرداخت و با برادرانی در زمینه به شور و کنگاش پرداخت و روز موعود فرارسید و در پیشا پیش صفوف دلاوران مؤمن به ولسوالی راغ حمله برده، و همراه با برادران مجاهد ولسوالی را فتح کردند .

شهید مولانا علی محمد فارق بعد از فتح راغ و اعطای هدایات لازم به مجاهدان بصوب یفتل ها که اهالی آن هم در دوم سرطان ۱۳۵۸ ش قیامی داشتند و یفتل ها را تحت تصرف در آورده بودند ، رهسپار شد تا تصامیم مشترکی بین راغ و یفتل ها اتخاذ گردد .

شهید عزیز مولانا علی محمد فارق چند روزی در یفتل بود ، دوباره به راغ رفت و از قبولیت مسوولیت های چون امیر و قوماندان سر بارزد و هصفت یک مجاهد هدفمند مشغول خدمت شد ، در حالیکه بی مبالغه از هر نقطه نظر نظیر او درمیان اهالی راغ به چشم نمی خورد .

شهید فارق برای مدتی در بهار سال ۱۳۶۱ ه به پشاور آمد و به اساس شناخت، لیاقت و امانتداری اش به نامه های که به رهبر جمعیت اسلامی افغانستان می آمد او جواب می نوشت، شهید فارق بعد از یکسال دوباره به سنکر های داغ جهاد شتافت ، در این بار یکسلسله بی بند و باریهای را مشاهده کرد، ودر جهت علاج آن برامد و با برادران همفکر و همرزمش چون قربان محمد ، جمشید خان ، پروانه خان ، قاری حمید الله معلم عبدالرحیم محمدا کرمو ده ها تن دیگریکه نگارنده اسمای شان را بخاطر ندارد در جهت بهتر شدن کار ها ، فعالیت های انجام داد، اگرچه درمسیر تلاشهای ایشان از طرف برخی انسانهای کودن که عمق حمق در موضع گیری هایشان مشهود بود ، سنگ اندازی صورت گرفت ، ولی او همه را با شکیبائی و صبر تحمل می - کرد و نظر داشت که باید بتدریج به همچو اشخاص راه درست و سالم تفهیم گردد ، واو اگرچه می توانست با توسل به زور همه مسائل را حل کند ولی میدانست صدا ها را تا ابد نمی توان درگلو خفه کرد باید قناعت مردم را فراهم نمود تا مردم چهره - های خیانت پیشه و دشمن به جهاد را خود شناسائی کنند .

شهید رستگار مولانا علی محمد «فارق» با همچو اهداف پاک و اسلامی در یکی ازشبهای ظلمانی بدستور یکتن از سیه دلان جانی که همه سپید جامگان با انصاف براو نفرین می فرستند باز داشت میشود ، این دستور شامل یک تعداد از برادران دیگر هم بود که بفضل خداوند آنها رهائی یافتند و بعد از چند هفته ظلم و شکنجه ، شکستن پای و برخی اعضایش او را مظلومانه به شهادت می رسانند .

انا لله وانا الیه راجعون

مولانا علی محمد «فارق» در شرایطی به شهادت رسید که جهاد اسلامی افغانستان بویژه ولسوالی راغ بوجود مطهر و افکار عالی اش سخت نیازمند بود . اما دشمنان مبارزه اسلامی بخاطر حفظ مقامهای پوشالی که شهید فارق و همرزمانش چون پر کاهی به آن ارزش نمیدهند ، به حیات مبارک او خاتمه دادند ، بهشت برین جایش باد و راهش مستدام . و نفرین به همه جانیان آدمکش .

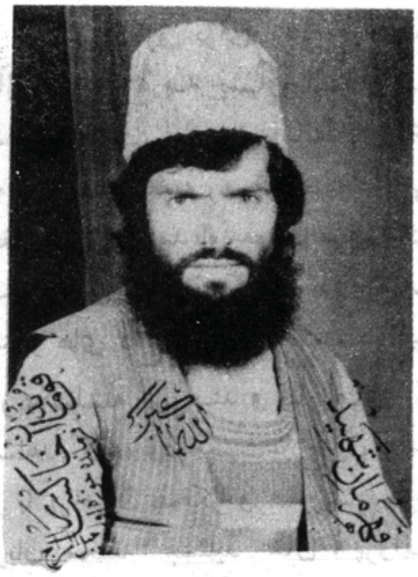
شهید قوماندان عیدی محمد «خاکسار»

شهید عیدی محمد «خاکسار» فرزند فیض خان در سال (۱۳۳۶)ه ش در قریهٔ ده بالای ولسوالی جبل السراج در یکخانوادهٔ متدین دیده بجهان کشود . موصوف بعد از سپری شدن دورهٔ طفولیتش، به سن هشت سالگی شامل لیسهٔ جبل السراج گردید و بعد از دوازده سال تحصیل در سال ۱۳۵۵ شهادت نامهٔ فراغت خود را با بلند ترین نمرات در سطح مکتب بعنوان اول نمرهٔ عمومی بدست آورد. و به افتخار زحمت کشی این برادر شهید ، از طرف ادارهٔ مکتب با آویختن اکلیل های گل اظهار رضائیت و مراتب امتنان بجا آورده شد . بدیهیست که هر انسانی آنهم درآستانهٔ نوجوانی با حصول همچو افتخارات

احساس غرور نموده بر دیگران ابراز برتری می نماید ، اما تقوای این راد مرد شهید در همان ، آوان نوجوانی بحدی بود که نه تنها تحت تاثیر همچون نخوت های منفی قرارنمیگرفت بلکه مانند یک سالمند متجرب رهبری رفقا وهمردیفان خویش را نیز عهده دار بود . قوماندان خاکسار شهید به اثر تقاضای استادان و هم صنفانش محفلی ترتیب داده که به پاس ادای شکران از بارگاه ایزد متعال با ختم قرآن عظیم الشان آغاز یافته بود . خاکسار شهید خطاب به استادان و همصنفانش در مجلس گفت : اگر عزت است یا ذلت باساس خواست خداوند (ج) و از جانب خداوند (ج) به بندگان تفویض میشود ، بناء بر ما بندگان لازم است تا در برابر ذلت ها و خواریها صبوربوده و در مقابل عنایات ذات ذوالجلال ادای شکر و سپاس امتنان نمائیم .

قوماندان عیدی محمد (خاکسار) بعد از ختم بکلوریاء نسبت ضعف اقتصادی نتوانست سلسلهٔ تحصیلات را تعقیب و در ضمن از پالیسی منفی دولت طاغوتی وقت موصوف از اشتراک در امور رسمی کناره جوئی کرده در سال (۱۳۵۶) عازم ایران شد .

شهید نامدار خاکسار قهرمان زمانیکه از لا بلای امواج رادیو بقدرت رسیدن کمونستان ملحد و غلامان گوش بفرمان روس را استماع نمود ، بمسافرت پایان بخشیده بقصد جهاد و مبارزه علیه ملحدین و خود فروخته گان عازم وطن عزیز (افغانستان) گردید . بعد از ورودش به افغانستان با



همکاری برادران مبارز و هم رزمش در تشکیل جبهات اسلامی در کوه پایه های هندو کش «سالنگ ها» آغاز نمودند . اولین باری که سلاح شهید مذکور تعویض باسلاح مدرن وعصری میگردد زمانیست که طیارهٔ دشمن در مرز سالنگ و اندراب سقوط نموده و با همکاری حاجی عبدالظاهر و باشی عبدالستار خان نود میل سلاح مختلف مشتمل بر کلشینکوف ، تی تی ومیکاروف بدست می آورد . و با حصول این سلاح ها با همکاری نوجوانان پیکار جوی سالنگ عملاً حملات شانرا در مسیر شاهراه سالنگ برقطار های دشمن (روس متجاوز) آغاز نموده و روز بروز بآن شدت بخشیدند .

بعد از ان اهالی مسلمان جبل السراج به اساس محبت سرشاریکه با او داشتند در نزدیکی با او ازوی تقاضا های نموده همان بود که از طرف آمریت جبل السراج و سالنگ ها خاکسار شهید بصفت قوماندان حوزهٔ نمره اول جبل السراج توظیف گردید .

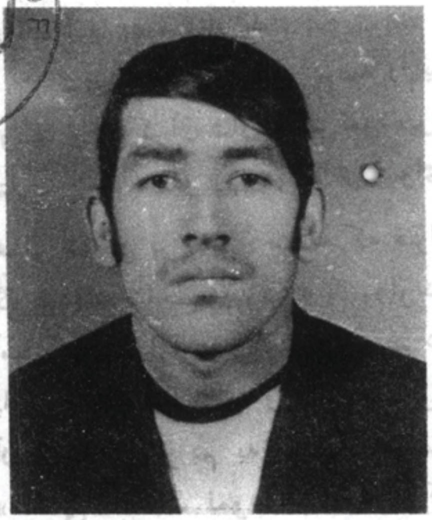
شهید عیدی محمد «خاکسار» در مبارزهٔ بی امان خود چنان ضربات کوبندهٔ بر پیکر دشمن وارد آورده بود که تا یوم القیامة در اذهان مردم منطقه اش بیاد خواهد ماند. موصوف درطول زندگی مبارزاتی اش علیه کفر و الحاد بارها بردشمن سفاک (روسهای اشغالگر و غلامان گوش بفرمان شان) غلبه حاصل کرده با از بین بردن و تار و مار نمودن افراد دشمن پیروزیهای چشم گیری را نصیب میشد .

برادر قوماندان خاکسار ، در خلال حملاتش بالای قوای روس، سه مرتبه هدف گلولهٔ دشمن قرار گرفته مجروح گردید ولی بعد از تکمیل تداوی و معالجه مکرراً به حملاتش بالای دشمن ادامه میداد . تا اینکه بتاریخ ۹ جدی ۱۳۶۴ هنگامیکه قوای اشغالگر روس طبق معمول بقصدمحاصره و سرکوب نمودن مجاهدین درسمت شمال موسم سرما دست بعمل میشود ، به منطقه حمله نموده بعد از مقاومت شدید جانبازان اسلام که در نتیجه قوای دشمن مواجه به شکست میشود، برادر قوماندان خاکسار بعد از منهدم ساختن دو عراده تانک زرهی و یک عراده بردم روسی ، گلولهٔ دشمن بر پیکر غازی شهید اصابت کرده شهادت که مقصود اصلی اش بود می رسد .

(انا لله وانا الیه راجعون)

شهید محمد عمر

مرحوم محمد عمر فرزند محمد موسی در سال ۱۳۳۶ هجری شمسی در قریه ایجان مربوط علاقه داری سالنگ ولایت پروان قدم به جهان هستی گذاشت و در آغوش پر مهر و



عظوفت والدینش درس ادب و شجاعت آموخت موصوف دارای اخلاق عالی و سجایای پسندیده بود و در معرکه ها همت بلندی از خود نشان میداد در جهاد مسلحانه با کفار روسی وملحدین فرو مایه داخلی از هیچ گونه ایثار و خود گذری دریغ نورزید درمدت شش سالیکه به جهاد اشتغال داشت نوآوری های بی نظیری از خود نشان داد بالاخره در یک نبرد رویا روئی با روسهای وحشی بتاریخ ۹-۸-۱۳۶۴ هجری شمسی جام شهادت را نوشید و بجوار رحمت حق پیوست روحش شاد و یادش گرامی باد .

(انا لله وانا الیه راجعون)

شهید محمد بیک

شهید محمد بیک ولد بابه بیک از ولایت پروان ولسوالی سرخ پارسا

در سال ۱۳۳۰ هجری قمری در یک خانوادهٔ متدین چشم بدنیاً فانی گشود و این جوان قهرمان دارای شخصیت عالی و برجسته بوده وقتیکه کودتای ملحدین در وطن عزیز ما افغانستان رویکار گردید نامبرده همه کاروبار روز-



کار خویش را گذاشته به جهاد مسلحانه علیه طاغوت و استعمار پرداخت و این مرد مبارز در عملیات های مختلف بر علیه کفار اشتراک ورزیده موفقیت های زیادی را نصیب گردید بالاخره در ولایت کابل ولسوالی پغمان در یک برخورد رویا روئی شدید با روس های وحشی بتاریخ ۲-۶-۱۳۶۵ مصادف با روز سوم عید قربان به عمر ۳۵ سالگی جام شهادت را نوشید .

(انا لله وانا الیه راجعون)

شهید شفیع الرحمن

شهید گلگون کفن راه حق

شفیع الرحمن ولد گل رحمن در سال (۱۳۴۴) ه ش در یک خانوادهٔ متدین در قریهٔ چارجی ولسوالی قره باغ ولایت کابل دیده بجهان گشود .

و هنوز به سن چار سالگی نرسیده بود که پدرش برحمت ایزدی پیوست. تربیهٔ شهید را والدهٔ گرامی اش بعهدهٔ گرفت . بسن هفت سالگی شامل مکتب با غعلم ولسوالی قره باغ - گردید و در پهلوی دروس مکتب درس هائی مذهبی و دینی را هم در نزد امام



مسجد ادامه میداد .

شهید موصوف تحصیلات خودرا تا صنف هشتم رسانیده بود که روس های سفاک و اشغالگر بوطن عزیزش لشکر کشی نمودند . ازینکه برادر بزرگش قبلاً با مجاهدین کفر ستیزیکجا شده بود ، طبق دستور برادرش مکتب را ترک گفته ، بمبارزهٔ فرهنگی در قریه ها و قصبات شروع نمود ، ولی بازهم چون نخواست که از برادرش دور باشد با او در جهاد حق علیه باطل ، همسنگر گردید ، سر انجام در یک حمله روس های سفاک به منطقهٔ قره باغ برادر شفیع الرحمن توسط انفجار مین ضد پرسونل که در امتداد راه قرار گاه از طرف قشون سرخ متجاوز روسی کار گذاشته شده بود به عمر ۲۱ سالگی بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت نایل آمد .

(انا لله وانا الیه راجعون)

روحش شاد و یادش گرامی باد



شهید مولوی سید محمد سرور «هاشمی»

شهید مولوی محمد سرور «هاشمی» فرزند خلیفه سید محمدایوب خان در یک فامیل متدین و روحانی دیده بجهان کشود در سن طفولیت تلاوت قرآن کریم و آموختن علوم ابتدائی را در نزد والد ش فرا گرفت.

مولوی صاحب ، نظر به ذکاوتی که داشت بعد از آموختن علوم ابتدائی بمقصد فرا گرفتن علوم بیشتر زادگاهش (قزلقلعه) را ترک گفته و به تورپاختو نزد مولوی صاحب نور الدین رفته و بعد از مدتی ، تورپاختو را ترک و به گرزیوان عزیمت نمود و مدت چندی هم نزد مولوی صاحب عبدالوهاب غرض فراگیری علوم به گرزیوان ماند.

و بعد ازینکه سویه علمی شان بالا رفت پا فراتر نهاده به سنگ چارک ولایت جوز جان نزد مخدوم صاحب حمید الله رفته و دوره ای منطق را بانجا با تمام رسانید و بعد از آن جوز جان را بقصد ولایت کندز ترک نمود و در آنجا مدتی زیادی باق ماند و اکثراً علوم مروجه را در آنجا فرا گرفت.

شهید مولوی صاحب «هاشمی» بعد از با تمام رسانیدن علوم مروجه که در بالا تذکر داده شد به کابل نزد مولوی صاحب تره خیل رفته ، علم حدیث و بعضی علوم دیگر را در آنجا آموخت و بعداً دوباره به زاد گاهش (قزل قلعه) آمده، و مدرسه آبائی خویش را ترمیم و شاگردان را تحت تعلیم و تربیه گرفت و ضمن تدریس مردم آن دیار را نیز دعوت براه اسلام و جهاد مینمود و احکام الهی را بگوش مردم آن منطقه و شاگردانش رسانید.

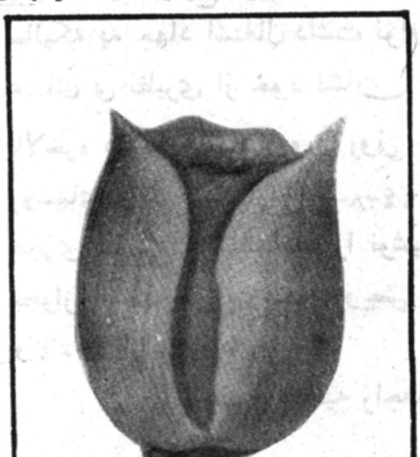
محترم مولوی صاحب «هاشمی» درس مبارزه و فدا کاری را نیز به شاگردانش تعلیم میداد و از روش و طریقهٔ کمونیست ها که شهید «هاشمی» قبلاً اطلاع کامل داشت شاگردانش را بر علیه آنها تحریک مینمود.

بالاخره در برج ثور سال ۱۳۵۷ جیره خوران کرملین بناء بدستور باداران شان در میهن اسلامی مان براریکه قدرت تکیه زدند شهید «هاشمی» مدرسه را یکسو گذاشته و با شاگردانش یکجا به تبلیغ بر علیه کمونست ها پرداخته و مردم منطقه کم کم اطراف و نواحی آنجا را از اهداف پلید این جیره خوران کرملین قطع ساختند همان بود که دست بجهاد مسلحانه زدند و در چندین عملیات شرکت نموده و در مرحله اول به تعداد (۱۰۰) یک صد میل سلاح مختلف النوع به غنیمت گرفتند. شهید «هاشمی» جانبازان زیادی را در آن ولایت تربیه نموده بود که تا اکنون مردم از خدمات ارزندهٔ آنها بهره مند اند.

شهید «هاشمی» که عرصه را به روسها و نوکران شان تنگ نموده بود بتاریخ (۱۱) دلو ۱۳۶۰ ه ش قوای هوائی دشمن بر فضای منطقه که قرار گاه مولوی صاحب بود به پرواز در آمد و بعد از ریختن چندین بم در بالای منطقه قزل قلعه و مناطق همجوار آن پارچه ای از بم به مولوی صاحب «هاشمی» اصابت نمود همان بود که مولوی صاحب ازینکه شهادت آرزوی دیرینه اش بود و همیشه به شاگردانش نیز درس شهادت و فدا کاری میداد بدرجه رفیعه شهادت نایل گردید.

(روحش شاد ، یادش گرامی و راهش مستدام)

انا لله وانا الیه راجعون



شهید سید عبدالکریم

شهید مظلوم و نامور سیدعبدالکریم قبل از انقلاب مسئولیت قریداری را بعهده داشت که از همان آوان با برادران عضو نهضت اسلامی چون سیف الدین نصرتیار رابطه نزدیک داشت ، موصوف بعد از کودتای ننگین (ثور) مردم را به جهاد اسلامی دعوت

نموده و در ماه ثور ۵۸ به‌قیام مسلحانه آغاز نموده علاقداری را به تصرف در آورد و در ۲۰ ثور ۵۸ در منطقه‌ترمش سنگر گرفت روسها بار ها کوشیدند تا با استفاده از نیروی بیشتر سنگر اورا متلاشی‌سازند اما قادر نمیشدند موصوف نسبت صلاحیت قریه جات کیم‌پرک شیلگو، دشت تگ، توانده و چرم‌آب‌تا نواحی غوربند حاضر شدند تحت فرمان او جهاد نمایند.

سید عبدالکریم‌شهید طی‌چندمدت جهادش توانست دهاپوسته‌نظامی دولت را فتح نموده و ضربات کوبنده برپیکر دشمن وارد آورد سر انجام موصوف در یک عملیات رویا رویی با قوای روسی بتاریخ ۱۶ دلو ۵۹ زخمی گردیده‌تحت تداوی پرسونل طبی جبهه قرار گرفت که بعداً به اثر تزریق امپول زهرآگین که توسط تنی از خادیست های که مخفیانه در جبهه کار می کرده به‌شهادت رسید،باید گفت‌عمله‌خادنیزهمزمان‌شناخته شده به اعدام کشانیده شد.



شهید شیخ احمد

شیخ‌احمد فرزند ملا سید‌کریم ۲۷ سال قبل‌در خانواده روحانی‌در قریه سنگ آب ولسوالی کشم‌ولایت‌بدخشان‌چشم‌بجهان کشود شهید شیخ احمد در زمرهٔ اولین مجاهدین منطقه بشمار میرفت و درفتح‌ولسوالی کشم‌وولایت‌تخاراشتراک نموده بود. موصوف در فن نجاری و معماری‌مهارت‌خوبی هم‌داشت، در اعمار مساجد و مکاتبی‌که به اثر بمباران‌قوای روسی تخریب گردیده بود عملاً دست بکار شده ازین طریق نیز مصدر خدمت بیشتری به انقلاب و اجتماع اسلامی‌شد سرانجام بتاریخ ۱۲-٤-۱۳۶۵ درحالیکه مصروف اعمار مسجد جامع سنگ آب بود در اثر فیر توپ‌های سنگین قوای روسی جام شهادت نوشیده به لقاء الله پیوست. انا لله وانا الیه راجعون

روحش شاد یادش گرامی باد



شهید حاجی امان الله

شهید حاجی امان الله فرزند حاجی خیر الله در یک فامیل متدین و مسلمان در علاقه داری تاله ولسوالی دوشی ولایت بغلان دیده بجهان گشود و تا اندازه کتب اسلامی را نزد علماء فراگرفت و بعداً بخاطر آرامی مردم بیدفاع و مظلوم منطقه از خود خدمات ارزنده بجا گذاشت تا اینکه در ماه ثور ۱۳۵۸ نوکران روس برااریکه قدرت نشست این برادر مجاهد مانند سائر برادران سلاح بدست گرفته به مبارزه‌و پیکار پرداخت‌نظر به لیاقت‌عالی‌وشهامتی که داشت از طرف کدر رهبری جمعیت اسلامی افغانستان بحیث اولین فرمانده ولسوالی دوشی تعین گردید و در مدت پیکار و جهادش از خود در هر عملیات علیه نو کران روس شجاعت وفدا کاری نشان داده از تاکتیک خاصی کار میگرفت.

و ازشنیدن نام این فرزند فداکار اسلام‌موی‌دربدن کمونستها برمیخواست و لرزه براند امشان می افتید. وهمیش حکومت دست نشانده کابل پلان از بین بردن و به شهادت رسانیدن این برادر مجاهد را طرح می‌نمود تا اینکه به این پلان شوم وناپاکش موفق‌شده این‌برادر قهرمان و مجاهد را بتاریخ ۵-۵-۱۳۶۱ توسط یک گروه گماشته شده اش به شهادت‌رسانید.

انا لله وانا الیه راجعون



شهید عبدالشکور

حاجی عبدالشکور در سال ۱۳۲۹ در یک فامیل متدین در قریه قچی‌چشم به جهان گشود. موصوف دوره طفولیت قبل‌از مکتب‌را در آغوش‌پر مهرخانواده خود سپری کرد. وی در حین کودکی دارای زکاوت و استعداد سرشار و یک طفل‌شجاع‌وتنومندو دارای توانائی های جسمی و ذهنی زیاد بود وی در آوان طفولیت علاقه زیادی به فراگیری علم و دانش اسلامی داشت در سنین قبل از مکتب قرآن مجید را به استادی امام مسجد قریه خود بصورت بسیار فصیح ختم نمود و خانواده اش اورا در این مورد بیشتر ترغیب و تشویق نموده

مرحوم حاجی عبدالشکور در سنین قبل از مکتب یک شخص کنجکا و بوده و این احساسات کنجکاوی او باعث گردید که فامیلش در سن هفت سالگی اورا شامل‌مکتب‌سازد تا در پهلوی‌فراگیری علوم دینی درسهای مکتب را نیز پیش ببرد حاجی عبدالشکور در سال ۱۳۳۷ نظر به استعدادیکه‌داشت‌بعد از امتحان سویه شامل صف دوم مکتب شد او تحصیلات خود را در لیسه میربچه‌خان ادامه داده و درسال ۱۳۴۸هـ ش ازصنوف دوازدهم لیسه مذکور فارغ التحصیل گردید .

حاجی عبدالشکور با اشتیاق تام هر دو درس را پیش میبرد و علاوه از دروس تعلیمی مکتبی و دینی علاقه‌زیادی بمطالعه خارج از درس‌داشت‌سرعت در مطالعه و مفهوم گیری از متن، یکی از خصوصیات‌ذهنی او بود چون مرحوم عبدالشکور در یک فامیل متدین به‌دنیا آمد و پرورش یافت لذاجهان بینی‌وایدیالوژی اسلامی او رکن اساسی‌شخصیت اورا تشکیل میداد در نتیجه مطالعات ماوراً درس یک دید وسیع و مفکوره منطقی نسبت به مسایل دینی دروی بوجود آمد و به همین دلیل یک تضاد آشتی ناپذیر با ملحدین وماتریالیست‌ها پیدا کرد .

عبدالشکور بار فقای مکتبی و اهل قریه روابط نهایت صمیمانه داشت به بزرگان احترام به خرد سالان شفقت وبا همسالان خود صمیمیت داشت. این رویه نیک و پسندیده اش اورا محبوب‌القلوب همگان ساخته بود .

عبدالشکور نسبت به علاقه که به تحصیلات‌عالی‌داشت به سویه‌تحصیلی فراغت صنف دوازدهم «بکلوریا» اکتفا نکرده د رسال (۱۳۵۰) بعد از سپری نمودن امتحان کانکور شامل پوهنتون و در پوهنځی ادبیات رشته ژور نالیزم را تعقیب کرد موصوف درساحه‌پوهنتون ارتباطات سیاسی خویش را با مبارزان مسلمان قایم کرد و شخصیت‌وی‌مجهز تر به ایدیالوژی اسلامی گردید مرحوم عبدالشکور درمحافل‌سیاسی و تظاهرات مسلمانان در پوهنتون مستقیماً اشتراک میورزید علاوه از مشخصات سیاسی او می توان از تقوا و اخلاق پسندیده اش نیز یاد آورد شد . او برخوردنهایت دوستانه با برادران و دوستان پوهنتون خویش قایم‌کرده بود و در مقابل‌هریک از دوستان از خود گذری و مروت کار می گرفت .

حاجی‌عبدالشکور علاوه ازتربیت خودی‌سیاسی‌و ایدیالوژی‌بخاطر اکمال شخصیت و تنومندی مدت چهارسال‌در کلپ پهلوانی شامل شد و تحت نظر و رهنمائی‌های‌متخصصین‌خارجی‌به‌حیث ورزیده ترین پهلوان در عرصه ورزش شهرت یافت . و روز بروز قهرمانی‌وی درین ورزش اضافتر شد دیری نگذشت که عبدالشکور به حیث‌یک ژورنالیست سیاستمدار و پهلوان در بین‌جوانان مسلمان جلوه آرائی کرد .

مرحوم‌عبدالشکور باین همه‌صفات ممیزه‌خود از صف‌مردم‌واهالی‌منطقه‌جدائی نه پذیرفت . هنوز بیش‌از حد منحیث‌یک شخص تحصیل‌یافته با مردم‌منطقه‌خویش صمیمی تر شد و توجه مردم را زیادتر به طرف خود جذب نمود .

عبدالشکور در سال ۱۳۵۴ به حیث یک ژورنالیست ماهر و سیاستمدار از پوهنتون کابل فارغ گردید و درسال ۱۳۵۵ شامل خدمت‌عسکری شد بعد ازفراغت پوهنتون هم ارتباطات فکری و اسلامی خود را مستحکم‌ترساخته و دائره‌روابط سیاسی او وسیعتر شد در سال ۱۳۵۶ به ژورنالیست در مطبوعات توظیف شد این وظیفه زمینه را برای رشد و انکشاف شخصیت سیاسی او مساعد گردانید روز

بروز معلومات سیاسی او افزوده شده رفت در همین وقت برای مدتی عازم کشور هندوستان شد درکشورهندوستان در بعضی سیمینار ها و کنفرانس های مطبوعاتی اشتراک کرد و با عالمی از اندوخته های علمی و مسلکی دوباره به افغانستان عودت نمود نظر به گسترش فعالیت های سیاسی و اسلامی وشهرتش به یک شخصیت سیاستمدار اسلام آتش حسد ملحدین نسبت به او افزون ترشد

مرحوم عبدالشکور بعد از ادای فریضه حج بیت الله تحت مراقبت شدید ملحدین قرار گرفت مدتی نگذشت که پلان دستگیری حاجی عبدالشکور طرح گردید . حکومت کمونستی خلق وپرچم به این پلان شوم خود موفق نشدند . حاجی عبدالشکور بعد از این ترک وظیفه کرده مبارزه خـود را در شرایط دشوار ادامه داد تعداد زیادی جوانان را به مبارزه و جهاد دعوت و تنظیم نمود نظر به فشار دولت وقت موصوف مدتی عازم کشور ایران شد در ایران هم آرام نه نشسته در پی معلومات سیاسی و اسلامی افتید با یک غنای سیاسی علمی و اسلامی دوباره به افغانستان عودت کرد . بعد از بازگشت از کشور ایـران دامنه ارتباطات او در حوزه وسیع تر شد . تعداد کثیری را از منطقه به جهاد و مبارزه حق علیه باطل دعوت و آماده ساخت. غازی عبدالشکور در اوایل ۱۳۵۹ جهت مذاکره و مفاهمه عازم جبهه پنجشیر گردید مدتی را در آن جبهه گذرانید. موصوف بعد از بازگشت از جبهه پنجشیر با استفاده از اندوخته های علمی، سیاسی و چریکی خود باچریک های حوزه همکاری های کرد . بعد از کمترین مدت استعداد خود را به کار انداخته و تکتیک های نظامی در او فوق العاده رشد و انکشاف کرد علاوتاً حاجی عبدالشکور غازی به حیث یک تیورسن انقلاب اسلامی در حوزه کوهدامن شهرت به سزا یافت شهید عبدالشکور غازی در سال ۱۳۵۹ جهت اخذهدایت کدر رهبری جمعیت اسلامی افغانستان عازم پشاور شد بعد از مدت کوتاهی دوباره عودت نمود ابتکارات بیشتری را در اکمال جبهه ونیرومندی مجاهدین بکار انداخت نظر به ابتکارات و تطبیق پلان های نظامی اش به حیث معاون مسوول جبهه تعین شد . با در نظرداشت این مسولیت تپ و تلاش اونسبت به امور تنظیمی و جهادی افزود ترشده و ابتکارات بیشتری را بخرچ داد که در نتیجه، فعالیت های جبهه در امور جهادی روز بروز بیشتر شده رفت که مادرین مختصر همه فعالیت های او را بصورت مفصل ذکر کرده نمی توانیم و بصورت نهایت مختصر فعالیت های او قرار ذیل است .

۱- پرورش صد نفر از نگاه تیوریکی وتکتیکی نظامی که فعلا به حیث سر گروپان و قوماندان در جبهه ایفای وظیفه مینمایند وهر کدام آنها میتوانند بصورت مستقلانه پلان ها و تکتیک های نظامی را طرح کنند که فعلاً این صد نفر اضافه تر از دو هزار چریک را رهبری و رهنمائی میکنند .

۲- تحکیم و استحکام سنگر های کوهی جبهه .

۳- حل و فصل منازعات اجتماعی در حوزه .

٤- دعوت و تنظیم اضافه تراز «۹۵فیصد» از مردم و اهالی حوزه به تنظیم جمعیت اسلامی افغانستان

۵- ترویج و تبلیغ سیاسی در بین مردم .

۶- عملیات قهرمانانه نظامی و چریکی در مقابل متجاوزین و ملحدین که بطورمختصر از نتائج عملیات مذکور ذیلاً یاد آور میشویم .

الف - از بین بردن اضافه تراز (۲۰۵) موتر و وسایل نقلیه دشمن .

ب - از بین بردن و تخریب اضافه تراز (۱۰۰) تانک زرهپوش.

ج - سقوط سه فروند طیاره جنگی.

همچنان وی به اثر عملیات موفقانه خود در حدود سه صد و پنجاه نفر روس و در حدود پنجصد نفر ملحدین را از بین برده است و نیز شصت میل سلاح و چهارده موتر اموال غنیمت در نتیجه این عملیات موفقانه بدسترس مجاهدین قرارگرفته است که این ارقام و احصائیه فوق الذکر از روی یادداشت های شخصی وی که در نزد جبهه حیثیت یک سند تاریخی معتبر را دارد اخذ شده است ، شهید موصوف در اکثر این عملیات خودش بصورت مستقیم اشتراک ورزیده است پلان های آینده حاجی عبدالشکور شهرالله قرار ذیل بود .

۱ - ترویج مبارزات فرهنگی در پهلوی مبارزات نظامی .

۲ - تعلیم وتربیه و باسوادساختن مردم مسلمان و مجاهد حوزه .

۳ - استحکام پایگاه های کوهی در جبهه .

٤ - تاسیس کمیته های سیاسی طبی

تامینات اجتماعی و قرارگاه های تربیتی نظامی در جبهه .

۵- تاسیس دستگاه نشراتی‌رادیوئی در مناطق استراتیژیکی حوزه .

مشخصات فردی غازی عبدالشکور «شهر الله»

اهالی منطقـه شخصیت حـاجی عبدالشکور را به حیث نـامور ترین قهرمان می شناسنـد و بعضی ها اورا لقب بابای غـازی داده انـد ، حاجی عبدالشکور یک شخص تنـو منـد و شجاع ، دلیر در مقابل دشمنان بوده و دلیرانه در مقابل ملحدین و متجاوزین می جنگید ، از پیکار و مبارزه احساس خستگی نکرده همیشه در ذهنش مسایل جهاد مطرح میگردید و در فکر بهبود جهاد بود غازی عبدالشکور شهید در مقابل دوستان مروت و در مقـابل دشمنان فوق العاده شهـامت داشت ، موصوف دارای اندیشه عالی ، تفکـر عمیق ، حافـظه‌قوی اراده متیـن و احساسات عـالی و امـانت داری کامل بود .

در دوستی پایـدار در عهـد و پیمان استوار بـود ، پاسداری و حـق شناسی از جملهٔ خصوصیـات همیشگی او بود .

ایـن شخصیت نامـور و غـازی زمان در یک عملیات قهرمانانه علیه پوسته های امنیتی روس ها در کلکان لیل چهار شنبه -۶-۹-۱۳۶٤ جـام شهادت نوشید .

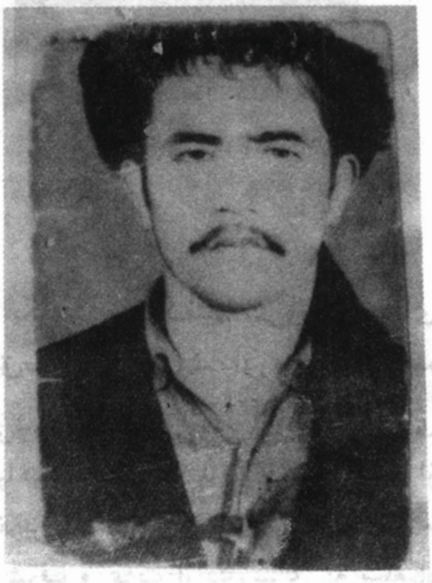
انالله وانا الیه راجعون




قاری محمد هاشم و شهید قاری عوض محمد

قاری عوض محمد و قاری محمد هاشم ولد قدر محمد در سالهای ۱۳۳۸ و ۱۳٤۱ در یک خانواده متدین و خـدا پـرست در قـریـه شنگانی ولسوالی راغ پا بعرصه وجود گذاشتند و در سال ۱۳۵۰ در مکتب ابتدائی شینگان راغ شامل مکتب گردیدند و ضمن تحصیل مکتب نزد محترم قاری صاحب عارف‌الله «عبده» شخصیت عالی و برازنده سرگرم حفظ قرآن مبارک بود علاوه بر حفظ قرآن کریم احادث و مضامین عربی را نزد محترم قاری عارف الله «عبده» ومحترم‌مولوی صاحب عبدالوهـاب می آموخت و از نگاه ذکاوت‌سردسته شاگردان مکتب و دارالحفاظ بودند همزمان بـا فراغت از صنف ششم در سال ۱۳۵۵ از مکتب ابتدائی شینگان قرآن عظیم‌الشان را حفظ نمود روی شرائط نا مساعد وقت از تحصیلات‌عالی‌خویش‌محروم‌مانده‌بصوب امام‌صاحب‌حرکت‌کردند ومدت یکسال در قـاری خـانـه روز نـه ضمن تعلیم قرآن علیه کـفر و الحاد مبارزه مینمودند همزمان با به میـان آمدن رژیم مزدور در افغانستان تحت فشـار قرار گرفته و مدت یک ماه در زنـدان کندز محبوس گردیدند و بعد از رهائی، وارد ولسوالی راغ شده باشخصیت‌های جهادی در تماس شـده شروع بـه فعـالیت نمودند در سرطان ۱۳۵۸ در قیام مسلـحانـه مـردم شرکت نموده ومـردانه وار رزمیدند و قوماندە گروپ دو صد نفری را بصـوب شهـر بزرگ عهـده دار گردیدندکه به الطاف خـداونـد (ج) عـلاقـه داری شهـر بزرگ را موفقانـه فتح نمـوده بعد از تنظیم دو باره وارد چـاه آب گردیدند و دربند سپانی مربوط ولسوالی چاه آب مـردانـه وار رزمیدنـد و قـوماندان ولسـوالی چـاه آب را مـردار ساخته سهمات و سلاح زیاد بدست آوردند و در سنگر های مشائخ و کـوه نمازیان شهامت بی نظیری از خود بـه یـادگار گذاشتند وهکذا در عملیات‌های‌ولسوالی درواز و علاقـه داری خوژخ شهکاری های بی نظیری از خود نشان داده و موفقانه رزمیدند در طول مـدت هفت سال انقلاب قاری عوض محمد شهیـد و قوماندان قاری محمد هاشم شهید

معاون گروپ دو نفری بودند ودر سال ۱۳۶۵ توسط عمال کوردل و خاین به شکل مهمانی دعوت و شهید ساخته شده اند روحشان شاد وشادیان گرامی باد از خداوند (ج) به والدین شان اجر عظیم و صبر جمیل را متمنی هستم . (انا لله و انا الیه راجعون)



شهید محمد محسن

شهید محمد محسن فرزند محمد اسلام سی سال قبل از امروز در یک خانوادهٔ مسلمان در قریه آب شور ولایت تخار دیده بجهان کشود باروی کار آمدن‌رژیم مارکسیستی درافغانستان این برادر مجاهد سلاح بردوش گرفت و بجهاد مسلحانه آغاز نمود در فتح شهر تخار اشتراک نموده از خود شجاعت و مردانگی بیادگار گذاشت بالاخره در یک برخورد مسلحانه به شهادت رسید .

روحش شاد و یادش گرامی .
(انا لله و انا الیه راجعون)

شهید حاجی عبدالرحمن

شهید حاجی عبدالرحمن خان د عبدالرزاق خان زوی چی په «شانزده پولی» مشهور دی ، په ۱۲۸۹ کال د وردگو ولایت د جغتو دولسوالی‌په پیتاوک کلی‌کی زیږیدلی‌دی.

نوموړی یو دیندار او لوستی شخص ؤ ، چی د خپلو غوره اسلامی



اعمالو په وجه په گرده خوا وشاسیمه کی یاد ؤ . د سلطان غزنین د بند د ساتنی د ناظم په توگه به یی چی خومره پیسی تکی په لاس راوړی، هغه به یې د خپلی سیمی دودانی او ښیرازی لپاره د پلونو به جوړولو او همدا راز د بی خوگه او بی اسری کوچنیانو په پالنه لگولی .

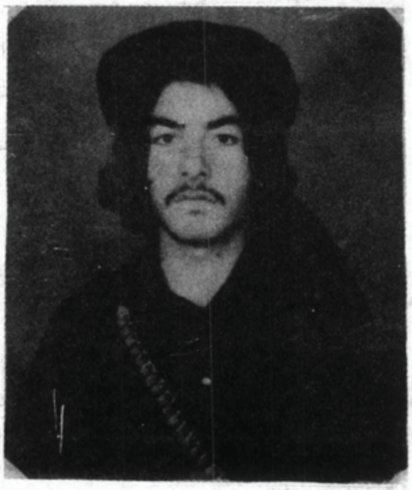
بیا کله چی په افغانستان کی د کمونیزم د واکمنی فاجعه را منځته شوه ، حاجی صاحب د خپل سپیڅلی

سرشت له مخی د مجاهدینو ملاتړ نه ملاوتړله . چی په پای کی د وینی خورو روسانو لخوا په همدغه جرم د

۱۳۵۹ کال د سنبلی په دو لسمه دچار شنبی په ورځ د ۷۴ کالو په عمر د شهادت په خواږه شربت څروب شو .
اروادی ښاده وی .
(انا لله و انا الیه راجعون)

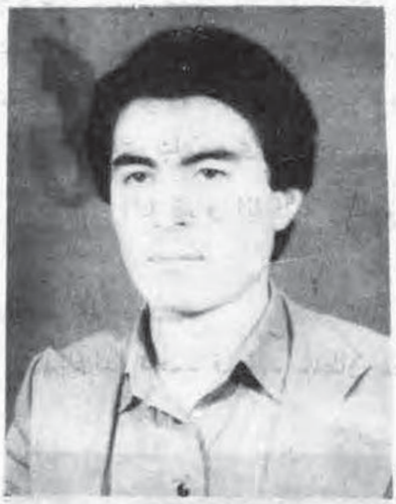
شهید فدا محمد

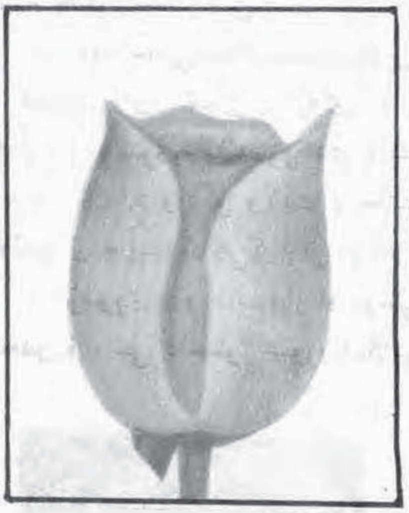
شهید فدا محمد فرزند سلطان محمد



در سال ۱۳۴۳ ه ش در یکخانوادهٔ متدین در قریهٔ قچی ولسوالی میر بچه کوت ولایت‌کابل چشم به جهان‌کشود پس از تجاوز ارتش سرخ روسی به میهن اسلامی ما این برادر مجاهد همانند هزاران هموطن دیگر ما بجهاد مسلحانه علیه دشمنان اسلام و بشریت یعنی روسهای متجاوز آغاز نموده و در این راه از هیچنوع فداکاری دریغ‌ننمود. بالاخره درجریان یک عملیات‌بزرگ در قریهٔ قلمچاق بعد از پنج سال جهاد مسلحانه همراه با یک تن از برادر مجاهددیگرخویش‌بتاریخ ۲۹-۱۰-۱۳۶۲ به درجه عالی شهادت نائل آمدند .

روحش شاد و راهش مستدام باد







یک راه و سه آشنا

به زندان عمری باغم یار بودن
انیس ظلم استکبار بودن
به پازولانه و زنجیر دیدن
به سینه زخم صد ها تیر دیدن
بدشت و کوه صحرا و بیابان
دل پر غصه و حیران و نالان
به زیر تانگ مردن باغم و درد
نمودن از جهان فانی دل سرد
کشیدن رنج و تکلیف ز دونان
به پای دار نالیدن به ارمان
فتادن دست و پابسته به چاهی
انیس طعن صد ها بی حیائی
تن صد پاره در صحرا فتادن
شهید بی سرو بی پا فتادن
به تیل داغ لئیمان سوزو سازش
کشیدن بار زحمت را بصدخوش
یتیم پا برهنه هرسو نالان
پدر از هجرطفلش سینه بریان
چشیدن شربت جام شهادت
رسیدن بر چنین روز سعادت
بگو فائز به گوش خاص و عامی
هزاران بار بهتر از غلامی

شهر کوچک فیض آباد درشمال شرق کشور، مرکز ولایت بدخشان شهرک زیبای که دریای خروشان و سرکش کوکچه ازمیانش می گذرد در پهلوی سائر نقاط کشور همچون دریای کوکچه‌اش باتوفندگی و اسارت نپذیری در مبارزات اسلامی ضد استعماری و اشغالگری از زمان ها باین طرف سهیم بوده است هزاران داستان از قهرمانی هاو شجاعت‌ها و شهادت های فرزندان اسلام را در توالی حرکت پیشروندهٔ جهاد رهائی بخش در دفتر خاطرات خویش ثبت نموده است .

چند سال قبل از امروز که سپیدی های فجر روز دوم عید فطر پرده ظلمت و تاریکی شب را در افق های بلند دریده و می‌خواست باوسعت وگسترش یابیش تا وسط آسمان تیرگی های شب سیاه را درهم‌پیچد بایاران مجاهد چند بسوی آخرین سنگر های مجاهدین در نزدیکترین نقاط به پایگاه های ارتشیان اشغالگر روسی در حرکت بودیم . یکی با یکدیگر می گفتیم امروز در سیمای فلق صبحگاهی چنان شادابی وگشادگی دیده می‌شود که گویا نوید آور پیروزی برای سپاهیان اسلام باشد . می خواستیم از آخرین قسمت سنگرهای دفاع از اسلام و شرف و عزت آزادی سری به میله‌گاه اسیر و در اشغالمان فیض‌آباد بزنیم.

شهر فیض آباد روز اول عید رادر حصار ستون‌های تانک و ارعاب ووحشت سربازان درنده روسی درمیان درد وغم اند وه شهادت و فراق و جدائی فرزند انشان باتجلیل و برگذاری نماز همگانی عید بود برسم وفاداری بدین و فرهنگ اسلامی و نفرت از کفر و اشغالگری سپری نموده بود .

ما در نزدیکی‌های شهر بودیم . آفتاب خیلی بلند شده بود. عقرب ساعت ده ، یازده بجه روز را نشان میداد . ناگهان بسوی تپه های بلند پیشرویمان که منتهی به فیض‌آباد بود متوجه‌شدیم که دسته‌های سه چهار نفری همچون

کبوتــران آزاد ورهیده از بند یـکی در دیگری پیچیده بسویمان می‌آیند سراسر خیره‌چشم شدیم‌و دیده بر قدم‌های آنها دوختیم‌یکا یک قدم‌هایشان‌را می‌شمردیم

وهرآن دیر رسید نشان برایمان سنگینی می‌کرد.

دسته اولین ایشان رسید تا چشم بچشم خورد دیدیم که همه یاران مبارز و مجاهد روزگارپارینه اند که از سال‌ها قبل از دوران ابتدائی مکتب‌پرچم‌شرف آور مبارزه اسلامی را بدوش‌کشیده اند درین طریق‌زندان‌ها رفته اند و تعذیب و شکنجه‌ها دیده اند که بعلت‌ایجابات جو جهاد و مبـارزه چند سالی بود از حلقه‌های‌صحبت‌ها‌وصمیمیت‌های‌برادرانه دعوت جهاد شان محروم بودیم. با رو در رو قرار گرفتن در یکدیگر نگریستیم و اشک عشق و محبت‌بر گونه‌های‌آتش گرفته از شور و شوقمان‌ژاله وار ریخت

روزهای تابستان بود و هوا گرم، از سرو روی‌شان عرق می بارید. لحظه دم زدند و سرو روی عرق آلود شان‌را پاک نمودند در پای‌صحبت شان نشستیم تا از اسرار وورود غیر مترقبه و دست جمعی شان به جبهه گرم‌جهاد مسلحانه بپرسیم تا بدانیم سراین‌پیوستن‌دستجمعی چیست؟ زیرا که فعالیت های مبارزاتی ضد اشغالگری در مراکز و شهر هـای تحت اشغال‌بمراتب موثر تر از پیوستن به جبهه جهاد و پایگاه های مجاهدین است. ولی این آخرین‌راه و آخرین‌چاره بـود که ناچار بقبولش شده بـودند.

روسها و مزدورانشان دراوجگری و گسترش‌روز افزون‌فعالیت‌های جهادی این جوانان‌و موج گرایش فزاینده‌جوانان شهر بجلقه های مبارزه و جهادمسلحانه حیران شده بـودند و تمامی کید های شیطانی شان در مهار کردن سیل بنیان بر انداز این مبارزه بی اثر مانده بود. ستمگران دوشا دوش برزمند. به جبهه جهاد میلادنادگاه شرف و آزادی پیوستند این جمع آزاده را این سه یار آشناخلیل و خلیل دربانی نیز همراهی می کرد.

این آزاد مردان مجاهد فیض‌آباد را با خانه و کاشانه پدر، مادر خواهـر و برادر ترک گفتند تا آنکه یادر فضای پیروزی و آزادی بآغوشش بازگردند و یا بخاطر آزادی مستضعفین درجهاد فی سبیل الله عروس شهادت را در آغوش گیرند

بعد از چند ساعت که از حومه شهر خارج شده بودند اشغالگـران و مزدوران‌فرو مایه آنان از رهیدن‌دشمنان اشغالگری و وحشت کمونستی اطلاع یافتند. سراسیمه دست و پاچه باین‌خانه و آن‌خانه‌ریختند و پدر و برادروخویش و اقارب هر یک را بجرم اینکه فرزندت و یا بـرادرت باشرار!! پیـوسته است با مشت‌ولگدتحت فشارگرفتند وبعضی‌ها را بدنبال موتر بستند و بـروی زمین کشاندند تا آنها مجبور به قبول تسلیم شدن‌فرزندان‌شان‌شوند ویا این‌مجاهدان وارسته را با این فشارهای روحی‌وادار به‌بازگشت نمایند. بعضی‌دیگر از پدران‌و مادران را مجبور ساخته تا از فرزندان مجاهد شان در خواست تسلیمی نمایند ولی نه تنها هیچ‌کس حاضر به تن‌دادن باین ذلت‌ها و ننگ تقاضای‌تسلیم‌شدن از فرزند مجاهدش نمی شد که باجواب دلاورانه و شجاعتمندانه «فرزند من نه آزادی و مهین پیوسته است» روی مزدوران روسی را سیاه می کردند.

فیض آبـاد اسیر و در بند حالت اضطراب‌زده و وحشتناکی‌داشت‌مزدوران روسی بالا و پائین مانند سگ دیوانه می گشتند. مردم شهر با دیگـر دوستان فـرزندان مجاهد شان‌را زیر گوشی‌زمزمه می کردند نمایش فلم‌های رسوا و پراز فساد و فحشای روسی، ایجاد سینما و تکشیل محافل رقص و فجور از رقاصه ها و رو سپی های روسی بر اراده متین و آهنین جوانان موس‌تاثیری نگذاشت که‌نفرت و انزجاز ایشان نسبت به روسها را با تلقی آگاهانه ایشان ازین شیوه بعنوان جنگ روحی و فرهنگی دشمن شعله و ور تر ساخت.

تعذیب‌ها و شکنجه‌ها و به‌زندان انداختن ها به پا فشاری و سر سختی ایشان در جهاد علیه دشمنان اسلام و میهن و آزادی افـزود. روسها این بار می‌خواهتند همه این مجاهدان آزاده را در روز دوم‌عید بعد از دستگیری‌رهسپار اعدامگاه های ستمگرانه و زنـدان های جهنمی طویل المدت سازند و پدران و مادران جفا کشیده شان را با داغ‌تازه جگر داغ‌کنند. ستمگران اشغالگرروسی چنین خواسته بودند ولی‌خدا طوردیگری خواسته بود.

(ومکروا ومکرالله والله خیرا لماکرین)

همینکه این جوانـان مجاهـد از دسیسه زبونانه دشمن اطلاع می یابند راه سنگر گـرم جهاد و جبهه مبـارزه مسلحانه را در پیش می گیرند تا با مجاهدان سنگر نشین جبهه‌های‌نبردعلیه اشراربلکه به مجاهدان اسلام‌وحافظان

و از پیوستن‌شان به جبهه جهاد تحسین و قدردانی می نمودند و برای شان از خداوندطلب پیروزی و موفقیت می کردند در آن میان استثنائی هم بود .

ما در «ربانی» بیوسته خودرا به سنگرهای نزدیک شهر می‌رساند و از «ربانی» مجاهد سر باخته عاشق خدا میخواست تا به دشمنان خدا و پیامبرش روسهای اشغالگر تسلیم شود ولی در هر بار از زبان‌ربانی که ترجمان قلب روشن به ایمان او بود جز جواب رد توأم با رعایت بر و احسان مادری نمی شنوید : «مادر ! من زندگی ذلت بر دنیا را در اسارت اشغالگران کمونیست روسی با جهاد در راه خدا و رهائی و نجات مستضعفان و مظلومانیکه‌فریاد می کشند خدایا ! مارا از چنگ این ظالمان بیداد گرنجات‌بده عوض نخواهم کرد. تو از من نخواه که تسلیم شوم بلکه از خداوند برایم صبر و استقامت در راه تداوم جهاد و مبارزه طلب کن و مرا نصیحت کن تا مجاهد باشم نه تسلیمی که ننگ بتو و خسران بمن است»

هرگاه زندگی «ربانی» بیادم می‌آید داستان‌زندگی یار وفادار و جوان پیامبر مصعب الخیر در خاطرم تداعی می‌شود که وقتی به پیامبر ایمان آورد و غرق عظمت پیامبر و محو جلال شخصیت او گردید مورد انواع شکنجه و تعذیب و اذیت‌از سوی مادرش گردید تا اسلام را بگذارد و از پیامبر باز گردد اما از مصعب جز پایداری در عقیده وفاداری به پیامبر ﷺ سراغ نداریم تا آنجا که مادرش را با آنهمه ثروت و دارائی و مکه را با آنهمه اشرافیت و سردارش و دختران ام القری را با آنهمه زیبائی و عشق بمصعب می گذارد و در پیشاپیش طلیعهٔ دعوتگران‌پیامبر برای‌زمینه‌سازی هجرت گاه پیامبرش به مدینه می رود و بدور از ارزشهای‌جاهلی‌ومناسبات‌اشرافی با عشق خدا و رسولش می‌زیدوسرانجام در نبرد سرنوشت ساز احد در دفاع و حمایت از رهبرش پیامبر خدا دست‌هایش را در برابر شمشیر های کینه توز و زهر آلود مشرکان اشراف مکه از دست می دهد و در حالی بدن پاکش پاره پاره است بسوی ملکوت پروردگارش پرواز می کند .

وقتی می‌بینیم اسلام از بلال‌برده سیاه مؤذن پیامبرمی‌سازد و از جنادة‌بن الجندب دزد چپاولگر ابوذر عدالتخواه ظلم زدا و از مصعب اشرافزاده سر باز ضد اشرافیت‌جاهلی. جای تعجب شگفت نیست که اسلام از «ربانی» بچه جوان و فقیر مجاهدی بسازد که جز بخاطر خدانیندیشد و جز در راه خدا گام بر ندارد وهمه عواطف مادری‌وفرزندی را در معارضه با اسلام و جهاد بی بها شمارد (لا تتخذوا آبائکم واخوانکم اولیاء أن استحبوا الکفر علی الایمان) پدران و برادران تان را اگر کفر را برایمان‌بهتر دانستند و دوست‌نگیرید»

این سه یار همیشه باهم و آشنا که از سنگرمبارزه فکری‌و جهاد باتفنگ تا بستر مرگ یکجا بودند در پهلوی سائر برادران سلاح بردوش خود علیه دشمنان خدا رزمیدند .

جهاد و مبارزه در دیدگاه آنان جز برای اعلای دین خدا و نجات و رهائی بندگان اسیر و در بند خدا از ظلم طاغوتان ستمگر زمان و درهم ریختن بناءهای جور و جفای برده سازان شرق و غرب و بازگردانی عدالت و آزادی معنائی نداشت. و همانطوریکه‌جهادزمینه فداکاری و ایثار و از دست دادن و وارستگی از مظاهرسقوط آور و ذلت‌زای زندگیست هرگز در چشم آنان جلوه‌گی و درآمدی‌ودنیا اندوزی‌راه نیافته بلکه پیوسته جهاد ورید شان معنای راه تکامل انسانی و از خود رهیدگی‌و مظهر عرفان و طریق بخدا پیوستن داشت .

آنها می رزمیدند تا اشغالگران اسارتگر مدعی صلح و آزادی را ازوطن اسلامی مان برانند و برو برانه های ظلم و تجاوز آنها حکومت روسیه‌و عدالت اجتماعی‌و آزادی‌انسانی وعبادت الهی را جانشین کنند نه اینکه روسیه استعمار گر را وادار به بازگردانیدن ظاهر شاه خائن و جنایتکار سازند تا به سرزمین‌خون‌و شهادت وجهادمان هرقلی گری جاهلی و پادشاهی استبدادی‌را بار دیگر بنیان گذارد .

خلیل وسید خلیل و ربانی این سه مجاهد سر باخته تنها بخاطر عقیده و جهاد در راه آن از مکتب تا سنگر از سنگر تا شهادت زیستند و قصبات اشکلات این راه صعب العبور را با - کمال رضایت وخوشنودی استقبال کردند در پایان ، راه در از و طولانی رسیدن بخدا را بانیروی پرتوان خون‌وشهادت پیمودند و بار مسئولیت ادامه صادقانه راه مبارزه علیه کفر و ستمگری را نه تا متقاعدشدن روسیه به بازگشت ظاهر شاه خائن و دست نه برداریش از حمایت مزدوران حلقه بگوش بلکه تا -

فرار حتمی روسیه اشغالگر از افغانستان وتخلیه وبازدهی سرزمین های اسلامی آسیا گمیانه رهائی مسلمانان در بند آنجا بدوش مانهاده تا همچون آنها تاسرحد شهادت بسان کوه استوار و پا برجا باشیم و برزمیم .



شهید ملا گلستان

شهید ملا گلستان فرزند عطامراد

از قریهٔ جلال آباد مرکز ولایت جوزجان در سال ۱۳٤۹ در یک خانوادهٔ متدین چشم به جهان کشود و به سن ۷ سالگی داخل مدرسه گردیده تا به سن ۲۰ سالگی به تحصیلات خویش ادامه دادو بروی کارشدن ترهکی ملحد به صف برادران جان بکف جمعیت اسلامی افغانستان پیوستو در عملیات برادران همسنگر مجاهدین اشتراک نموده و به تعداد هفت عراده تانگ زرهی دشمن را توسط راکت از بین برد و به تعداددومیل کلهشنکوف را به غنیمت گرفت بالاخره بهتاریخ ۲۵/ ۷/۱۳٦۵ دریک نبرد رویاروی با دشمن به تعداد ۱۰ نفـر روس و پرچمی را روانه جهنم کرده بعد از سه شبانه روز مقاومت با دشمن در حصهٔ سید آباد سر پل به شهادت رسید روحش شاد ویادش گرامی باد .



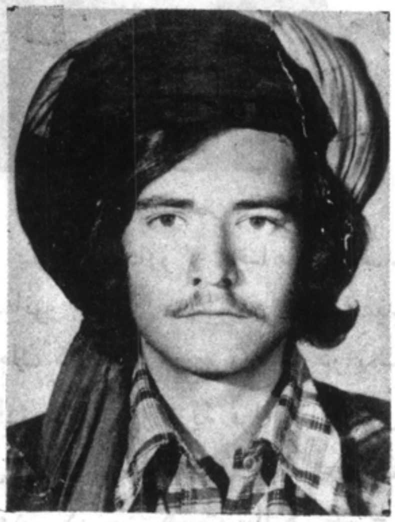
شهید علم بای

شهید علم بای ولد عاشور بای

در قریهٔ اسلام جوی درسال ۱۳۳۵ دریک خانواده فقیر و متدین مربوط ولایت جوزجان چشم به جهان فانی کشود درتمام مدت شش سال مبارزه مسلحانه اش کهدریک سال آخیر آن سمت قوماندانی را نیز عهده دار بود با قاطعیت و ایمان راسخ در برابر جنایت گران روسی وایادی شان مسؤلیت هایش را انجام میداد و در چندین عملیات های مسلحانه اشتراک نمود و شجاعت و دلاوری را ازخود نشان می داد بالاخره دریک نبرد خونین درقریهٔ ارکلی به همراه ۸ نفر مجاهدین به شهادت رسیدند .

شهید محمد اقبال

شهید محمد اقبال فرزند عبدالله در سال ۱۳٤۰ در قریهٔ بابوکی ولسوالی برکی برک ولایت لوگر در یک فامیل متدین متولد گردید .



تعلیمات ابتدائی را در لیسه نائب امین الله « لوگری » اکمال نموده با به میان آمدن رژیم کمونستی به جهادمسلحانه آغاز نمودودرهرعملیات با برادران همسنگر خویش علیه روس های وحشی و مزدوران آن اشتراک می ورزید که یک عضو فعال و برجسته جمعیت اسلامی افغانستان بود و از فدا کاری و جانبازی های خویش یادگاری های بجا گذاشت بالاخره بتاریخ ۲۸ ماه سرطان ۱۳٦۵ درااثر کیمن گیرئیکه درکوتل یک پایه از طرف ملحدین گرفته شده بود با چند تن از برادران همسنگر خویش جام شهادت را نوشیدند روحشان شاد و یاد شان گرامی باد .



شهید محمد انور «اسلمی»

برادر مبارز و مجاهد شهید محمد انور «اسلمی» پسر مرحوم شهید ملا جان در سال ۱۳۳۱ هـ ش در یک خانوادهٔ متدین در قریهٔ فرا جغانی های ولسوالی کشم بدخشان دیده بجهان کشود . در سن هشت سالگی غرض کسب تعلیم و تربیت شامل مکتب میر فیض الله گردید ، دورهٔ ابتدائیه و متوسط را بدرجهٔ ممتاز بپایان رسانید و بعداً شامل لیسهٔ ادارهٔ عامهٔ کابل گردید، در آوان تعلیم بنا بر درک رسالت اسلامی خویش با برادران مسلمان و مبارز ارتباط گرفته دست بمبارزه زدو شروع به فعالیت های تحریکی نمود . بعد از فراغتش از لیسهٔ مذکور در سال ۱۳۵٤ در مستوفیت فیض آباد ولایت بدخشان بحیث مامورمقرر گردید در عین حال وظیفهٔ مبارزاتی خویش را نیز پیش می برد تا اینکه در سال ۱۳۵۸ با اخذ رخصتی رهسپار کشم گردید . (این زما نیست که یک سال قبل پدر گرامی اش توسط گماشتگان رژیم الحادی در پلچرخی زندانی و بدرجهٔ رفیع شهادت رسیده است) درین زمان جهاد مسلحانهٔ مجاهدین راه حق و حقیقت اوج گرفت همان بود که شهید اسلمی بلاد رنگ بصفوف مجاهدین پیوست . رزمندگان اسلام به ولسوالی کشم حمله بردند و بعد از مقاومت هفت ساعته حین ادای نماز صبح بیاری خداوند بزرگ ولسوالی بدست مسلمانان فتح شد .

بعد ازین عملیات پیروزمندانه این برادر مجاهد بحیث معاون قومانداني جبههٔ المدینه پذیرفته شد . برادر شهید محمد انور اسلمی تا سال ۱۳۶۲ یعنی تا آخرین رمق حیات خویش سنگردار خستگی نا پذیر انقلاب اسلامی مان بود و در تمام‌عملیات های ضد الحادی علیه روسهای اشغالگر فعالانه اشتراک میکرد . سر انجام در یک توطهٔ خائنانه در ماه اسد سال ۱۳۶۲ در یک سنگر با برادر محمد یعقوب جام شهادت را بسر کشید و بجوار رحمت حق پیوست.

انا لله وانا الیه راجعون

شهید مولانا احمد

شهید مولانا احمد سلحشور در یک خانوادهٔ متدین و فقیر در قریهٔ مرغاب کوهستان ولسوالی پشتونکوت ولایت فاریاب در سال ۳۳۶ ؛ چشم بجهان گشود موصوف در سن هفت سالگی در مکتب ابتدائیه مولاش شامل و بعد از فراغت از آنجا بمدرسهٔ ابو مسلم غرض فرا گیری علوم دینی ثبت نام کرد وی هنوز در صنف دهم مصروف تحصیل بود که کودتای ننگین ثور در کشور رو نما گردید لذا با درک و احساس پاک که داشت از تحصیل دست برداشته در فکر جهاد علیه دولت ملحد شد و بهمین اساس



در سال ۱۳۵۹ از ایران میخواست وارد پشاور شده که در عرض راه در شاپور ایران در دفتر جمیت اسلامی مصروف ماند و مدت دو سال را در آنجا سپری نموده بعداً با عدهٔ از برادران مجاهدش به پشاور آمده بعد از دریافت هدایات لازم از زعامت‌جهاد عازم جبهه‌گردید . و مدتی دو شادوش مجاهدین می رزمید که بار دوم بدستور فرمانده جهاد منطقه راهی پشاورگردید و بعد از آنکه ضروریات جبهه را اکمال نمود به طرف سنگر شتافته با عزم متین ، مصروف جهاد بود که ناگاه بتاریخ ۱۹-۳-۱۳۶۵در یک نبرد خونین جام شهادت نوشید .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید محمد یعقوب

شهید محمد یعقوب فرزند میر احمد از جاشنک ولسوالی درواز ولایت بدخشان در سال (۱۳۳۸) در خانوادهٔ مسلمان و متدین چشم بجهان کشود . بعد از رسیدن به سن‌جوانی شغل دهقانی را اختیار کرد . بعد از حملهٔ روسها به افغانستان برادر محمد یعقوب در



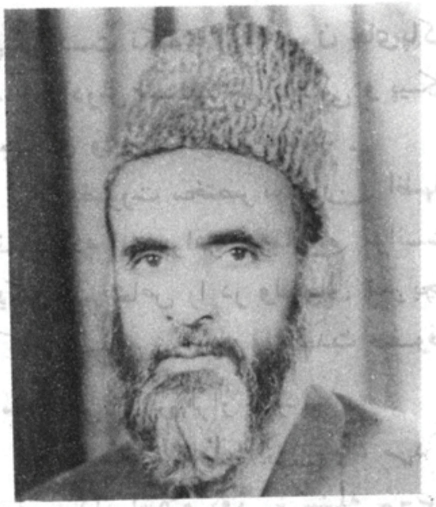
سال ۱۳۶۱ همراه با برادران مجاهد خویش یکجا شده عازم پاکستان گردید. و بعد از گذشت یک سال در پاکستان دوباره با برادران مجاهد همان منطقه عازم جبههٔ اسلامی درواز گردید. مدت ۲ سال جهاد نمود و در برابر روسها و مزدوران ستم پیشه شان شهامت و مردانگی خوبی از خود نشان داد. و بالاخره در یک نبرد رویا روئی با روسها و غلامان حلقه بگوش شان در قریهٔ مایمی در منطقه شاه جگون به درجهٔ عالی شهادت نایل آمد.

انا لله وانا الیه راجعون

شهید حاجی عبدالجلیل

«ولاتقولوا لمن یقتل فی سبیل‌الله اموات بل احیاء ولکن لا تشعرون» شایستگی یک انسان مومن در تقوی، پرهیز گاری و آمادگی برای شهادت در راه خدا (ج) است، گذشتن از هوای نفس و پذیرش جانبازی در راه حق، خود در صفات بندگان راستین خدا و مومنین مخلص به اسلام است.

جهاد اسلامی افغانستان شخصیت های زیادی را با چنین صفات در خود تبارز داده و چهره هایشان را در صفحات گلگون تاریخ ثبت نموده است. یکی ازین چهره های جاویدان حاجی عبدالجلیل است که در سال ۱۳۰۵ هـ ش در یکخانوادهٔ متین در دیار مرد خیز و خدا پرست میر بچه کوت قریهٔ قچی مربوط ولایت کابل چشم بدنیا کشود. والد محترم شان حاجی آقا جان این کودک بیدار و با شعور را بعد از پرورش و تربیهٔ سالم در آغوش گرم خانوادگی در سال ۱۳۱۵ هـ ش شامل لیسهٔ میر بچه خان نمودند. حاجی عبدالجلیل بعد از ختم موفقانه ای دورهٔ تعلیم خویش اشغال وظیفه کرد. در دوران ماموریت در ا کثر نفاط کشور عزیز چون کابل، پروان، هرات، ننگر هار و مزار شریف بخاطر سر بلندی اسلام و آبادی کشور وظیفهٔ ایمانیو وجدانی خویش را فعالانه انجام داد. برادر حاجی عبدالجلیل در دورهٔ طولانی مأموریت خود با برادران تحریکی و چهره های مبارز راه اسلام تماس و ارتباط مستقیم بر قرار نموده به اثر نفع مسلمین و بلند بودن لوای اسلام از هیچ نوع همکاری و فدا کاری دریغ نورزید. شهید حاجی عبدالجلیل در سال ۱۳۴۸ هـ ش با ضدیت علیه چهره های خود خواه و مشاهدهٔ نواقص عظیم در امور اداری کشور درخواست تقاعدی خویش را بوزارت داخلهٔ زمان ظاهر شاه پیشنهاد نموده و متعاقباً در سال ۱۳۴۹ از کار دست کشید. در سال (۱۳۵۷) هـ ش بعد از کودتای منحوس ثور برادر حاجی عبدالجلیل شهید بنا بر روحیهٔ اسلامی که داشت نتوانست در برابر مظالم و مفاسد مزدوران روسی سکوت اختیار



کند لذا عملاً داخل پیکار شد و به تنظیم صفوف برادران مسلمان موافق به مشی جمعیت اسلامی افغانستان به رهبری پروفیسور برهان الدین «ربانی» در منطقه پرداخت و تلاش ورزید تا برادران هم صف و مبارز، در راه دفاع از دین و وطن شروع بجهاد مسلحانه نمایند، چنان‌هم شد. در ۲ سرطان ۱۳۵۸ شهید موصوف با چند تن از برادران مجاهد میر بچه کوت در قیام حماسه آفرین مرکز کابل عملاً سهم گرفت در همان وقت بود که دو تن از برادران این شهید بنام های قاضی عبدالاحد و عبدالرب توسط رژیم ملحد ترهکی گرفتار و در عقب میله های زندان وحشت زای پلچرخی قرار داده شدند و بعد از چند مدتی بصورت بسیار بیرحمانه و وحشیانه آنها را بشهادت رسانیدند.

همچنان در سال ۱۳۵۹ هـ ش یک برادر دیگر وی بنام عبدالودود، در جنگ رویا روئی با قوای مهاجم روسی نیز جام شهادت نوشید.

با آنهم برادر غیور و مجاهد دلیر حاجی عبدالجلیل شهید از جهاد و

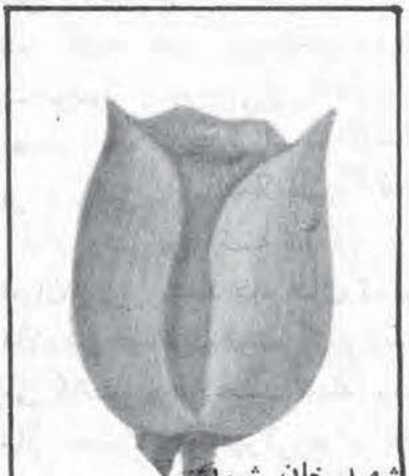
پیکار دست نکشید زیرا خون های پاک سه برادرش احساسات اسلامی و پیکار جهادی وی را افزونی بخشید .

بصورت مختصر میتوان اظهار نمود که این برادر قهرمان توانست یک نظم خاص را در ولسوالی میر بچه کوت بمیان آورد و وحدت صفوف مجاهدین را بر قرار سازد .

بالاخره خون این راد مرد و علم بردار اسلام روز ۲ سنبله ۱۳۶۳ ه ش بواسطهٔ دشمنان دین و وطن بر زمین فرو ریخت و این چهرهٔ پر تلاش به کاروان شهدای گلگون قبا و حماسه آفرین میهن اسلامی پیوست .

(انا لله وانا الیه راجعون)

روحش شاد ـ یادش گرامی باد



شهید خان شیرین

شهید خان شیرین فرزند سید محمد در یک فامیل متدین و خدا پرست در قریهٔ لقمان مربوط ولسوالی شیرین تگاب ولایت فاریاب تولد گردید .

برادر ، شهید خان شیرین همانند سائر مجاهدین کفر ستیز افغانستان با کمال استواری و مردانگی تا دم مرگ علیه روسهای آدمخوار و غلامان گوش بفرمان شان از مبارزه و جهاد دست بر نداشته از خود ایثار گری وشهامت بی دریغی را در راه ایجاد حق ونابودی باطل نشان داد . بالاخره به عمر ۲۰ سالگی در قریهٔ سلیم از طرف دشمنان اسلام (روسهای خونخوار) بشهادت رسید .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید غلام یحیی

شهید غلام یحیی ولد عبدالله خان در قریهٔ لقمان ولسوالی شیرین تگاب ولایت فاریاب تولد یافته و در جریان جهاد مقدس علیه روسهای اشغالگر و عمال حلقه بگوش شان کمال رشادت و مردانگی را از خود نشان داده است. سر انجام شهید موصوف طی یک نبرد



خونین با عساکر روسی و مزدوران خود فروختهٔ داخلی بنام (خلق وپرچم) درمنطقهٔ غرمی شیخی بتاریخ ۲۵ میزان سال ۱۳۶۵ ه ش افتخار شهادت را نصیب شد .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید سید عبد الرحمن «نشأت»

شهید سید عبدالرحمن پسر الحاج محمد صالح از قریهٔ امام‌صاحب ولایت فاریاب ، شخص متدین ، مودب و تحصیل کرده ای بود که بدرجهٔ عالی از مکتب ابو عبیده‌فارغ شده مدت ۳۰ سال در مربوطات ولایت فاریاب بحیث مامور ایفای وظیفه نمود . موصوف در شعر و ادب دسترسی نیز داشت شاعر و شعر شناس بود ، دربارهٔ انقلاب اسلامی افغانستان اشعار زیادی سروده است ، از مطالعات کتب دینی و ادبی برخوردار بود به نویسندگی و ادبیات علاقهٔ زیاد داشت . بعد از کودتای ننگین هفت ثور مردم منطقه اش را بجهاد اسلامی علیه رژیم الحادی و کمونست‌های فرومایه تشویق وتحریض نمود و در سال ۱۳۵۸ جبههٔ اسلامی را در منطقه تشکیل داد . در طول



جهاد خود چندین پوسته حکومت ملحد را به تصرف خود در آورد . سر انجام شهید سید عبدالرحمن «نشأت» در یک حملهٔ وحشیانهٔ روسها و جیره خوار ـ انشان به منطقهٔ امام صاحب که سه روز طول کشید به اثر نبودن مهمات دستگیر ملحدین گردیده بعد از چند روز محا کمهٔ شیطانی کی ـ جی ـ بی به سن ۵۷ سالگی به شهادت رسید .

انا لله وانا الیه راجعون



شهید قاضی محمد شریف

مرحوم قاضی محمد شریف فرزند مرحوم ملا بابا بیگ باشنده قریه شیخان مربوط ولسوالی سانچارک ولایت جوز جان (۶۳) سال قبل در یک خانواده متدین و خدا پرست چشم بجهان کشود ، هنوز چند سال از بهار عمرش سپری نشده بود که آثار علم دوستی ، غیرت و مردانگی از سیمایش هویدا بود . او از کودکی علاقه وافری به تحصیل علوم دینی داشت ، از همینرو او شامل مدرسه «زاری» گردید ، و در مدرسه بخاطر اخلاق عالی ، کردار نیک ، حلم و تقوایش مورد نوازش استادانش قرار داشت .

قاضی صاحب در زمان طالبیش در مدارس غیر رسمی نیز از شعور سیاسی فوق العاده خوبی بر خور دار بود .

بعد از مدتی شامل صنف ششم مدرسه اسلامیه که در آنوقت از صنف اول شاگرد می پذیرفت ، گردیدند .

شهید مجاهد ، در جماعه هم صنفان خود شاگرد ممتاز بوده و در کنفرانس هامقاله هایرا قرائت میکردند و مضامین علمی و انتقادی شان بار ها در روزنامه «بیدار» بچاپ رسیده است .

قاضی صاحب علاوه بر کسب علم و فرهنگ در پی جستجوی عرفان نیز بودند و به اشعار مولانا و اقبال علاقه فراوان داشتند و بسا اوقات هنگام ایراد بیانیه هایشان اشعار اقبال لاهوری را زمزمه می نمودند .

بعد از فراغت از مدرسه اسلامیه بخاطر نمرات عالی شان به کورس قضائی شامل شده و بتاریخ ۱۴-۹-۱۳۳۰ سند فراغت را حاصل نمودند و سپس به محکمه ولسوالی سانچارک ولایت جوز جان بصفت «ستاژیر» معرفی شدند .

قاضی صاحب مدتی بصفت قاضی ابتدائیه محکمه «جغتو» ولایت غزنی مقرر شدند ، بعد از چندی این وظیفه را ترک گفته به سانچارک آمدند و با چند تن از علماء و متدینین به تاسیس یک دارالوکاله پرداختند که تا اوایل کودتای خلقی‌ها به این وظیفه ادامه داده و درینجا از حقوق مظلومین و مستضعفین دفاع شرعی و قانونی می نمودند .

بعد از کودتای ننگین هفت ثور قاضی صاحب با عده ای از محاسن سفیدان به ولایت خواسته شدند و بعد از بست روز چون سند کتبی ای از او نیافتند رهایش ساختند ، بعد از رهائی آرام نه نشسته به تشویق و ترغیب مردم به جهاد مسلحانه پرداختند .

و بعد از ارتباط با مرحوم سیف الدین خان قوماندان مسلمان مردم جویبار بتاریخ ۴-۲-۱۳۵۸ ش ازچهار طرف بالای ملحدین ولسوالی حمله نمودند و بعد از سه روز مسلمانان پیروز شده مدت بیست روز برولسوالی حاکم بودند .

سپس در نواحی آن به تشکیل یک جبهه پرداخت و عساکر مسلمان هم دسته دسته به جبهه قاضی صاحب می پیوستند و کمونیست ها هم از جبهه قاضی صاحب بسیار ترس وهراس داشتند .

و سر انجام قاضی شهید پس از یک عمر تلاش ومبارزه توسط مزدوران دولت مزدور جام شهادت نوشیدند .

انا لله وانا الیه راجعون



چهار شهید از یک خانواده

قهرمانان پرافتخار اسلامی میهن عزیز ما افغانستان که نامهای شان هر یک مولوی الیاس«سروری» عبدالغیاث «سروری» فرزندان مولوی فقیر احمد «سروری» که در سالهای ۱۳۳۴ و ۱۳۲۲ در یک خانواده متدین و خدا جوی در قریه خمین ولسوالی تولگ ولایت غورات دیده به جهان گشودند ازینکه پدربزرگوار شان علاقه‌سرشاری

بعلم و معرفت داشتند فرزندان خویش را جهت فراگیری علوم دینی درمدرسه شامل و پس از گذشت چند سال صاحب تعلیمات عالی و استعداد فکری شدند برگی از شگوفان عمر آن عزیزان نریخته بود که کودتای ننگین هفت ثور و رژیم کمونیستی بقدرت رسید موصوفان دست به تحریکات علیه رژیم ملحد زده با همکاری مجاهدین در چندین عملیات بالای پوسته های دشمن شخصاً سهم گرفتند وبالای دشمن ملحد و متجاوز خسارات زیادی وارد نمودند نظر به علاقهٔ خاصیکه در جهاد و آزادی داشتند مردمان را تبلیغ و تشویق به جهاد می کردند و بر علاوه امور جهادی همه وقت توجه شان درباره علم و معرفت اطفال فقیر ویتیم در مدارس علمی بوده و حتی الوسع اکثراً مدارس اطراف و اکناف قریه جات آن ولسوالی را اعمار نمودند دو برادر مجاهد دیگر شان که بنام های حاجی عبدالغفور (سروری) وعبدالرحیم (سروری) از جمله مجاهدین دلیر و شجاع و خدمتگار در راه جهاد و مجاهدین غیور بوده که دایماً دروازه های شان بروی مجاهدین و مسافرین باز بوده و تمامی مال و زندگی خویش را درین راه مصرف نموده و از هیچ نوع ایثار و جانبازی درین راه مقدس جهاد دریغ نداشتند و نیز پلانهای جهادی ، امنیتی و اقتصادی ولسوالی تولک را به مشوره برادران دیگرش یعنی مولوی محمد الیاس (سروری) و عبدالغیاث (سروری) و دیگر مجاهدین آن ولسوالی مطرح و در مورد اجراء آن عملی می نمودند و در طرح و پی ریزی هدف اصیل اسلامی سعی بلیغ نموده و برای رسیدن به مطلب آزادی اسلام قدم مؤثر بر-می داشتند تنها ایشان مرد شمشیر نبودند بلکه مرد تدبیر و قلم نیز بودند این چهار برادر اسلام دوست و سر برکف بسا شهامت و دلیری های چشم گیری و خدمات شایسته و فراوان از خود نشان دادند که البته از نظر مجاهدین و مؤمنین راه حق بدور نخواهد بود .

سرانجام در یک حمله رویا رویی که در قریه خمین ولسوالی تولک از طرف قوای متجاوز وجیره خواران شان بوقوع پیوست و توسط رهنمائی همان حلقه بگوشان صورت گرفته بود قریه مذکور تحت محاصره شدید توپ ها و تانک دشمن قرار گرفت بعد از در گیری و جنگ شدید توسط تانک های توپدار این چهار برادر قهرمان بتاریخ ۲۲-۲-۱۳۵۸ بدرجه رفیع شهادت نایل آمدند .

(انا لله و انا الیه راجعون)



حبیب الله شهید

۲۹ سال قبل از امروز در یک فامیل دیانت شعار و مجاهد پرور طفلی به دنیا میآید که اسمش را حبیب الله گذاشتند بعد از سپری نمودن دوره مسجد و پشت سر گذاشتن مراحل کودکی به صنف اول مکتب دهاتی شیخان شامل گردیده به خواندن درس و تعلیم مصروف گردید هروقت به صنف خود اول نمره و شاگرد ممتاز بود خط خوب مینوشت و استعداد فوق العاده داشت از اخلاق نهایت عالی برخوردار بود کم حرف می زد و زیاد فکر می نمود به امورات دنیوی چندان علاقه نه گرفت او لویت را به خواندن و نوشتن و آموختن میداد بعد از سه سال یعنی در سال ۱۳۳۹ به صنف چهارم مکتب ابتدائیه قوطنمست شامل گردید و دورهٔ ابتدائیه را نیز به وجه احسن سپری کرد ونمرات عالی را کمائی نمود و به صنف پنجم مدرسه ابو مسلم ولایت فاریاب که در آن وقت تعامل چنین بود داخل گردید در مدرسه زیاد تر کتاب های عربی و قواعد صرف و نحو و فقه حدیث وتفسیر تدریس میشد ازینر و ذوق و علاقه اش به خواندن و آموزش امورات دینی زیاد شد و لحظه هم وقت خودرا ضائع نمی ساخت علاوه برد روس مدرسه نزدیک تن از علمای مجاهد و مبارز فاریاب درس های خصوصی را تعقیب می نمود و از سلوک و روش های مبارزه مرحوم مولوی صاحب علاوالدین خان می آموخت از ماهیت رژیم های طاغوتی و ضداسلامی کاملاً باخبر گردیده علیه آنها به مبارزه آغازنمود او یگانه فرزند دلبند پدر بود

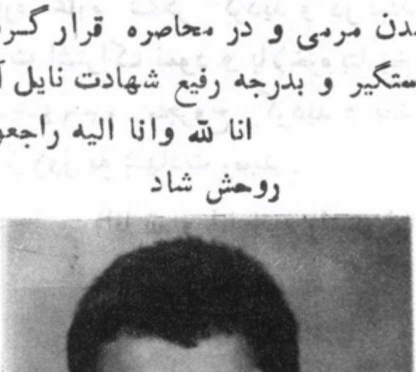
باوجودیکه پدرش تنها و بدون همکار می زیست ولی برایش اجازه خواندن را داده بود حبیب الله به مطالعه کتب سیاسی اسلامی علاقه و افری داشت هر روز به کتاب خانه مدرسه میرفت و از کتاب های آن استفاده میکرد ، از وضع اشفته مملکت نگران بود وشعرهای انقلابی را حفظ میکرد یک روز بدست بنده نویسنده یک رساله «دوشعر شیدا» را دید و چندین بار تقاضا نمود تا این رساله را برایش بدهم همان بود که آن رساله را از نزدم گرفت و همه اشعارش را حفظ نمود و هرروز که باهم ملاقات میکردیم یکی از اشعار را ازیاد برایم می خواند و میگفت «اقتصاد غلطت را شعله درین خانه بزن»

و یگان وقت از بس برمیآشفت میگفت «گفته من همین است و چنین خواهد بود» من اگر کشته شوم باز چنین خواهد بود یک روز بعد ازمطالعه یک کتاب که راستی آن‌را فهمیده بود این جمله را تکرار میکرد «من متهم میکنم من اوضاع نا بسامان جاری در افغانستان را متهم می نمایم و . . .

او نه تنها شاگرد مدرسه بود و نزد محترم مولوی صاحب مجاهد علاو الدین خان درس مبارزه و تحریک را می آموخت، در ایام تعطیل نزد مرحوم قاضی صاحب محمد شریف خان مشکلات درسی خودرا حل نموده از پالیسی های مبارز وی شان استفاده میکرد از همین جهت بود که او همیشه از شاگردان ممتاز و پیش قدم مدرسه بحساب آمده در صنف خود به درجه های دوم و سوم کامیاب میشد بعد از شش سال تعلیم در مدرسه که هنوز متعلم صنف یازدهم مدرسه بود و یک سال بعد از صنف دوازدهم فارغ میشد پدر بزرگوارش دارفانی را و داع گفت و فامیلش بدون سر پرست باقی ماند این حادثه بزرگ مانع ادامه تحصیلاتش گردیده و مدرسه را ترک گفت ولی به دروس خصوصی نزد ماما یش مرحوم قاضی صاحب و بمطالعه کتب سیاسی ادامه میداد تا کودتای ننگین خلقی ها بوقوع پیوست و مردم آرام آرام علیه ملحدین جبهه گیری آغاز نمودند و مرحوم حبیب الله نیز مبارزه سیاسی خودرا تحت رهبری شایسته مرحوم قاضی صاحب . محمد شریف خان آغاز نمود که بالاخره در ماه سرطان سال ۱۳۵۸ ملحدین مقاومت مسلحانه نموده و بعد از سه ساعت زد و خورد شدید ، حدود چهل نفر مزدوران روسی نسبت خلاص شدن مرمی و در محاصره قرار گرفتن دستگیر و بدرجه رفیع شهادت نایل آمد

انا لله وانا الیه راجعون

روحش شاد



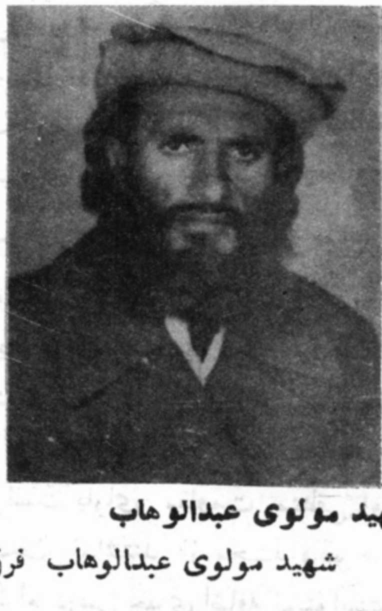
شهید محمد نعیم

محمد نعیم متولد در سال ۱۳٤۱ هش باشنده قریه شیخان ولسوالی سانچارک ولایت جوزجان دو مین فرزند مرحوم قاضی صاحب بوده او نیز در همین خانواده علمدوست، دیانت شعار تربیت گردیده از طفلی ذکی، باهوش، خوش کلام وخوش اخلاق بود، محمد نعیم مانند برادر شهیدش از تربیه اصولی و نوازش پدری پدر ارجمندش مستفید میشد هنوز چهار سال از بهار عمرش نگذشته است که او ذوق رفتن به مسجد و درس خواندن نزد آخندرا میکند طبق معمول از الفبا شروع وبه زودترین فرصت قاعده بغدادی را به اتمام می رساند بعداً پنج سوره را شروع و باقل وقت ممکنه خلاص مینماید درپهلوی درس قرآن بخواندن کتب سوادی متداول پرداخت خلاصه قبل ازینکه به سن هفت سالگی شامل مکتب ابتدائیه قوطنست گردد به خواندن ونوشتن آشنائی داشت در سال ۱۳٤۸ به مکتب داخل شد و صنوف مکتب را یکی بعدی دیگر پشت سر میگذاشت محمد نعیم مانند سایر همصنفانش تنها به دروس مکتب اکتفا نکرده در هنگام رجعت به خانه و ایام تعطیل به خواندن سبق هایش مصروف می گردید چون از نعمت سواد کافی بهرمند شد تنها به خواندن کتب درسی قناعت نه نموده به مطالعه کتاب های اسلامی و رساله های تحریک اسلامی می پرداخت که در نتیجه از معلومات فوق العاده اسلامی بهره مند گردیده با کمونست ها و ملحدین مباحثه نموده سفسطه گوئی های پوچ وبی محتوای آنها را محکوم میکرد ، معلمین ملحد و کمونست یارای مقاومت منطقی اورا در صنف نداشتند از محدوده های پروگرام درسی چیزی اضافه نمیتوانستند

بگویند .

همصنفهای محمدنعیم از جرئت و لیاقت او به تعجب آمده همه تحت تأثیرش قرار گرفته بودند تمام رفقا از منظر و مفکوره او حمایت و پشتی بانی نموده فعالیت های ملحدین را در نطفه خنثی میکردند و در سال ۱۳۵۷ از صنف هشتم فارغ گردیده وباساس نمرات عالیش در زمره برس های مکاتب مسلکی کاندید شد و به صنف نهم مکتب میخانیکی کابل داخل گردید چند ماه از سال اول تعلیمی نگذشته بودکه در اثر شامل شد نش به عملیات ظفرمند دوم سرطان دو مرتبه محبوس شدوی بار اول نظر به خورد بودن سنش ازطرف مامورین خادرها گردید مزدوران منطقوی دوباره را پور اشتراک اورا در عملیات دوم سرطان به دستگاه خاد جهنمی دادند و برای بار دوم دستگیروتا امروزنا پدید شد و قرار معلومات نامش درجمله ده ها هزار اعدامی امین بنام تره کی اعدام شد شامل بوده است .

انا لله و انا الید راجعون



شهید مولوی عبدالوهاب

شهید مولوی عبدالوهاب فرزند شیر محمد در سال ۱۳۲۸ ه ش در قریه لودن علاقه داری سالنگ‌ولسوالی جبل السراج ولایت پروان در یک فامیل مسلمان و علم دوست دیده بجهان کشود و در سن هفت سالگی به کسب علوم اسلامی نزد کاکای خود پرداخت و تا اندازه علوم دینی را فرا گرفته بود که کودتای ننگین ثور توسط غلامان روسی بوقوع پیوست .

شهید مولوی عبدالوهاب درین وقت آرام ننشست و به تبلیغ مردم علیه کفر و الحاد پرداخت و مردم منطقه را بجهاد مسلحانه تشویق نمود و آمادهٔ قیام شدند و بعداً این برادر مجاهد نظر به مشکلات جبهوی عازم پاکستان گردید و این تشنهٔ علم و معرفت در پاکستان نیز به فراگرفتن علوم دینی پرداخت و در سال ۱۳۶۳ دوباره عازم سنگر گردید و در چند عملیات اشتراک نمود و بالاخره بتاریخ ۲۳-۶-۱۳۶٤ مجروح گردید و بعد از دو روز به شهادت رسید .

(انا لله و انا الیه راجعون)



شهید سید ایوب

شهید سید ایوب فرزند سید مقصود در سال ۱۳٤۵ در یک فامیل متدین و با دیانت در قریه دوغ آباد علاقه ـ داری کلکان ولایت کابل چشم بجهان کشود، برادر سید ایوب نسبت اخلاق نکو و شجاعت در میان همسنگران و اهالی منطقه از محبوبیت خاصی برخوردار بود زمانی که قشون متجاوز روسی در کشور ما حمله نمودند .

برادر سید ایوب دوشا دوش سائر مجاهدین قرار گرفته به جهاد مسلحانه آغاز نمود و همواره با سائر برادران ضربات کوبنده بر پیکر دشمن وارد می نمود ، بالاخره این برادر در یک برخورد شدید با قوای ملحد روس و مزدوران شان بتاریخ ۲۵-۵-۱۳۶۵ به شهادت رسید .

روحش شاد و راهش مستدام باد

انا لله وانا الیه راجعون

شهید صدرالدین

مرحوم صدرالدین فرزند محمد علی خان در سال ۱۳۳۹ هجری در یک خانوادهٔ خدا پرست و متدین در



قریه او نالک سالنگ مربوط ولایت پروان دیده به جهان کشود موصوف

قبل از حکومت کمونستی در افغانستان شخص زراعت پیشه و غریب کار بود وقتیکه روسهای وحشی داخل خاک افغانستان گردیدند باهمت و مردانگی تام در پهلوی سایر برادرن مجاهد خود قرار گرفته دلاورانه علیه رژیم ملحد و مزدوران داخلی آن جهاد مینمود و در اکثر عملیات ها سهم داشت تا اینکه بالاخره بتاریخ ۳۰ میزان ۱۳۶۱ در منطقه ایجان سالنگ در یک بر خورد رویا روئی شهید گردید.



شهید سید قاسم مودودی چشتی

باز یکی از گلگون قباهای اعجاز برانگیز انقلاب اسلامی افغانستان و یکی از فرماندهان بی نظیر لشکر حمزه سید الشهداء به کاروان شهداء پیوست.

شهید سید قاسم مودودی درسحر گاه روز جمعه ۱۲ حمل ۱۳٤۵ در خانوادهٔ دانش و عرفان و نجابت در کوچهٔ کارته هرات دیده به جهان گشود. در همان لحظهٔ تولد دارای نشانی غیبی بود که داشتن یک دندان رنگین در دهان بود. آیندهٔ درخشان و انقلابی را در چهره‌اش ترسیم می‌کرد. وی از آوان طفولیت حرکاتی انجام می‌داد که نظر افراد و خانواده را جلب و همه را به شگفت وامی‌داشت. او در سال ۱۳۵۲ به دبستان ابتدائی سیفی داخل و از آنجا مدرک تحصیل گرفت و همزمان با آن در مدرسهٔ دینی ودامن تربیهٔ پدر از تعالیم مکتب انسان ساز اسلام بهره مند شد. و در آغاز انقلاب ۲٤ حوت شهر خون و قیام هرات با پدر و برادرهایش در صف جهادگران علیه رژیم مارکسیستی قرار گرفت.

بعد از مدتی با فامیل به ایران مهاجرت و متعاقباً عازم دانشکدهٔ افسری جمعیت اسلامی در خارج از کشور گردید.

یک سال و نیم درین دانشکده و سایر مراکز آموزشی رزمی شب و روز تلاش خستگی ناپذیر نموده و به گرفتن مدرک تحصیلی اعلی و تقدیرنامه از طرف مقام رهبری نهضت جمعیت اسلامی نایل و بلاوقفه عازم ایران و از آنجا به دستور سازمان، به مجاهد نستوه امیر عمومی هرات و فرمانده لشکر حمزه سیدالشهداء پیوست و فرمانده پدافند هوائی مقرر و بعد از اندک زمانی به فرماندهی پایگاه مقاومت کوهستانی حضرت بلال انتخاب و در یک نبرد حماسه آفرین با ارتش روس که در آن ۲۵۵ تانک زرهی، ۲۳ فروند میگ و ۸ هلیکوپتر توپدار اشتراک نموده‌بودند رشادت ودلیرمردی و استقامت علی و بوذر و سلمان را به تجلی نشاند. وی در این عملیات یک فروند هواپیمای میگ ۲۷ روس را که از مدرن ترین انواع شکاری‌های جنگی روسهای تجاوزگر درین منطقهٔ از کشور سقوط داده و برزمین افگنده ولاشهٔ آن را با دستگاه موشک‌انداز به پایگاه حمل و به نمایش مردم گذاشت.

وی شوری انتهانا پذیر و آرام نشناس داشت. وی عارفی بود که همیشه برای رسیدن به وصال جانان می‌طپید و لحظه نمی‌آسود، وی در گلوگاه هرات در به خاک و خون کشیدن ۱۰۰ تن از روسها و انهدام ۱۵ تانک خودرو زرهی وغیره اعجاز انقلاب اسلامی وسنگر توحید را به تماشا گذاشت، خودش می‌فرمود: ما درین عملیات سه شهید دادیم، از سنگر به طرف ماشینهای سوخته و نعشهای متلاشی روسها سرازیر شده و برشمردم که پوره ۱۰۰ تن روس درین عملیات رهسپار جهنم شده اند و باخود یک میل کله کوف روسی را که قبضه اش نیز سوخته بود گرفته و به همسنگران پیوستم.

وی در حملات برق آسا بر تانکهای دشمن در محاصرهٔ عمومی سال گذشته درمحل ساربانها، نیز یادگارهائی از انهدام چهار تانک و یک خودرو زرهی دشمن گذاشته، و در مناطق مرزی و در شکیبان و چشت شریف و دره تخت و سایر نقاط هرات نشانه‌های جاودانی در خاطره‌ها و تاریخ گذاشت. او قلبی بوذر وار و رزمی علی گونه و شهامتی حسین صفت داشت.

آری از جد خویش حضرت امام حسین(رض) که حماسهٔ همیشه زندهٔ نینوا را آفرید تا بزرگ مرد و قاید عرفای سلسله چشتیه حضرت سیدقطب الدین مودودی چشتی رهبر خاندان مودودیه و بزرگ مرد معاصر این دودمان سید ابوالاعلی مودودی متفکر والا مقام جهان اسلام، تلاش وکوشش و قهرمانی و جهاد و مبارزه و حماسه آفرینی و بزرگواری و پاسداری از اسلام انقلابی را به ارث برده بود . وی درمیان رزمندگان و فرماندهان لشکر حمزه سید الشهداء شخصیتی برجسته و سنگرداری پرشکوه وشکست نا پذیر و الگوی مقاومت و استواری تلقی می‌شد .

شیر سنگر روز و شب زنده دار قیام شب بود . وی از ابعاد روحی عجیبی برخوردار بود که وجودش را همیشه در تلاطم و جوش و خروش و عشق به دیدار الهی وامی داشت . بالاخره این رادمرد بزرگ اسلام ، این مبارز نستوه و عارف نامدار در یک درگیری‌شدیدکه در اواسط حوت(اسفند ماه) سال ۱۳٦٤ در نوار مرز هرات ، این شهر خون و قیام با نیروهای‌روس و هواپیماهای جنگی آن صورت، گرفت بعد از اینکه تا عرصهٔ مدیدی با یک سیل پدافند هوائی مقاومت و ۱۲ فروند جت شکاری و ٤ هیلوکوپتر توپدار روسی را از منطقه عقب راند و جان ۳۰ تن از همسنگران را نجات بخشیده و ایثار صدر اسلام و صحنه های بدر حنین و یرموک را به ظهور رسانید ، و یک فروند هواپیمای دشمن را معدوم ساخت و همهٔ همرهانش زنده و سالم به پایگاه شان برگشتند خودش زخمی و بعداً به درجهٔ عالی شهادت نایل آمد و به مقصود حقیقی و محبوبی که همیشه درجستجویش بی‌قراری‌می‌کرد پیوست .

شهادت وی را به رهبر محبوب جمعیت، کدر رهبری و فرمانده عمومی لشکر حمزه سید الشهداء و سایر همسنگران و علاقمندان و منسوبین‌وی تبریک و تسلیت گفته روحش را شاد راهش را پررهرو می‌خواهیم .



شهید غلام محبوب

هر لحظه شهیدی از ما و جنایتی از دشمن ، پیروزی از ما ، شکستی از دشمن ، افتخاری از ما رسوائی از دشمن .

بلی این کل جریانات موجود در سرزمین ماست .

ملت ما در پیشا پیش ملل جهان در مقابل دشمن بشریت روس جنگ افروز سینه سپهر کرده و نامش را بر صفحه زرین تاریخ جاودانه تر میسازد .

ملتی که رشد میکند . شکوفا میشود و گرد اسارت را از خود دور میکند . ملتی ملبس بلباس ایمان که در طول هشت سال در مقابل ایلغار ببر منشانه ارتش بی فرهنگ روس این دشمن تا به دندان مسلح . بسان کوهپایه های هندوکش و بابا استوار ایستاده است و در این مدت خود نیرو مند تر شده و جبین دشمن خود را بخاک رسانده است . ملت مسلمانی که حامی جز خدای یگانه ندارد. ملتی که هر فرزندش . قهرمان هر دادش فریاد کوبنده ستمگران در جهت رهائی از ظلمت و اسارت است . راستی چه افتخاری بالاتر از پیوستگی به چنین ملتی است . یورش وحشیانه روسها برساحت مقدس سرزمین ما خود انگیزه برپائی ملت مسلمان ما است . روسها با تمامی امکانات دست داشته برسر ملت بی دفاع (از نظر امکانات مادی) ولی با اراده ما تاختند تا بلکه بسان چکسلواک و کمپوچیه این لانه‌عقابان بلند آشیانه را اشغال کنند ولی از آنجائیکه به یاری خدا (ج) هیچ مهاجمی با سرافراشته از سر زمین قهرمان پرورو مرد خیزما بیرون نرفته است . روسها هم گرفتار همان حالت شدند و ملت با ایمان مصممی را در مقابل خود یافتند که برخلاف‌تصورات و ساخته های فکری شان این مرز و بوم به گورستان شان مبدل گشت . هرات باستان و شهید پرور هم پای دیگر ولایات کشور ما کانون داغ‌جهاد مسلحانه است که شریف ترین و رشید ترین فرزندانش جانهای شیرین شان را

فدای دین و میهن کردند. شهدای که در اوج افتخار جان باختند قطعه قطعه شدند وبا ایثار خون پاک‌خویش درخت آزادی را بارور تر ساخته و نیز به زندگی جاوید همیشگی راه پیدا کردند. که یکی از این شهدای پاکباخته و قهرمان (**غلام محبوب مشهور به احمد سیر کاکر است**)

شهید غلام محبوب«احمد سیر» در سال ۱۳۴۲ در شهر تاریخی هرات متولد شد و تحصیلات خود را تا سال سوم پوهنځی پولتخنیک ادامه داد و در این جریان همیشه همکار و یارمجاهدان واقعی بودتا ایکه بعد از یلغار مغلوار روسها بر کشور ما به صفوف مقاومت و جهاد مسلحانه ملحق شد و مانند دیگر راهیان و سر بازان اسلام در مقابل دشمن مقاومتهای حماسی وغرور آمیز از خود نشان داد. اما افسوس و هزار افسوس که چه زود یارانش را تنها گذاشت و گلهای امیدش بدست دشمن سفاک پر پرشد. او در تاریخ اول (قوس) ۱۳۶۵ در یک پیکار نا برابر در دهکده جلال آباد واقع در غرب شهر مرد خیز هرات به فیض عظیم شهادت نایل آمد و یاد خاطره اش را در قلب تک تک مردم‌مسلمان و مجاهد ما بر جای گذاشت و بحق تا ابد نامش بر خاطره همه سرمد و جاویدان است روانش شاد و راهش همیشگی باد.

انا لله وانا الیه راجعون



شهید عبدالستار

عبدالستار فرزند محمد سمیع در یک خانوادهٔ متدین در سال ۱۳۴۰ در قریه هزوهٔ علیا متولد گردید موصوف به سن ۷ سالگی شامل مکتب متوسطه سالنگ شد بعد ازبپایان رسانیدن صنف ششم نظربه علاقه که داشت در لیسه شاه شهید (رح) شامل شد و چند سال خود را در آن مکتب سپری‌نمود مرحوم بعد از بمیان آمدن حکومت کمونستی به ایران رفت بعد از دوسال استقامت در ایران بپاکستان آمده از طریق تنظیم جمعیت اسلامی افغانستان مسلح گردیده و بجبهه عزیمت نمود موصوف نظر به لیاقت و برا زندگی که در امر جهاد از خود نشان داد بحیث قوماندان گروپ ضربتی مقرر و توظیف گردید که در چندین عملیات بالای قوای دشمن سهم داشت بالاخره‌بتاریخ ۲۵ میزان ۱۳۶۲ در یک برخورد رویا روئی در منطقه قلندر شاه اولنگ بعد ازینکه ۴ تن از روسهای ملحد و یک تن از وطن فروشان را رهسپار جهنم ساخت و ۴ میل سلاح به‌غنیمت گرفت خودش نیز ساعت ۳ بجه بعد از ظهر روز مذکور جام شهادت نوشید

شهید محمد امین

راستی زندگی چقدر زیباست و زنده گان چقدر خوش بخت اند، وچه فرخنده و والاست مقام کسانیکه هرگز نمیمیرند و دوام شان‌در «جریدهٔ عالم» ثبت است.

شهید محمد امین در سال ۱۳۲۸ در یک خانوادهٔ متدین و روستائی در قریهٔ «پشغوز» چشم بدنیا گشود، و در سن هفت سالگی شامل مکتب شد، و دورهٔ ابتدائی را بوجهٔ احسن سپری نمود سپس موصوف پنجشیر را بقصد کابل ترک گفت، و به شغل آزاد‌مدتی را در کابل گذشتاند.

شهیدمحمد امین درتظاهرات روحانیون کابل در مسجد پل خشتی بر علیه رژیم فاسد ظاهر شاه سهم عمدهٔ داشت، بنآً وی توسط مزدوران رژیم دستگیر و به سه سال حبس در زندان «د همز نگ» محکوم گردید. شهید محمد امین بعد از سپری کردن دورهٔ زندان دوباره به شغل آزاد دست نمود و با اینطریق زندگی خود را پیش می برد. همین بود که بعد از چندی کودتای منحوس «هفت گاو» بوقوع پیوست، در این زمان محمد امین شهید عازم تخار گردید و ریاست ترانسپورت «تخار پیما» را عده دار شد، با آغاز شدن جهاد مردم مجاهد پرور تخار شهید محمد امین درصف برادران‌مجاهد خود قرار گرفت، و اندکی بعد سر گروپ یک دسته از مجاهدین در آن منطقه شد و طی یک حملهٔ موفقانه محمدامین شهید که بالای زندان تخار انجام داد،

قوای کفر شکن اسلام توانست کــه زندانیان را که اعم از زنـان و مردان مسلمان بودند از چنگال مـزدوران روسی نجات دهند ، بعد از مدتی حبس دوباره رهـا گردیــد ، و جهت کسب معلومات بیشتر روانه پا کستان گردید.

و بنا به دستور مقامات جمعیت اسلامی شهید محمد امین از پشاور روانه هندـ وستان گردید .

زمانیکه «برژنف» رهبر ملحد روس به هند آمد ، شهیـد محمد امین در رأس مهاجرین آنجا تظاهرات وسیعی را براه انداخت که باوجود ممانعت های پلیس،«برژنف» نتوانست از مسیر اصلی خود بمکان مورد نظرش برود ، و نـا چاربه تغییر مسیر حرکت خود گردید. بعد ازینکه شهید حاجی امین مـدتی را در هندوستان سپری نمود دوبـاره بـه پشاور عودت کرد و از آنجا همراه با یک گروپ از مجاهدین عازم جبهه پر افتخار پنجشیر شد .

حاجی محمد امین شهید درمسایل تخنیکی معلومات خوبی داشت ، و ازین ناحیه خدمات ارزندهٔ را نموده استوی که شجاعت و مردانگی را در برابر کفر از اسلام عزیز و هموطنان دلیرش آموخته بود ، به جنگ و در گیری با نیرو هـای کفـر و کمـونیـزم علاقـهٔ زیادی داشت ، و ازین رو در حـملات متعددی بالای پوسته های دشمن سهم فعال میگرفت و طی نبرد هـای خـود ده هـا میـل سلاح مختـلف النوع از لشکریان طاغوت به غنیمت گرفته بود وعدهٔ کثیری از حامیان شیطان رامردار کرده بود .



یکی از شاهکار های حاجی شهیـد این بود، که از سال ١٣٦١ تا اوایل ١٣٦٣ بیش از پانزده موتر حریق‌شده را ترمیم نمود، که در خدمت‌مجاهدین پنجشیر در دوران «اوربند» استفاده میکردند، و این کاری‌وی بود که همه را به تعجیب انداخته بود .

شهید محمد امین در پهلـوی مهارت های تخنیکی اش از فنون جنگ چریکی تا حد خوبی مطلع بود بنـا برین در زمان صلح نصیحت گـری فرزانه ، تخنیکری لایق و در میـدان جنـگ قوماندان با تدبیری بود ، وی که قوماندان قرار گاه «پشغـور» بـود ، بـا تا کتیک های گوناگونی هـوش از سر تیورسن های نظامی روس برده بود ، طوریکــه مـقـداری از دینـامت را در هلیکوپتر متذکره قسمی جا بجا کرد ، که روسها قادر نشدن آنرا خنثی‌نمایند و مدت ها حتی از نزدیک آن عبور نمیکردند . فتح گارنیزیون «پشغور» که در تاریخ جهاد صفحهٔ جالبی است به اثر تـلاش هـا و زحمـات چنین برادران متعهد و فعال بوده است .

سر انجام شهید حاجی محمد امین انقلابی کم نظیر ، تخنیکـــر مـاهـر و قوماندان شجاع پنجشیر حملهٔ که بالای یک پـوستـه دشمن کـه در جنـوب گارنیزیون«پشغور» نمود بعدازینکه پوستهٔ مذکور را موفقانه فتح نمود ترکش گلولهٔ توپ بر پیکر این مجاهد راستین اصابت نمود و در ساعت چــار و نیم عصر هشتم قوس ١٣٦٣ بود که جان به جان آفرین تسلیم نمود .

(انا لله و انا الیه راجعون)



شهید عبدالجلیل

شهید عبدالجلیل فـرزنــد نصب خان در سال ١٣٣٩ در یک فامیل مسلمان در قریه منـاره ولسـوالی جبل السراج دیـده بجهان کشود بعـد از تجاوز روسیه در میهن اسلامی ما این برادر مجاهد به صفوف مجاهدین‌پیوسته در طول پنجسـال جهـاد مسلحانـه اش خاطرات نیکوئی درمیان همسنگرانش از خود باقی گذاشت .

بالاخـره بتـاریخ ٩-١٠-١٣٦٤ در یک برخورد مسلحانه جـام شهادت نوشید .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید مولانا محمد رضا «رسا»

نامش محمد رضا متخلص به «رسا» ولد محمد کریم قریه دار، مشهور به کریم «صفا» زادگاهش دهکده ایست موسوم به کوهیخانه مربوط مرکز ولایت فاریاب. قرآن عظیم الشان و مبادی اسلام را در کودکی از نزد امام مسجد فرامیگیرد و در سن هفت سالگی شامل مکتب جرنیل غوث الدین می شود و بعد در سال ۱۳۴۸ شامل مدرسه عالی ابومسلم فاریاب میگردد، در همین سال درحالیکه یکی از شاگردان ممتاز مدرسه است، پدرش را از دست میدهد و بدین گونه مسوولیت خانواده به دوش وی می‌افتد و درقبال درس و تعلیم به امور مالداری و کشاورزی نیز دست میزند. در سال ۱۳۵۶ تحصیلات خود را تا صنف دوازهم به موفقیت به پایان میرساند و نسبت علاقه فراوانی که به آموزش و تحصیل داردبعد از سپری نمودن امتحان کانکور شامل پوهنځی شرعیات میگردد و در مدت یکسال و چندی که دراینجا مصروف تحصیل میباشد به حیث یک شاگرد لایق وکنجکاو تبارز میکند. در همین زمان است که کودتای خونین و فاجعه بار ۷ثور به وقوع می پیوندد و مرحوم «رضا» از این بعد بیشتر وقتش را در شناسایی جریان‌های سیاسی و مسایل روز میگذراند و بعد ازاینکه چهره‌های غیر اسلامی و غیر مردمی آنان راکشف میکند مبارزه و پیکارش را با سر سختی و مقاومت بیشتر دنبال میکند و وقتی زمینه انجام کارهای سازنده و موثر را به حال عقیده مردم و وطن غیر مساعد می بیند بی درنگ وعملا در صف مردم



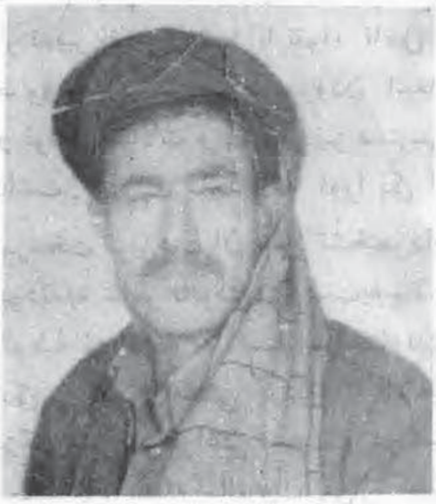
که صف اسلامی وضد کفر والحاد است قرارمی گیرد و اینجا گروپی را تشکیل میدهد که تعداد شان به پنجاه نفر که اکثر جوانان متعلم و محصل هستند، میرسد به زود ترین وقت تعلیم و تربیه نظامی را به صورت درست فرامیگیرد و بعد عملا در سنگر جهاد، که همان سنگر حق و حقیقت است، قرار میگیرد و به صورت مداوم و خسته‌گی ناپذیر مبارزه و جهادش را علیه کفر و الحاد و کافر کیشان وطنفروش دنبال مینماید و در خلال چند سال جهاد و مقاومتش پیروزی های بزرگ را نصیب میشود در طول چند سال جبهه و جهاد تجارب فراوانی به دست می‌آورد مرحوم «رضا» با استفاده از این تجارب، این بارخوبتر به تنظیم امور جبهه و جهاد میپردازد و تلاش های موثری را انجام میدهد تا آنجا که خار چشم دشمن ملحد وسفاک میگردد در همین زمان است که جبهه اش یکی از مقتدر ترین و موثرترین جبهات به حساب می آید.

برادرمولانا محمد رضا «رسا» علاوه از تدبیر نظامی، مرد با تقوا، فاضل و صوف مشرب بود و در سرودن اشعار و نوشتن مقالات و مضامین نیز دسترسی داشت. دولت ملحد که اورا یکی از سرسخت ترین دشمنان خود تشخیص داده بودندبه خاطر نابودی وی دست به چندین توطیهٔ زدند که به استعانت خداوندی یکی پی دیگری خنثی گردید تا بالاخره پیک اجل به سراغش شتافت و در شب جمعه ۲۷ سنبله سال روان پس ازشکست دادن قوای وحشی روس و دست یارانش درحالیکه مشغول گذاردن نماز خفتن در آقمسجد بود، توسطعده از وحشیان خونخوار و نوکران روس مظلومانه به شهادت میرسد و بازمانده گانش را به بساط ماتم می نشاند.

انا لله وانا الیه راجعون

شهید میر علم

برادر شهید میر علم مجاهد قهرمان مسکونه قریه با بوری پادخواب روغنی ولسوالی برکی برک ولایت لوگر در یک فامیل متدین و مستضعف بیست و چهار سال قبل دیده بجهان گشود. برادر شهید در سال ۱۳۵۹ به جهاد مسلحانه علیه کمونیست های بی وجدان دست زده و اخلاص و فداکاری های زیادی در سنگر های گرم جهاد به برادران مجاهد خود بجا گذاشت تحصیلات خود را تا صنف دوازهم درلیسه غازی امین‌الله لوگری بپایان‌رسانید. بالاخره‌به تاریخ ۲۲ میزان ۱۳۶۴ یک عملیات دلیرانه و مؤفقانه بالای پست کتب خیل از







طرف برادران جمعیت اسلامی انجام گرفت که روسهای ملحد بخاطرجبران تلفات خود ساحهٔ ولسوالی را زیر آتش توپ قرار دادند و مدت سه روز ادامه داشت . برادر شهید در حالیکه بخاطر ادای نماز عصر به مسجد رفت در حال وضو گرفتن با اثر اصابت مرمی هاوان در حصهٔ سر ، زخم بر داشته ، بعداً شربت شهادت را نوشید .

یادش گرامی راهش مستدام .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید نصیر احمد

شهید نصیر احمد فرزند حاجی فقیر احمد در سال ۱۳۳۹ در خانوادهٔ متدین و با دیانت در قریهٔ دوغ آباد ولایت کابل دیده به جهان کشود . تازه به سن مرا حق پا میگذاشت و نوجوانی پیش نبود که به صفوف رزمندگان اسلام قرارگرفت و در پیکار مقدس بر ضد دشمنان اسلام و انسان فعالانه اشتراک نمود .

این برادر قهرمان وجان برکف دریک عملیات گسترده برضد قوای دشمن ملحد پس از ابراز شهامت و رشادت زیاد هنگامیکه تا آخرین لمحهٔ از زندگی اش می رزمید که سرانجام مورد اصابت تیر دشمن سفاک این کوردلان قصر کرملن با سه تن از برادران دیگرمجاهدش قرارگرفت و به آرزوی دیرینش یعنی مقام رفیع شهادت نایل آمدند .

روحش شاد و راهش مستدام باد

انا لله و انا الیه راجعون

شهید خواجه عین الدین

شهید خواجه عین الدین فرزند خواجه خیر الدین در سال ۱۳۳۵ ه ش در یک خانوادهٔ فقیر و متدینی در قریه کلکان علاقداری ولایت کابل چشم به جهان کشود .

برادر موصوف تعلیمات دینی را تا اندازه در مسجد و نزد پدر آموخته درسن هفت سالگی شامل مکتب ابتدائی کلکان گردید و سپس دوره لیسه را در لیسه میر بچه خان به اتمام رسانیده سپس شامل وظیفه ماموریت گردید .

برادر خواجه عین الدین در دوره مکتب، شامل نهضت اخوان المسلمین گردیده و جهت قلع وقمع نمودن کمونیزم از هیچگونه فداکاری دریغ نورزید .

باروی کار آمدن رژیم مزدور وملحد کمونستی در افغانستان در سال ۱۳۵۷ برادر خواجه عین الدین نفرت عانی خودرا نسبت به دولت نشان داده ترک وظیفه نمود و درکنار سائر برادران مجاهدخویش قرارگرفت و ضربات کوبنده بر پیکر دشمن وارد نمود .

او نسبت به شجاعت شهامت وصداقتی که داشت ازطرف آمرین ومقامات نهضت بهصفت معاون علاقداری کلکان تعین گردید و مجاهدین خویش را بصورت درست و اصولی سازماندهی مینمود و در داخل مجاهدین یک نظم خاصی رابوجود آورده بود .

این برادر پس از قهرمانی های زیاد دریک برخورد رویا روئی بامزدوران حلقه بگوش درکلکان همراه با ۳ تن از همسنگران دیگرش بتاریخ ۱۳۶۵-۵-۳۹ بمقام عالی شهادت نائل آمدند و قلب همسنگران و اهالی را جریحه دار نمودند .

انا لله وانا الیه راجعون

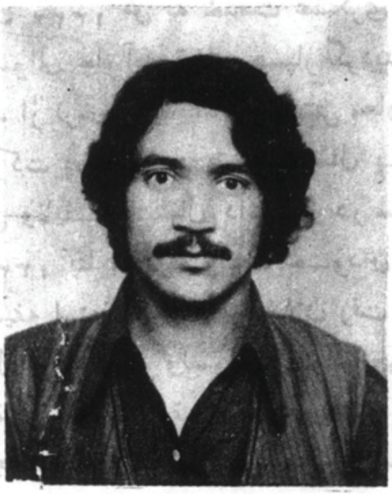


شهید عبید الله

برادر شهید عبید الله فرزند حاجی ملا در سال ۱۳۳۷ هـ ش در یک خانوادهٔ متدین و با دیانت در قریه کلکان علاقه داری کلکان ولایت کابل چشم به جهان کشود . برادرعبید الله

پس از فراغت از تحصیلات مکتب مصروف کار و فعالیت زندگی‌اش بود که قشون سرخ درکشور ما حمله نمودند این برادر مانند سائر هموطنانش سلاح بر دوش گرفته به جهاد مسلحانه علیه قشون متجاوز و نوکران پلید شان آغاز نموده از هیچ گونه کار و پیکار در این راه دریغ ننمود و همواره در فکر قلع و قمع دشمن بود بالاخره بتاریخ ۲۵-۵-۱۳۶۵ در یک برخورد با قوای مزدور در کلکان بمقام عالی شهادت نائل آمد .

انا لله وانا الیه راجعون



شهید عبدالخالق

شهید عبدالخالق فرزند صدر احمد در سال ۱۳۳۱ در قریه قچی ولسوالی میربچه کوت ولایت کابل در یک فامیل مومن چشم به جهان کشود بعد از تجاوز قشون سرخ در سال ۱۳۵۸ در کشور اسلامی ما بخاطر ادای رسالت اسلامی اش سلاح بر دوش گرفت و با کمال متانت و استواری وعزم راسخ در راه اعلای کلمة الله رزمید .

در طول هفت سال جهادش رشادت ، شهامت وایثارگری‌های زیادی از خود درسنگرهای جهاد مقدس تبارز داد وضربات کوبنده برپیکردشمن اسلام و بشریت وارد آورد .

بالاخره دریک عملیات رویا روئی با روسهای ملحد در منطقه سنگ لاخ علاقداری کلکان درسال ۱۳۶۳ هدف ماین روس قرار گرفته بمقام عالی‌شهادت نایل آمد .

انا لله وانا الیه راجعون



شهید محمد حنیف

محمد حنیف فرزند نامور شهید قاضی محمد شریف ، ۲۶ سال قبل از امروز در یک خانواده دین پرور ، وطن دوست و علمی چشم به جهان کشود . بعد از فراگرفتن قرآنکریم در هفت سالگی شامل مکتب «قوطنمست» گردید . پس از سپری نمودن امتحان صنف ششم و فراغت به درجه اعلی در امتحان مدرسه ابوحنیفه سهم گرفت و کامیاب شد .

شهید محمد حنیف ، گم کرده خود را درین مدرسه یافت ، استادان دانشمند سیاستمدار و آگاه را پیدا کرد. صنوف مدرسه را یکی پی دیگر با موفقیت سپری کرد . با آثار امام مودودی و شهید سید قطب در همین مدرسه آشنائی حاصل کرد .

شهید محمد حنیف در سال ۱۳۵۷ ش از مدرسه ابو حنیفه فارغ التحصیل شدند و شامل صنف سیزدهم مدرسه ابو حنیفه گردیدند .

یک سال و دو ماه از عمردولت مزدور کابل نگذشته بود که برای اولین بارمحصلان شرعیات، مدرسه ابو

حنیفه ، دارالعلوم و سائر فاکولته ها و مکاتب تصمیم به یک کار سازنده در مرکز گرفتند و تحت قوماندہ شهید عمر خان تنظیم گردیده، منتظر قوماندہ بودند .

همان بود که بتاریخ ۲-۴-۱۳۵۸ه ش محصلان و متعلمان فرمان حمله و فتح ماموریت های کابل را دریافت کردند و همه به این عمل ظفر مند اقدام کردند ، ماموریت چند اول ، پل باغ عمومی و چند ماموریت دیگر را فتح کردند و پنج ساعت در آنجا ها حکومت کردند .

شهید محمد حنیف درین عملیات از جمله اعضای فعال بوده ، سرگروپی یک عده برادران را بدوش داشت ، بعد از انجام وظیفه توسط مامورین «آگسا» دستگیر وبا عده از همرزمانش به شهادت رسید .

راهش مستدام و روحش شاد باد

شهید میرزا محمد طالب

میرزا محمد طالب در سال ۱۳۰۰ ش در یک خانواده متدین در قریه ترمش علاقه داری تاله برفک چشم به جهان کشود . موصوف در شش سالگی شامل مدرسه شده و چهار سال را در قریه ترمش سپری کردند ، سپس به سیغان به نزد مولانا خواجه قل محمد رفته ، دو سال را در سیغان سپری کردند . در سال ۱۳۱۳ ش پدرش وفات یافت بنا بر نداشتن سر - پرست درسها را ترک گفته بخانه بر گشت در سال ۱۳۲۰ عوض کاکایش روانه خدمت عسکری شد ، سپس در سال ۱۳۲۲ ش به خدمت عسکری به ولسوالی چاه آب تخار رهسپار گردید . بعد از ترخیص به اساس لیاقتش معاون شرکت پخته تعیین و هفت سال به این وظیفه اشتغال داشت و در سال ۱۳۳۱ بنا به درخواست خودش از وظیفه استعفا کرد و به بغلان رفت در سال ۱۳۳۲ در ولسوالی اندرآب بحیث مامور جنگلات مقرر و مدت چندی در آنجا انجام وظیفه نمودند ، در سال ۱۳۴۶ هش در ولسوالی دوشی بحیث گدام دار تعیین و مدت هشت سال گدامدار بود .



او در سال ۱۳۵۴ هش با عبدالجلیل پورشور علاقه دار تاله و برفک که یک مزدور روسیه بود می خواست برخی پلانهای ضد اسلامی را عملی سازد اما میرزا صاحب بر علیه آن ملحد قیام نمود ، عرایض هم به بالاتر ها نوشت ، در آنجا برخی برادران مسلمان هم مثل قاضی فیض الله که معاون خارنوالی ولایت بغلان بود ، با میرزا صاحب که برحق بود همکاری نموده ، و عبدالجلیل را به حبس چند ساله محکوم کرد تا اینکه کمونیست ها بقدرت رسیدند، و بمجرد آن میرزا صاحب از طرف علاقه دار خلقی دستگیر و زندانی شد و مدت سه ماه در زندان بود سپس رها شد و بار دیگر از طرف نیاز گل سیلاب علاقه دار جدید تاله برفک دستگیر شد و مدت چندی در زندان بود و دوباره رها شد ، درین شب و روز جهاد اسلامی در گوشه و کنار کشور آغاز شده بود ، میرزا صاحب با برادران مجاهد . . . سید عبدالکریم خواجه کاکا عبدالرحمن ، ملا در محمد و خیر الدین خان مسلمانها را به جهاد علیه ملحدین دعوت نموده بتاریخ ۱۹ ثور ۱۳۵۸ هش جهاد در تاله و برفک شروع شد و بعد از یک زدو خورد علاقه داری از لوث ملحدین پاکسازی شد و بنا به خواست مردم میرزا صاحب سرپرستی امور جهادی رابدوش گرفته ، با اخلاص وصمیمیت و تلاش خستگی ناپذیر بکارش ادامه دادند و خدمات فراموش نا شدنی ای به جهاد نمودند .

بتاریخ ۳ حمل ۱۳۵۹ روسهای وحشی یک عملیات تهاجمی بالای مجاهدین درهٔ شکاری نموده و بعد از آن بتاریخ ۵ حمل سال ۱۳۵۹ بالای سنگر ترمش با چند هزار روسی و کمونیست یورش بردند . و بعد از یک زدو خورد شدید دو نفر شهید و میرزا صاحب با پنج تن مجاهد دستگیر شده و در حوزه برفک به شهادت رسانده شد .

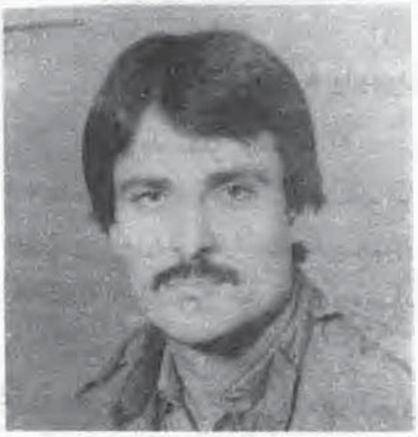
روحش شاد باد .

(انا لله و انا الیه راجعون)

شهید قوماندان عبدالروف خان

ملت مسلمان افغانستان در جریان تقریباً هشت و نیم سال مبارزه و جهاد علیه مزدوران حلقه بگوش و زنجیر بگردن استعمار جهانخوار شرق ، و اردوی وحشی وخون آشام ارتش سرخ هزاران جوان رشید ، برومند ومسلمان خود را در راه سرنگونی و نابودی دهریت و به پیروزی رسانیدن وحاکم ساختن قرآن به قربان گاه تقدیم کرده است ، تا از یک طرف چهرهٔ خبیث و کثیف نظام استبدادی کمونیزم را از زیر نقاب های فریبنده و مزخرف صلح و آزادی ، برابری و برادری و جامعهٔ بدون طبقات نمایان سازد ، و از طرف دیگر کلیمات‌شکست ناپذیری وبرگشت ناپذیری وقهرمانی فرعونیان ونمرودیان زمان را شکسته و از هم بپاشد و به ملتهای اسیر و در بند محکوم را که راه های نجات خویش را در دست دوستی با پیروان فلسفهٔ دشمن‌انسانیت و بشریت جستجو میکنند عملاً می فهماند که درازکردن دست دوستی بسوی این خرس قطبی انسان نما به معنی قطع آن از شانه میباشد .

این بار سخن از شهید دیگری است ، سخن از مردی است که دلیرانه و عاشقانه برای دفاع از اسلام و قرآن جنگید و عاقبت در بستر گرم شهادت خفت ، این قهرمان هدف مند برادر عبدالرؤف خان شهید است که در سال ۱۳۳۹ هـ ش در یک خاندان با شهامت و برومند که منسوب به مرحوم الحاج وکیل لعل محمد خان بود چشم بجهان کشود که این‌خاندان در قریهٔ سید خیل مربوط ولسوالی دوشی ولایت بغلان واقع بود. برادر عبدالرؤف بعد از ختم دورهٔ متوسطه‌بنا بر شوق و علاقه ای که بعلوم دینی داشت شامل مدرسهٔ ابو حنیفهٔ کابل گردید. موصی الیه با وصفیکه تعلیمات دینی را در مدرسهٔ مذکور پیش می برد ، مسؤلیت دعوت اسلامی را نیز بعهده داشت. بعد از فراغتش ازمدرسهٔ ابو حنیفه میخواست که جهت فرا



گیری تحصیلات بیشتر شامل پوهنځی شرعیات گردد که متاسفانه کودتای بد فرجام و ننگین مزدوران روسی در افغانستان بوقوع پیوست .

برادر عبدالرؤف با بمیان آمدن رژیم منفور کمونستی از ادامهٔ تحصیل در پوهنځی شرعیات باز ماند و بنا بر و جبهٔ اسلامی به فعالیت های ضد الحادی و کمونستی تشدید بخشیده‌در هر جا و در هر منطقه چهره های منحوس و ناپاک این منافقین زمان و جنایت کاران تاریخ را افشاء میساخت .

شهید موصوف با برادر مجاهد دا ملا امام نظر ارتباط اسلامی داشته، بهمکاری وی بفعالیت های اسلامی و ضد کمونستی در شهر کابل و نواحی آن می پرداخت و در عملیات واقع چند اول ولایت کابل سهم بارز وفعال داشت .

اما بعد از افشاء شدن فعالیت های اسلامی شان ، گروه منافقین به دستگیری برادر موصوف پرداختند ، قبل از دست گیری ، شهید موصوف جای بود و باش خود را ترک گفته بجهاد مسلحانه‌علیه ملحدان و دهریان پرداخت و مدت یک سال را در جهاد و نبرد مسلحانه باکمونستان بسر برد. بعداً به پاکستان هجرت اختیار نمود ، بعد از سپری نمودن چند سال زمان هجرت دوباره بقصد جهاد علیه رژیم مزدور و روسهای اشغالگر عازم وطن گردید و در چندین عملیات در صفحات شمالی کشور در مناطق امام صاحب ارچی ، خان آباد ، فرخار ، کشم بدخشان ، فتح فرقهٔ نهرین و پوسته های ، کیله‌گی اشتراک ورزید که‌نشان دهندهٔ شهامت و دلاوری برادر شهید بوده است . بناء نظر به شهامت و شجاعت، برادر شهید از طرف مسؤلین جهاد در منطقه (آمر عبدالحی «حقجو» و انجنیر احمد شاه «مسعود») بحیث آمر و فرمانده جبهه ولسوالی دوشی توظیف گردید .

سر انجام برادر شهید بعد از سه سال جهاد مسلحانه روز جمعه مؤرخه ۷-۹-۱۳۶۵ در حین ادائی نماز صبح توسط گروه منافق و خون آشام بدرجهٔ رفیع شهادت نایل آمد .

روحش شاد ـ یادش گرامی باد .

(انا لله و انا الیه راجعون)



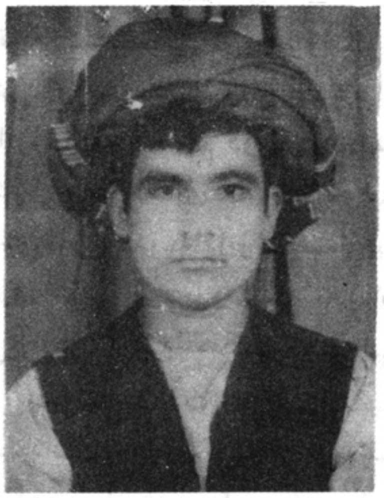
شهید محمد کبیر

شهید محمد کبیر ولد محمد رستم از ولایت پروان ولسوالی سرخ پارسا در سال ۱۳۳۰ ه ش در یک خانوادهٔ مسلمان پا بعرصهٔ وجود گذاشت، او جوان شجاع و برومندی بود که بعد از روی کار آمدن رژیم کمونستی در افغانستان بی تفاوت بودن را بخود گناه دانسته به مبارزه و جهاد عنی برخاست و تا آخرین رمق حیاتش از خود فدا کاریها و جان نثاریهای شایانی بجا گذاشت بالاخره در اثر کمین گیری جنایت کاران ملحد و خدا نا شناس به شهادت رسید.

انا لله وانا الیه راجعون

شهید سلطان

شهید سلطان ولد قربان در سال ۱۳۳۵ در یک خانوادهٔ دین دوست و مسلمان در قریهٔ شیرک مربوط ولسوالی آقچه ولایت جوز جان بدنیا آمد. بعد ازینکه قوای اشغال گر روسی بوطن عزیزما هجوم آوردند موصوف سلاح برداشته علیه متجاوزین قشون سرخ بمبارزه و جهاد برخاست. طی مدت چار سال جهاد سر انجام در یک نبرد خونین بعد از هلاک نمودن چندین



نفر از صف دشمن خودش نیز به درجهٔ رفیع شهادت نایل آمد.

انا لله وانا الیه راجعون

شهید نصر الله

نصر الله ولد خدایداد مسکونهٔ ده سیدان مربوط ولایت فاریاب، مجاهدی بود که طی شش سال جهاد ضربات کوبنده و پی گیر خویش را بر پیکر روسهای خونخوار و مزدوران فرو مایه شان وارد آورده، شهامت و مردانگی اش را در مبارزهٔ حق علیه باطل تبارز داد، سر انجام بسن ۲۳



سالگی در سال ۱۳۶٤ در یک برخورد شدید با قوای متجاوز روسی به شهادت رسید.

(انا لله وانا الیه راجعون)

شهید ایشانقل

برادر شهید ایشانقل ولد قربان قلی مسکونه قریهٔ کوکلد اش ولسوالی آقچه



ولایت جوزجان در سال ۱۳۳۵ در یک خانوادهٔ متدین متولد گردیده و بعد از کودتای سیاه هفت ثور به جهاد مسلحانه آغاز نموده و مدت چهار سال جهاد را به ایثار و فدا کاری انجام داده مذکور در طول جهاد خویش چهار عراده تانک زرهی ویک پروند هلیکوپتر روسی را منهدم ساخته و چندین نفر از افراد دشمن را به هلاکت رسانیده و بالاخره در یک حملهٔ بالای پوستهٔ ملحدین به تاریخ ۹-۱۱-۱۳۶۳ به درجه رفیع شهادت نایل آمد.

انا لله وانا الیه راجعون

شهید سید جان

سید جان ولد حامد قل مسکونهٔ قریهٔ ارنجی ولسوالی آقچه ولایت جوزجان در سال ۱۳۳۶ ه ش در یک خانوادهٔ متدین چشم بجهان گشود. بعد از کودتای هفت ثور بنا بر احساسات اسلامی و غیرت ایمانی که داشت بخاطر سر کوبی ملحدین و مزدوران شان سلاح بر دوش گرفته به صف برادران مجاهد مربوط جبههٔ شهید عبد الکریم پهلوان پیوست بعد از مدت چار سال جهاد مسلحانه در یک نبرد خونین با اشغالگران روسی و



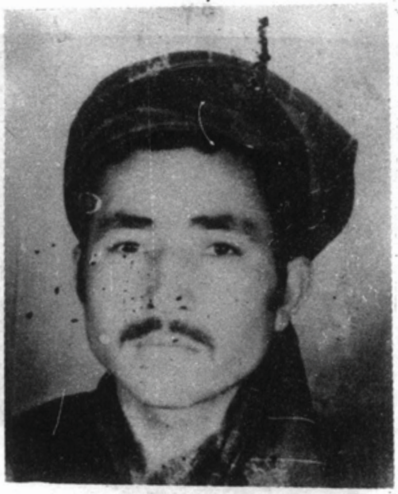
مزدوران ایشان در قریهٔ ارکلی مربوط ولسوالی آقچه به عمر (۲۵) سالگی به تاریخ ۱۴-۵-۱۳۶۵ به مقام والای شهادت نایل آمد .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید سید عالم

شهید سید عالم فرزند سید ابراهیم در سال ۱۳۳۵ در یکخانوادهٔ متدین در قریه عرض بیگی علاقه داری علی آباد ولایت کندز دیده بجهان گشود تا اندازهٔ در سن طفولیت کتب ابتدائیه اسلامی را در قریه فراگرفت و بعداً به شغل دهقانی پرداخت و پس از تجاوز ارتش سرخ به میهن اسلامی مان این برادر مجاهد نیز همانند هزاران هموطن دیگر بجهاد مسلحانه علیه دشمنان بشریت و اسلام پرداخت نظر به دلاوری و شهامتیکه داشت همیشه راکت اندازسلاح دستش بودوتوسط فیر راکت چندین تانک و پوسته های دولتی و روسی را منهدم نموده به آتش کشید .

و در اضافه از بیست عملیات چریکی و جبهوی اشتراک نمود که در دلاوری و شهامت زبانزد خاص و عام گردید و بالاخره در یک دسیسه



کاملا طرح شده از طرف کمونستها با دو تن از همسنگرانش بنام های عبدالعزیز و محمود جام شهادت نوشیدند .

«روحشان شاد و یاد شان گرامی باد»

شهید محمد یوسف

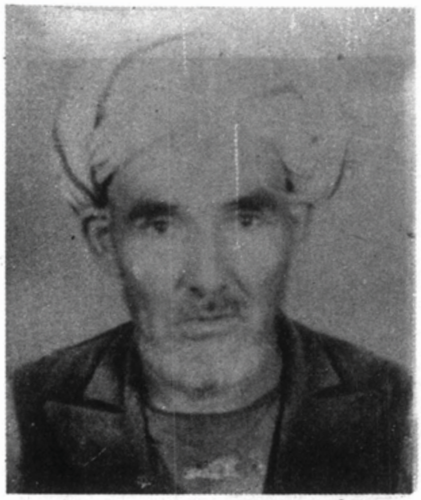
محمد یوسف ولد تردی به سال ۱۳۲۶ ه ش در یک خانوادهٔ متدین در قریهٔ شیخ راضی مربوط ولسوالی آقچه ولایت جوز جان چشم بجهان گشود . موصوف از آغاز جهاد اسلامی سلاح بدوش گرفته علیه روسها و



غلامان حلقه بگوش شان می رزمید ، بعد از مدت پنج سال جهاد و مبارزه در یک نبرد خونین بعد از هلاک نمودن ده‌ها نفر از ملحدین به مقام رفیع شهادت نایل آمد .

انا لله وانا الیه راجعون

(روحش شاد و یادش گرامی)



شهید ملا خدایقل

شهید ملا خدایقل فرزند رحمن درقریه قونیلی ولسوالی منگجک ولایت جوز جان در یک فامیل متدین تولد گردید و به سن هفت سالگی شامل مدرسه گردید تا سن ۳۵ سالگی به فرا گرفتن علوم اسلامی پرداخت و بعداً در قریهٔ خود بحیث امام مسجد ایفاء وظیفه مینمود تا اینکه کودتای ثور بوقوع پیوست نظر به اهل راز بودن ، این برادر مجاهد بحیث نفر ارتباطی با کدر رهبری جمعیت در ولایت جوز جان مقرر گردید و بالاخره در سن ۶۲ سالگی در حصه جلال آباد به اثر بمباردمان روسها جام شهادت نوشید .

«روحش شاد و یادش گرامی»

شهید قاری الله مراد

قاری الله مراد فرزند الله نظر در ولسوالی اند خوی ولایت فاریاب در یکخانوادهٔ متدین چشم بجهان گشود بعد از سپری نمودن دورهٔ طفولیتش به حفظ قران کریم اشتغال ورزید تا آنکه حافظ کلام پاک گردید.

شهید موصوف شخص با اندیشه و آگاه بود ، بخاطر درهم کوبیدن



عناصر پلید و ملحد (کمونست هـای بی خدا) بصف مبارزین اسلام پیوست و تا آخرین لحظهٔ حیاتش دست از مبارزه و پیکار بر ضد مـزدوران روسی نکشید . سر انجام در یک بر خورد با قوای کمونستی بعـد از مردار نمودن چندین تن از اجیران روسی بـه عمر (٣٦) سالگی جـام شهادت نوشیده به لقاء الله پیوست .

(انا لله وانا الیه راجعون)

شهید محمد حسن

شهید محمد حسن ولد الله مراد در یک خانوادهٔ متدین و اسلام دوست در قریهٔ جیقچی مربوط ولایت جوزجان پا بعرصهٔ هستی گذاشت . موصوف بعد از کسب علوم ابتدائی بنا بر غـربت خانوادگی برای تأمین معیشت زندگی به دهقانی اشتغال ورزید . محمد حسن بعد ازینکه رژیـم ملحد لینن پرستان در افغانستان روی کارآمد جهت اجرای وظیفهٔ مقدس جهاد بصفوف مجاهدیـن پیوسته فعالیت های چشم گیری در صف جهاد نمود . سر انجام در یک محاصرهٔ قریهٔ ارکلی که از طرف روسها صورت گرفته بود . شهید محمد حسن



بعد از مقاومت و شهادت دیگر برادران مجاهد خود بدست اشغالگران روسی دستگیر و بدون جستجو و باز پرس در زندان بمقام والای شهادت رسید .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید محمد حسن

برادر شهید محمـد حسن ولد محمد امین مسکونـه قریهٔ جنگل آریغ ولسوالی آقچه ولایت جوزجان در سال ۱۳۳۲ در یک خانوادهٔ متدین تولدشد بعد از کودتـای هفت ثـور بـه جهاد



مسلحانه آغاز نموده و مـدت ٣ سال جهاد نـموده و بالاخـره در یـک نبرد خونین در ساحـهٔ ولسوالی بعد از بین بـردن چهار پوستـه دشمن به تاریخ ١٦-٤-١٣٦١ جام شهادت را لبیـک گفت .

انا لله وانا الیه راجعون



شهید قاری محمد نعیم «نورانی»

شهید قاری محمد نعیم «نورانی» فرزند مولوی محمـد اعـظم در سـال ۱۳۳۹ در یک فـامیل دین دوسـت و علم پرور ناحیهٔ اول کوچـه شیر آبـاد ولایت کندز تولد گردید و در سن شش سالگی‌شامل‌مکتب گـردید ودر سن یازده سالگی در ضمن دروس مکتب قرآنکریم را مکمـل حفـظ نمـود و در سال ١٣٥١ با نهضت اسلامی تماس گرفت و بعد از فراغت از صنف هشتم شامل لیسه زراعـت ولایت بغلان گردید و هنوز متعلم صنف دوازده بود که کودتای ننگین کمونستهای خـلق و پرچم بوقوع پیوست دریـن وقت برادر «نـورانی» هجـرت و جهـاد را از تحصیل ترجیح داده راهی دیار هجرت گردید و به کشور ایران هجرت نمـود و بعد از توقف کوتاه در ایران دوباره به وطن عودت نموده دست بـه سلاح برده و بجهاد مسلحانه شروع نمود از تقدیرات الهی در برج اسد سال ١٣٥٧ دستگیر شد و بزندان جنهمی طاغوتان زمان «خلق و پرچم» کشانده شـد و بعد از مردار شـدن تـره‌کی و بقـدرت رسیدن حفیظ الله «لعین» ایـن بـرادر مجاهد از محبس رها گردید و دوبـاره

راه اصلی خویش را تعقیب نموده لحظهٔ آرام ننشست و تا سال ۱۳۵۹ در ولایت کندز مشغول جهاد بود بنا بر آمدن شرایط نامساعد در ولایت کندز به ولایت بغلان هجرت نمود و بجهاد خود ادامه داد ودر سال ۱۳۶۱ بخاطر تقویهٔ جهادی وارد پشاور گردید و بعد از اکمال گروپ دوباره عازم سنگر گردید و در چندین عملیات اشترا ک نمود .

بالاخره در یک جنگ شدید بین قوای حق و باطل بعد از بین بردن و بجهنم فرستادن تعدادی از مزدوران و منهدم کردن هشت تانک دشمن بتاریخ ۲۲ میزان ۱۳۶۳ در عمر ۲۴ سالگی با نه تن از همسنگران وفادارش جام شهادت نوشیدند .

«روحشان شاد و یادشان گرامی»



شهید عبدالرحیم

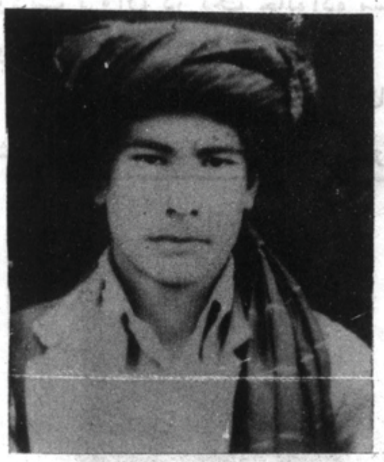
شهید عبدالرحیم فرزند محمد یعقوب مسکونهٔ الات خانهٔ ولایت فاریاب بعد از بمیان آمدن رژیم الحادی به حمایهٔ مستقیم روسیه در افغانستان بصفوف مبارزین اسلام پیوسته به جهاد خود در راه اعلای کلمة الله ادامه داد .

موصوف تعلیم یافتهٔ صنف دهم لیسهٔ ابو عبیده هم بود . از رفتار و سلوک نیک درمیان مجاهدین برخوردار بود بالاخره بسن ۲۲ سالگی در سال ۱۳۶۵ در ماه مبارک رمضان بدرجهٔ شهادت رسید .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید نقیب الله

شهید نقیب الله ولد ملا نور محمد در یک فامیل متدین مربوط ولسوالی چهار آسیاب ولایت کابل چشم بدنیا کشود . بعد ازینکه رژیم دیکتاتوری و دد منشانه روسیه با مدرن ترین سلاحهای خویش بسر زمین آزاد مردان (افغانستان) یورش آورد برادر مجاهد ما نقیب الله مانند سائر برادران مجاهد خویش به جهاد مسلحانه آغاز نموده و مسئولیت اسلامی و انسانی



خویش را بوجه احسن انجام داد .

سر انجام در ماه سرطان ۱۳۶۴ در قریهٔ سفید سنگ در یک برخورود رویائی با اشغالگران روسی و مزدوران حلقه بگوش شان دعوت الهی را لبیک گفته بدرجهٔ شهادت نایل آمد .

(انا لله وانا الیه راجعون)

شهید حبیب الرحمن

برادر حبیب الرحمن ولد عبید الله خان مسکونه قریه حاجی خیل موسهی لوگر ولسوالی چهار آسیاب در سال ۱۳۴۳ دیده به جهان گشود . و در یک فامیل مسلمان رشد وپرورش یافت .

برادر مجاهد ما جهت آزادی افغانستان و برپا ساختن حکومت اسلامی در سر زمین افغانستان یکجا با برادران مجاهد خویش در قرار گاه لشکر حضرت اسامه رضی الله عنه علیه دشمنان بشریت و آزادی (کمونست های خارجی و داخلی) سلاح بردوش گرفته مجاهد همیشه در سنگر بود .

برادر شهید ما نتوانست تحمل کنند تا ملحدین و پیروان لینن در سر زمین افغانستان حکم فرمائی کنند بناء



از آوان ظاهر شدن ، چهره های نوین استعمار (کمونستها)، مبارزه و پیکار خویش را آغاز نمود تا بالاخره روز یکشنبه ۱۳ میزان سال ۱۳۶۵ هجری شمسی در قریه لوی کلی دشتک بمقام اعلی شهادت نایل گشت .

(انا لله وانا الیه راجعون)

شهید سید حاتم

شهید سید حاتم ولد سید قربان علی در سال ۱۳۳۹ هـ ش در قریه گورگان دند غوری مربوط ولسوالی پل‌خمری ولایت بغلان دیده بجهان‌هستی کشود و در آغوش پر مهر و پر عطوفت والدین اش درس اسلام، ادب و شجاعت آموخت. بدون تحصیل کدام مکتب، فوق العاده در تخنیک برق مرد ماهر بود مدت سه سال در فابریکه نساجی پل خمری بحیث سر میخا نیک ایفای وظیفه نمود بعد از بمیان آمدن رژیم نوکران‌خود فروخته همراه برادرش قوماندان سید شیر علی در امور تنظیم وبسیج نمودن مجاهدین سهم فعال گرفت و سه مراتب از پاکستان با گروب معیتی‌اش مسلح‌شده جبهه خویش را رونق بهتر داد و مدت شش سال را در سنگر داغ جهاد مقدس سپری نمود. در عملیات ها بالای ملحدین از خود شهامت‌وفدا کاری های فوق العاده بخرچ میداد. او یک مرد



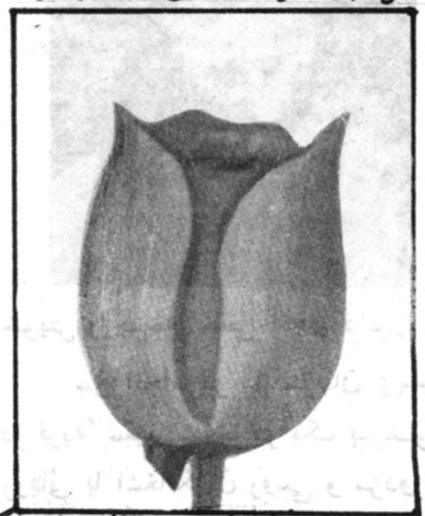
مبارز و متعهد بوده در برابر مشکلات و مصائب صبور بود هیچ اضطراب و تشویشی را بدل راه نمیداد در همه کار هایش با کمال مردانگی وثبات گام های ارزنده و حماسه ساز بر میداشت در برج میزان سال ۱۳٦٤ از طرف‌امارت ولایتی ولایت بغلان بصفت نمایندهٔ حوزه ولسوالی پل خمری در جمعیت اسلامی معرفی گردید و مدت یک سال اضافه تر را در پشاور بخاطر مسلح ساختن و تقویه بخشیدن مجاهدین منطقه اش از خود جدیت و کوشش و ایثار گری فراوان بخرچ داد تا بالاخره به سن ۲٦ سالگی لیل ۵ قوس سال ۱۳٦۵ ساعت ده شب از طرف یک عده منافقین‌رو باه صفت و خود فروخته در پشاور بدرجه رفیع شهادت نائل و بجوار رحمت حق پیوست.

(انا لله و انا الیه راجعون)

شهید اختر گل

شهید اختر گل ولد محمد غنی در قریهٔ وزرغر مربوط ولسوالی غوربند ولایت پروان در یک خانوادهٔ مسلمان و دین دوست بدنیا آمد.

موصوف دورهٔ ابتدائی را تا صنف شش بپایان رسانیده بود، بمجرد روی‌کار



شدن دولت کمونستی، برادر اختر گل بصفوف جهاد پیوست و علیه ملحدین و مزدوران روسی به نبرد پرداخت سرانجام در اثر انفجار مین ضد پرسونل که از طرف اشغالگران روسی تعبیه شده بود بتاریخ ۲-۲-۱۳٦۳ بشهادت رسید.

انا لله وانا الیه راجعون

شهید گدا محمد

مرحوم گدا محمد ولد بابی جان در سال ۱۳۰۸ هش در ولایت کولاب تاجکستان دیده بجهان هستی کشود و در آغوش پر مهر والدین اش تا به‌سن ۹ سال رسید که در آنوقت بلشویک های نا بکار بالای خاک بخارا و تاجکستان وغیره که مهد تمدن اسلام بود حمله ور شدند پدر شهید در جمله مهاجرینی بود که بخاک افغانستان هجرت کردند تا بالاخره در قریه گورگان مربوط ولسوالی پل خمری مسکن گزین شدند مرحوم بعد ازبمیان آمدن رژیم نوکران روسی در پهلوی دیگر برادران دست به جهاد مسلحانه زد چون تجربه های از جنگ روس ها در خاک بخارا از پدرش با و بمیراث مانده بود، وهم به‌چشم‌سرملاحظه‌کرده



بود او شب و روز در تلاش بود تا همه مردم را به جهاد مسلحانه تشویق و ترغیب نماید او با سن بلند و ریش سفید سلاح بدوش گرفت و در همه

عملیات ها پیشا پیش مجاهدین درسنگر اخذ موقع میکرد بار ها نامه و پیام مجاهدین را در مواقع دشوار از یک جبهه به جبهه دیگر و از شهر به شهر دیگر رسانیده در هم آهنگی مجاهدین از خود ایثار گری های بجا گذاشت تا بالاخره در یک جنگ رویا روی با روسان ملحد و نو کران شان در سرک ٤ فابریکهٔ قند بغلان در حالیکه در یک دستش سلاح و بدست دیگر لود سپیکر بود هم جنگ میکرد و هم توسط اعلان های کفر شکن اش روحیهٔ دشمن را ضعیف میساخت، هدف مرمی دشمن ملحد قرار گرفت و در برج سرطان سال ۱۳٦۱ بدرجه رفیع شهادت و آرمان دیرنه اش نائل گردید .

روحش شاد و یادش گرامی باد
(انا لله و انا الیه راجعون)

مولوی عبید الله خان شهید

شهید مولوی عبید الله ولد عبدالجبار باشندهٔ قویهٔ گلم باف ولسوالی



پشتونکوت ولایت فاریاب در یک خانوادهٔ متدین در سال ۱۳۳۳ چشم بجهان کشود وی به سن خورد سالگی از نزد پدرش کسب علم و دانش نمود

مرحوم شهید شخص هشیار و تیز فهم بود تا سن ده سالگی از پیش پدر امجدش علم صرف ، نحو وغیره علوم را آموخت سپس متباقی علوم را در ولایت قطغن درجای های مختلف فرا- گرفت نام برده علوم متداوله و مروجه را به مدت کم به پایان رسانده در سال ۱۳۰۰ به ولسوالی گرزیودن در نزد مولوی صاحب عبدالوهاب دستار بندی نمود سپس اوقات خویش را به تدریس علوم دینی در قریه گلم باف گذراند موصی الیه شخص پرهیز- گار ، برد بار با تدبیر ، دور اندیش بود کار های وی همیش روی سنجیش و موافق شرع شریف بود ، شهید مرحوم در سال (۱۳٦۱) ذریعه جیره خواران روس منحوس جام شهادت را نوشید .

شهید محمد فاضل

الحاج شهید محمد فاضل دمحمد ایوب زوی دور دگو د ولایت د چک



د ولسوالی د خلیلی د ژودی کلی په یوه دینداره کورنی کی په ۱۳۲۷ ه ش کال کی د زیدلی دی او په ۱۳۵۷ کال کی ئی د کمونیستی او ملحد حکومت

په مقابل کی په مسلحانه جهاد لاس پوری کړ ده د خپل مقدس جهاد په دوران کی په ملحد حکومت او روسی عسکرو باندی .

د یوه سر گروپ په حیث ډیری حملی او عملیاتونه په پوره میړانه سره سرته رسولی دی او دشمن ته ئی په تولو عملیاتو کی سخت گذارونه ورکړیدی . او په ۱۳٦۳ ه ش کال د روژی د مبارکی میاشتی په ۱۷ نیټه د ۳٦ کلنی په عمر د لمبونو د جوړلو په وخت کی د بم د انفجار پواسطه د شهادت لوړ مقام ته ورسید .

شهید رجب

شهید رجب ولد شاه مردا نقل باشندهٔ قریه جنگل آریق علاقه داری مردیان ولسوالی آقچه ولایت جوزجان در سال ۱۳۲۵ در یک خانوادهٔ متدین و با طهارت دیده به جهان کشود . موصوف به سال ۱۳۵۸ به جهاد مقدس علیه کمونستهای داخلی و خارجی آغاز کرد مدت پنج سال در سنگر های



داغ جهاد با صداقت و کمال اخلاص رزمید در حین بر خورد شدیدی با قوای دشمن در منطقه بالاحصار شهر کهنه ولسوالی آقچه به شهادت رسید .



شهید محمد جلال

محمد جلال ولد حاجی عبدالستار در سال ۱۳۳۵ در سرک ۳ فابریکه قند ولایت بغلان دیده بجهان کشود ـ پیشه اش دهقانی بود بعد از بقدرت رسیدن مستقیم کمونست‌ها ، این برادر سلاح بردوش کشید و به جهاد مسلحانه اقدام نمود و سر انجام در یک نبرد خونین ورویاروئی با روس‌ها و نوکران فرو مایه آنها ، این برادر جام شهادت نوشید وبلقاء الله پیوست .

شهید اسرائیل

شهید اسرائیل ولد اسمعیل از قریهٔ سلطانجی مایمی ولسوالی درواز ولایت بدخشان در سال ۱۳۴۳ در یک خانوادهٔ متدین پا بعرصهٔ وجود گذاشت .

اسرائیل شهید تعلیمات خود را تا صنف نهم رسانیده بعد ازان به کار دهقانی اشتغال ورزید . موصوف بعد از بمیان آمدن رژیم مزدور روسی نتوانست در برابر ظلم و بیداد گریهای کمونست های داخلی و با داران شان خاموش بنشیند همان بود که بصفوف مجاهدین



پیوسته قیام و مبارزهٔ مسلحانه را آغاز نمود و در مدت جهاد خود چندین بار همراه با برادران مجاهدش بالای مواضع روسهای اشغالگر حمله برده دشمن را سر کوب نمود تا بالاخره در سال ۱۳٦٤ هـ ش دراثر یک عملیات تهاجمی روسهای سفاک بمنطقه ، برادر اسرائیل همراه با چند تن دیگر از برادران همسنگرش دستگیر شده ایشانرا در محبس کندز ، زندانی نمودند . بعد از گذشت مدتی چند برادر اسرائیل همراه برادران مجاهدش در اثر انواع ظلم و شکنجه در زندان به درجهٔ شهادت رسیدند .

شهید محمد نادر

شهید محمد نادر فرزند محمد نظر در سال ۱۳۴۲ هـ ش در قریهٔ قلعه خان ولسوالی علیشنگ ولایت لغمان دیده بجهان گشود

موصوف در سن هفت سالگی شامل مکتب ابتدائیهٔ اسلام آباد گردید بعد از فراغت ابتدائیهٔ مذکور شامل لیسه میا عبدالکریم گردید و تاصنف یازدهم تحصیلات خود را رسانیده بود که



رژیم کمونستی روی کار آمد ، موصوف جهاد را نسبت به تحصیل فریضهٔ دینی خود دانسته بصفوف مجاهدین پیوست ، و بجهاد مسلحانه تا آخرین لحظهٔ حیاتش ادامه داد . سرانجام در یک توطئه عناصر ناپاک و خود فروخته بتاریخ ۷ دلو ۱۳٦٥ بسن ۲۱ سالگی به شهادت رسید .

انا لله و انا الیه راجعون

محمد اکبر شهید

محمد اکبر ولد محمد رجب مشهور به اکبر چوپان دریک خانوادهٔ متدین و بی بضاعت در گذر چتگری شهر مزار شریف در سال ۱۳۳۵ بدنیا آمد بعد از سپری نمودن دوران کودکی مشغول دهقانی و باغ بانی شد وقتیکه اعلان جهاد علیه کمونست‌های داخلی و باداران تجاوزگرشان اعلام گردید این برادر از همان وقت دو شادوش دیگر مجاهدین داخل جهاد مقدس شد تا هنگام شهادتش از خود فدا کاری و شهکاری های بی شماری نشان داد بالاخره در منطقهٔ بین ولسوالی سنگچارک و شولگره در منطقهٔ کاریز



قله های در یک نبرد بین مزدوران اجیر شدهٔ کمونست ها افتخار شهادت را بتاریخ ۱۰ عقرب ۱۳۶۳ کمائی نمود انا لله و انا الیه راجعون .



شهید قاسم

شهید قاسم ولد طوره در سال ۱۳٤۰ شمسی در قریه جوی جدید بلخ تولد یافت با آغاز جهاد مسلحانه در بلخ بامی به صف جهاد پیوست و در عملیات متعددی اشتراک ورزید و اخلاق عالی اش ضرب المثل همه همسنگرانش بود ، و سر انجام در ماه میزان نبرد رویاروئی و خونین بتاریخ ۱۳٦٤ ش جام شهادت نوشید .

انا لله و انا الیه راجعون



شهید باران

مجاهد مرحوم باران ولد خدایار در سال (۱۳٤۰) هـ ش در علاقه‌داری آلچین مربوط ولایت کندز در یک خانوادهٔ متدین چشم بجهان گشود - بعد از تجاوز روس آدمخوار - با برادر رئیس محمد انور آمر جبههٔ ولسوالی خان آباد - در سال ۱۳۵۹ پیوسته دست بجهاد مسلحانه زد بعد از چند سال مبارزه و جهاد غرض دیدار زعمای جهاد به پشاور آمد ، بعد از چندی دوباره عازم جبهه شد همان بود که در امتداد راه از طرف دشمن متجاوز روسی بتاریخ ۲-۵-۱۳٦۵ به شهادت رسید .

انا لله وانا الیه راجعون

صاحب نظر خان شهید

برادر شهید صاحب نظر خان ولد حاجی عمر در سال ۱۳۲۳ هـ ش در یک خانوادهٔ متدین در ولسوالی کلدار قریه بوزارق بدنیا آمد نامبرده در طول جهاد خود دوشادوش برادرانش مصروف پیکار بود بالاخره به تاریخ ۱۸-۵-٦۵ در یک نبرد خونین با روس



های وحشی و غلامان حلقه بگوش آن جام شهادت نوشید .

انا لله و انا الیه راجعون
روحش شاد و یادش گرامی



شهید اسد الله

شهید اسد الله ولد خال بوری در قریه سرتراش مرکز ولایت فاریاب در یک فامیل متدین و دهقان چشم به جهان گشود موصوف مجاهد فعال بود که بالاخره در یک عملیات روس های وحشی در منطقه ده میدان در ۱٤ اسد سال ۱۳٦٤ به درجه شهادت نایل آمد .

(انا لله وانا الیه راجعون)

روحش شاد و راهش مستدام باد



شهید مولوی نور الحق

شهید مولوی نور الحق فرزند میرزا غلام محمد باشنده قریه لعل خیل ولسوالی دره صوف ولایت سمنگان بوده موصوف بعد از فراگرفتن مرحله ابتدائی (آموختن سواد) در مدارس خانگی به مدارس اطراف و نواحی ولسوالی دره صوف در نزد علماء به تحصیل علوم مروجه از قبیل علوم صرف، نحو، منطق، معانی، بیان و بدیع، فقه، تفسیر، حدیث، اصول فقه، اصول تفسیر و اصول حدیث پرداخته و به علوم متذکره مهارت تام حاصل نموده بود و مدتی هم بحیث مدرس در اکثر قراء ولسوالی دره صوف ایفاء وظیفه مینمود.

با بروز کودتای اجیران کرملین ازینکه مولوی صاحب قبلاً از مرام نامیمون آنها اطلاع داشت به تبلیغ شروع نمود و ماهیت پلید آنها را بمردم فهماند و مردم را بجهاد مسلحانه علیه مزدوران روس (خلق و پرچم) دعوت نمود.

همان بود که مردم مسلمان و مجاهد ولسوالی دره صوف براهنمائی علمای منطقه و درک نمودن اهداف کفر و کمونیزم برعلیه عمال دولت ملحد که تازه در آن ولسوالی لانه سازی نموده بودند قیام کردند وسومین منطقه که در میهن عزیزمان برعلیه کفار دست به ماشه برده شلیک نمود مجاهدین همین ولسوالی بود.

شهید مولوی نور الحق از خود کارنامه های زیادی بجا گذاشته است و در عملیات‌های زیادی شرکت نموده و یکمرتبه هم غرض مشکلات جهادی به پاکستان رفته و دوباره بجهات منطقه عزیمت نمود دبارسیدن محترم مولوی صاحب قوای کفر بالای قرأ کشنده علیا وسفلی حمله ورشد که درین اثنا مولوی صاحب نور الحق باگروپ معیتی اش و یک تعداد گروپ‌های دیگر بخاطر دفاع ازمجاهدین کشنده بآنصوب در حرکت بودند که در نزدیکی کشنده در عرض راه باقوای کفر برخورد شدید بوقوع پیوست و مجاهدین بموفقیت‌های مزیدی نایل گشتند و در اخیر با اصابت فیر ها وان ملحدین مولوی صاحب نور الحق بعمر (۳۰) سالگی جام شهادت نوشید و برفیق اعلی پیوست.

(انا لله و انا الیه راجعون)

روحش شاد و یادش گرامی باد

شهید عبدالوکیل

شهید به خون خفته عبدالوکیل فرزند الحاج سلیمان شاه فرمانده نظامی قریهٔ قچی و مسوول مالی جبهه غازی حاجی عبدالشکور شهید درسال یک‌هزار و سه صد سی‌ویک‌در یک خانواده‌نجیب در قریهٔ قچی ولسوالی میر بچه کوت ولایت کابل چشم به جهان کشود.

وی در سال یک هزار سه صد و سی هفت‌شامل‌مکتب ابتدائیه میربچه‌کوت گردید. برادر غازی ما بعد از فراغت چند سال تحصیل بنابه ضعف اقتصاد به شغل دهقانی در دهکده خویش پرداخت او همواره با اهالی قریه بااخلاق نیکو رفتار می نمود تمام مردم را گرویدهٔ اخلاق خود ساخته بود.

شهید عبدالوکیل باروی کارآمدن رژیم منحوس گماشتگان روس در کنار برادران مجاهد شتافت. آگاهانه به جهادخویش‌ادامه می‌بخشید. درجهادش تدبیر و تقوا را رعایت می نمود. و اصل شوری را در امور زندگی کاملاً در نظر داشت. از استبداد ورأی و انحصار فردی دوری می‌جست‌او همواره جویای وضع مجاهدین خود بود. وضع اخلاق اقتصادی و فکری ایشانرا ارزیابی‌میکرد و می‌کوشید تا خاطرهمه را خوش نگه دارد. و درین روش خود کاملاً



مؤفق بود .

ثبات و استقامت دو خصوصیت بارز این شهید خدا جو بود او در دشوار ترین شرایط زندگی شکیبا و برد بار بود و هیچگاه روحیه اش را از دست نمی داد .

و این امریکی از رموز محبوبیت وی در بین مبارزین بود او چون با تقواء با تدبیر عادل، بارحم بود در قلب همه مجاهدان خدا جاداشت و همه اورا به نظر احترام می نگریستند. شهید عبدالوکیل بعد از آن که در آسمان جهاد مقدس انقلاب اسلامی افغانستان چون ستاره درخشان در خشید. سرانجام در یک نبرد رویا روئی با قشون سرخ در قریه قچی در حالیکه دو میل کلکوف را غنیمت و هفت تن ازعساکر روسی را رهسپار جهنم نموده بود . در لیل دو شنبه مورخ سیزده اسدسال هزاروسه صد و شصت و چهار به عمر سی و سه سالگی جام شهادت را نوشید .

انا لله وانا الیه راجعون
روحش شاد باد



شهید محمد یونس

شهید محمد یونس فرزند خیر محمد در سال یک هزار و سه صد و چهل پنج درقریه کلکان ولسوالی میربچه کوت کابل در یک خانوادهٔ متدین و مجاهد پرور پا به عرصه زندگی گذاشت .

در سن کودکی پس از فراگیری تعلیمات دینی بنابه مشکلات فامیلی و ضعف اقتصادی خانواده اش ناگزیر مسئله کسب دانش را کنار گذاشت و به پیشه دهقانی در دهکده خویش روی آورد .

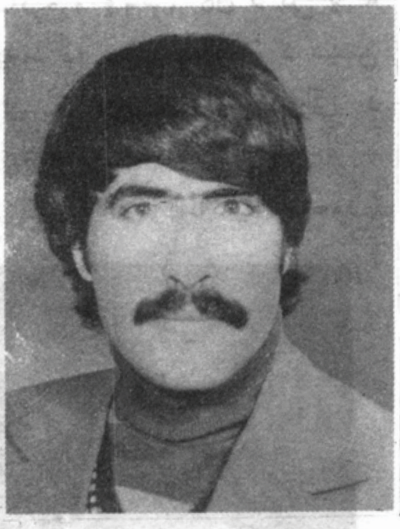
باروی کار آمدن رژیم منحوس ترهکی وظیفه دهقانی را ترک کرده با برادران مجاهد تحریکی و پیشگامان نهضت اسلامی کشور در منطقه ، در ارتباط شد .

با آغاز جهاد مسلحانه در کشور این برادر قهرمان و کفر ستیز سلاح برداشت . و دوشا دوش برادران مجاهد عزیزش در معارک جهاد علیه کفروالحاد می رزمید و در عملیات های بزرگ اشتراک می ورزید . سرانجام شامگاهان لیل جمعه مورخ «۱۰» دلو سال یک هزار سه صد و شصت و پنج در اثر توطهٔ نا جوان مردانه از جانب عمال خود فروخته و مزدوران کرملین این کوردلان بی مغز در منطقه دشت سید آباد علاقداری کلکان جام شهادت را نوشید .

روحش شاد و یادش گرامی باد

شهید عبدالمالک

ځوانمرګ شهید عبدالمالک خان د په شانزده پولی مشهور د شهید حاجی عبدالرحمن خان زوی د وردګو



ولایت د جغتو اولسوالی د پټیاوک کلی اوسیدونکی ، په ۱۳۳۹ لمریز کال ریږیدلی او په ۱۳۵۵ کال د غزنی ولایت له «حکیم سنائی لیسی» څخه په اعلی درجه فارغ شویدی .

چی بیا وروسته په ۱۳۵۶ کال په ساینس پوهنځی کی شامل او په ۱۳۵۷ لمریز کال چی ، د روس سپک ګوداګ اقتدار ته ورسول شول ، نوموړی له ځینو نورو پوهتونی الدیوالانو سره ئی د دی لپاره په اجباری توګه عسکری خدمت ته واشول شو چی د مسلمانو مبارزینو د پرمختګ مخنیوی پری وکړای شی .

خو نوموړی له ډیرو هلو ځلو وروسته په ۱۳۵۸ کال کی په دی و توانید چی د ملحدینو له منګولو ځان خلاص او له مجاهدینو سره یو ځای شی .

نوموړی د دی لاملـه چی یو مسلمان شخص ؤ ، د مجاهدینو ترمنځ کی زیات ګرانښت او محبوبیت لاره ، چی زیاتره وخت به د همده په پلان او نخچه عمل کیده .

بالاخره ۱۳٦٤ کال د تلی په اتمه نیټه د دو شنبی په ورځ د دښمن د خونړی بمباری په اثر کورکی د شهادت په جام خړوب شو .

(انا لله و انا الیه راجعون)



شهید نور آغا

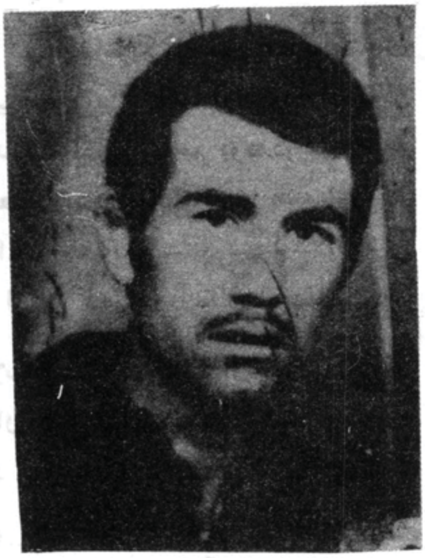
شهید نور آغا فرزند صاحب جان در سال ۱۳۰۲ ه ش در یک فامیل مومن ومتدین در قریه کتب خیل ولسوالی محمدآغه ولایت لوگرچشم به‌دنیا کشود تعلیمات دینی را در مسجد نزد ملا امام آموخت و نسبت به یکسلسله مشکلات نتوانست به تحصیلات خویش ادامه دهد لذا مصروف شغل دهقانی بود که روسهای خون آشام در کشور اسلامی ما تجاوز نموده و دست به کشتار دسته جمعی زده همه روزه صد ها تن از هموطنان بی گناه ما را بشهادت رسانیده و ازکشتار موسفیدان پیر زنان و اطفال معصوم هم دریغ نکردند در اثر این بمباردمان وحشیانه پیر مرد با دیانت و خدا جوی ما که نفرت شدیدی ازتجاوز روسها داشت عمرش راصرف خدمت مجاهدین راه حق نموده از هیچ نوع کمکی در این راه دریغ نکرده بالاخره بتاریخ ۲۸ اسد سال ۱۳٦۳ ه ش بعمر ٦۳ سالگی جام شهادت را نوشید .

(انا لله و انا الیه راجعون)



شهید بسم الله

شهید بسم الله فرزند شهید نورا جان در سال ۱۳۲۲ ه ش در یک خانوادهٔ متدین و خداجو در قریه کتب خیل ولایت لوگر چشم به جهان کشود نامبرده پس از آموختن علوم دینی در مسجد ، آغاز به شغل دهقانی نموده مصروف کارو وظیفه‌اش بود که روسهای تجاوزگر در سال ۱۳۵۸ درکشور ما ـ تجاوز بی رحمانه نموده و ملت افغان به یاری خدا علیه آنها بپا خاسته شروع به جهاد فی سبیل الله نمودند برادر بسم الله سلاحی که در خانه داشت برداشته و شروع به جهاد مسلحانه نموده از هیچ نوع فدا کاری جهت قلع و قمع دشمن دریغ نکرده همواره در فکر وارد نمودن ضربه بر ـ پیکر دشمن و آزادی کشورش بود که ناگهان بتاریخ ۲۸ میزان سال ۱۳٦۲ ه ش در اثر کمین گیری روسهای وحشی سینه پاک این ابر مرد هدف گلوله قرار گرفت و جام شهادت را که از خواسته و آرزوی اصلی و حقیقی او بود نوشید .



شهید انجنیر محمد عزیز

مرحوم انجنیر محمد عزیز فرزند محمد علی خان در یک خانواده دین دار و متدین دیده بجهان هستی کشود موصوف از ولایت کاپیسا از علاقه داری بویغنی ولسوالی کوهستان بوده که در سال ۱۳۵٦ به مبارزهٔ اسلامی شروع و تا دو سال طور مخفی فعالیت می نمود و در سال ۱۳۵۸ بالای علاقه داری بویغنی حمله برده و از آنجا یک میل سلاح کلاشنکوف به غنیمت اخذ نمود و تا سال ۱۳٦۵ به مبازات مسلحانه خود ادامه داد تا بالاخره در برج میزان ۱۳٦۵ دریک بر خورد رویا روئی به اثر حمله روسهای وحشی به بویغنی جام شهادت نوشید روحش شاد و یادش گرامی باد .

(انا لله و انا الیه راجعون)



شهید عمر گل فرزند جمعه گل درسال ۱۳٤۲ ه ش دریک خانواده متدین درقریه الخویی قعله مرادبیک ولسوالی شکردره ولایت کابل چشم به جهان کشود .

در سن پنج سالگی شروع به آموزش دروس علوم دینی در مسجد نزد ملاامام نمود اما به نسبت ضعف اقتصادی نتوانست به تحصیلات و تعلیمات بیشتر در مدارس و مکاتب ادامه دهد لذا درکنار پدر مصروف شغل دهقانی گردید . او یک جوان صادق مهربان و زحمت کش بود و مهرش درقلب همگی جاداشت کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ بوقوع پیوست و کمونستها شعار های نان لباس و خانه را سردادند دیری نگذشت که نان و لباس و خانه دهقانان را باخاک یکسان نمودند و این دهقان مظلوم نیز ازاین مزایا بی بهره نماند درسال ۱۳٦٤ قشون وحشی روسی میخواستند جهت قتل و غارت داخل قریه الخویی شوند این برادر که بحیث سرگروپ قریه بود نگذاشت که قشون روس داخل شوند برخورد شدید بوقوع پیوست و چند عراده تانک و موتر دشمن محوه گردید روسها و نوکران بی رحم شان نا جوانمردانه منزل او را هدف گلوله باری قرار داده مادر و خانم او را به شهادت رسانیدند بالاخره خود او نیز دریک برخورد رویا روئی و حمله بر پوسته ملحدین درقریه دانشمند بمقام عالی بشهادت نائل آمد

انالله وانااليه راجعون .

برادریکه همیشه به حق استوار بود و همیشه در همه جا و حالات از حقیقت و حق دفاع مینمود - برادرشهید ما محمد عباس ولد طهماس خان مسکونه پنجحصار ولسوالی بگرامی ولایت کابل درسال (۱۳٤۰) دریک فامیل متدین و خدا دوست چشم بجهان کشود - بعداز اینکه به سن هفت سالگی رسید شامل لیسه شیوه کی گردید - هنوز مشغول فراگیری دروس بود که . کودتای سیاه و منحوس تره کی بمیان آمد . درحالیکه سن برادرشهید نهایت خورد بود . در میان این جانیان مزدور نتوانست بدروس خویش ادامه دهد . و ترک مکتب نمود به ایثار وقاطعیت کامل به ضد کمونیست های داخلی و خارجی شروع به فعالیت های مسلحانه جهادی نمود و شامل صفوف مجاهدین منطقه گردید - برادر ما



یکمراتبه در اثناء عملیات چریکی دستگیر و بعداز مدت حبس رها وسوق عسکری گردید . که در مدت کوتاه از صفوف ملحدین با دو میل سلاح کلاشنکوف فرار و دوباره به جبهه مقدس جهادی خویش پیوست . کار نامه های برادر مجاهد شهید ما قابل ستایش وفراموش ناشدنی است . بالاخره موصوف در اوایل سال (۱۳٦٤) در اثناء عملیات بالای قواء کفر دستگیر و بعد از شکنجه های فراوان در ماه مبارک رمضان سال ۱۳٦٤ درمحوطه پل چرخی به شهادت نائل گردید.

انا لله و انا الیه راجعون



شهید جلات خان

شهید جلات خان فرزند باشهامت رزعلم خان درسال ۱۳۳۷ ه ش دریک فامیل مسلمان ومتدین در قریهٔ هارونخیل ولسوالی کلنگار ولایت لو گر چشم به جهان کشود به سن هفت سالگی به تعلیم شروع نمود تعلیما ت دینی را در مسجد قریه آموخت بعداً به سن ۱۰ سالگی در معدن مس عینک بحیث ماشینکار به کارآغاز نمود مدتی درآنجا ایفای وظیفه نمود بابه‌میان آمدن رژیم مزدور روسی درافغانستان نامبرده وظیفه را ترک و درصف مجاهدین به جها د مسلحانه علیه ملحدین آغازنمود درهمه عملیات ها بابرادران همسنگر خویش اشتراک مینمود ، به شهامت ودلیری به جهاد ادامه میداد چندین مرا تبه غرض عملیا ت به شهر کا بل ر فت وموفقیت های چشمدید را نصیب شد در راه ترانزیتی کا بل پکتیا چند ین عراده تانگهای زرهپوش حکومت ملحد را طعمه حریق وتعداد زیاد از ارتش خونخوار روس را به جهنم فر ستا د با لاخره بتاریخ ۱۳۶۰/٤/۱۳ در برخورد رویاروی باارتش خونخوار روس ومز دوران آن درحالیکه چند ین تن از روسها را به قتل رسا نید به درجه عالی شهادت نائىل گردید .

روحش شاد ویادش گرامی باد .

(ا نا لله وانا الیه راجعون)

شهید جمال الدین

یکی از پروانه هـای ا نقلاب عظیم اسلامی برادرشهید معلم جمال الدین ولـد عبدا لحمید خان مسکو نـه ولایتی ولسوالی بگرامی ولایت کابل میباشد که بیست وهفت سال قبل از امروز در یک خانواده متدین و دین پرور پا به‌عرصه حیات گذاشت . بعد ازسن هفت‌سالگی شامل لیسه شیوه کی گردید . با بسیار ذ کاوت و هوشیاری از صنف (۱۲) لیسه مذ کور فارغ شد. و شامل دارالمعلمین عالی کابل گردید. و بدرجه عالی از دارالمعلمین فارغ و بمنظور خدمت به اولاد میهن و خاک برای اولین‌بار در مکتب متوسط بتخاک بحیث معلم مقرر گردیـد . او هنوز معلم بود که کودتای سیاه ملحدین در میهن ما بوقوع پیوست . اما این برادر از مرام پلید این وطنفروشان قبلاً هم آ گاه بود .

همان بود که وظیفه اسلامی و وجدانی



خود را در بین ملحدین بطـور مخفی شروع نمود و شاگردان را به آرمانهای انقلا ب اسلامی در کشور متوجه می‌ساخت. دیری نگذشته بود که خائنین از تدریس این برادر آ گاه گردیدند . و ایشان را بـه محبس پـل چرخی کشانیدند . و بعد از یک سلسله زجر و شکنجه و سپری نمودن یـک دوره محبس دوباره رها گردید . برادر شهید ما علاقه زیاد به‌سنگر داشت اما ضعف اقتصاد و لزوم‌دید برادران اورا اجازه سنگر مسلحانه ندادند . و بار دیگر در لیسه چارآسیاب بحیث معلم تقرر حاصل نمود ـ چون بـرادر موصوف تحت تعقیب دولت‌ملحد قرار داشت باآنهم در قسمت پلانگذاری عملیات ترتیب خریطه‌های نظامی مساعدت‌های زیاد مینمود ـ دراتحاد و اتفاق بـرادران مجاهد سخت میکوشید ـ برادرنهایت مهربان ودارای خلق نیکو وحمیده بود. در بلند بردن سطح آ گاهی اسلامـی برادران مجاهد خدمات بس ارزندهٔ و

فراموش ناشدنی اجرا نمود .

ازطرف برادران مسؤل شهرکابل مسؤلیت یک حوزه چریکی در داخل کابل برایش سپرده شده بود که وظایف محوله را با نهایت درایت و فهم خاص به پیش می برد

برادرمارا، بصفت یک مسلمان مبارز و آگاه ودارای احساسات نیک اسلامی درمناطق مرکزی و اطراف کابل اکثریت می‌شناختند ـ برادرما درحالیکه غرض خبرگیری برادران مجاهد خویش به قریه شیوه کی آمده بود در اثناء بازگشت در منطقه قلعه حسن‌خان علیا بتاریخ ۱۴/۴/۶۴ از طرف یکعده عناصر فروخته شده ملحد به درجه رفیع شهادت نائل گشت

اناللهو اناالیه را جعون



شهید نصر الله

شهید نصر الله ولد نور محمد مسکونه قریهٔ بابوکی ولسوالی برک ـ برک ولایت لوگر درسال ۱۳۳۰ در یک فامیل متدین چشم به جهان کشود درسال ۱۳۵۸ علیه کمونستان به جهاد مسلحانه شروع نمود همیشه تپ وتلاش می نمود تا روس های خونخوار و ملحدین را نابود بسازد درهمه عملیات ها با برادران مجاهد خویش اشتراک می ورزید از فداکاری و شهامت خویش یادگاری های بجا گذاشته بتاریخ ۲۸ ماه سرطان ۱۳۶۰ دراثر کمین گیر ئیکه در کوتل یک پایه از طرف ملحدین گرفته شده بود بدرجهٔ عالی شهادت نایل گردید روحش شاد و یادش گرامی باد .

« انا لله وانا الیه راجعون »

«شهید پنجی بای»

پنجی بای شهید فرزند الحاج محمدقل مسکونه قریهٔ چارچنو ولسوالی منگه‌جگ مر بوط ولا یت جوز جان در سال ۱۳۳۴ هر ش چشم به جهان گشود او بعد از فراغت از صنف ششم مکتب ابتدائیهٔ ولسوالی منگه‌جگ نزد علماء منطقه شروع به تحصیل علوم دینی نمود او شاگرد ممتاز بود و در مدت ۱۲ سال تمام اکثراً درس های دینی را فراگرفت و همیشه مردم را به یکتا پرستی دعوت می نمود .

بعد ازوقوع کودتای منحوس ثور و شروع شدن جهاد مسلحانه در منطقه : مردم را علیه حکومت دهری و کمونست دعوت به جهاد نمود و در تنظیم آنها مساعی لازم را به عمل آورد و تحت قوماندهٔ مستقیم او چندین بارولسوالی از چنگ خلقی ها وپرچمی های مزدور آزاد گشت و غنایم وسلاح های مختلف النوع ثقیله و خفیفه بدست مجاهدین مؤمن افتاد .

پنجی بای شهید علاوه ازعملیاتی که علیه قوای اشغالگر روس در افغانستان مینمود یک مر تبه‌ای هم از راه علاقه داری خمیاب داخل یکی از جمهوریت های محکوم مسلمان نشین آسیای میانه گردید و بعد از کشتن عده‌یی از عساکروحشی روسی بدون کدام آسیب به داخل بازگشت او باداشتن روحیه عالی و اسلامی و آزاد منشی و تلاش در راه تحقق



حکومت اسلامی بتاریخ ۲۲ / ۳ / ۱۳۶۱ در یک نبرد رویا روئی با قوای کفربه درجه شهادت نایل‌شد.

اناالله وانااالیه راجعون



شهید ملنگ

شهیدملنگ فرزندسیدامیرمسکونهٔ قریه د ه شیخ ولسوالی برکی برک ولایت لوگر در سال ۱۳۴۳ دریک خانوادهٔ متدین تولد گردیده در سال ۱۳۵۹ علیه ارتش سرخ متجاوز و خونخوار روس و مزدوران آن به جهاد مسلحانه آغاز نمود .

موصوف یک مجاهد سر بکف وپرتلاش بود درهمه برخورد ها علیه روس های وحشی مستقیماً با برادران همسنگر خویش می رزمید بالاخره بتاریخ ۲۸ ماه سرطان ۱۳۶۵ کمینی که درکوتل یکپایه از طرف ملحدین گرفته شده بود با چند تن از برادران همسنگر خویش بدرجه عالی شهادت نائل گردید .

« انا للهوانا الیه‌راجعون »



شهید سید شاه عبد الله

سید شاه عبدالله فرزند سیدعباس در سنه ۱۳۴۷ در یک خانوادهٔ متدین در قریه میر قادر شاه کلنگار ولایت لوگر دیده به جهان گشود و د ر سن ۷ سا لگی در ابتد ائیه کلنگار شامل مکتب گردید و هم علوم دینی را در خانه نزد پدر بزگوارش آموخت .

با وقوع کودتای ننگین هفت ثور سید شاه عبدالله با شور و شوق اسلامی و تشویق پدر بزرگوارش بر علیه کمونست‌ها وملحدین به مبارزه برخاست . و او همیش در عملیات مجاهدین‌علیه‌ملحدین‌وتوای خون‌آشام باعلاقه‌زیادی‌اشتراک میکرد . تااینکه دریک برخورد رویا روی بارو سهای وحشی و مزدوران شان در ساعت ۹ بجهٔ صبح روز پنجشنبه دوم ماه‌اسد سال ۱۳۶۵ به سن (۱۸)سالگی در منطقه قریه سر سنگ کلنگار جام شهادت را نوشید .

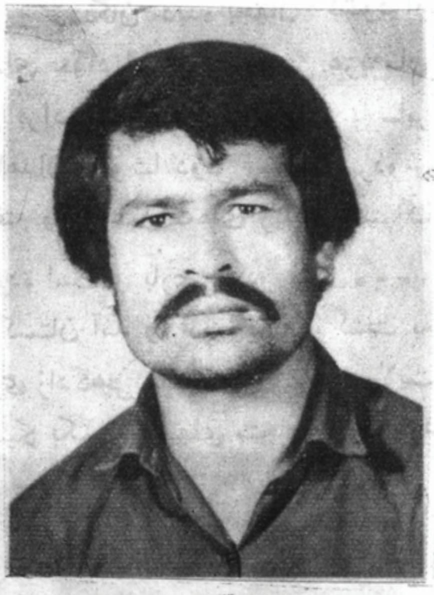


شهید آقمراد

شهیدآقمرادفرزند مخی‌مسکونه ولسوالی منگه‌جگ ولایت جوزجان در سال ۱۳۳۵ دیده به جهان فانی کشود هنگامیکه پابه سن هفت سالگی میگذاشت شامل مکتب قریه چارچنغو گردید تعلیم وکسب دانش راتاصنف ششم در مکتب نامبرده ادامه داد . امابنابر مشکلات ا قتصا دی‌نتوانست تعلیماتش راباپایان رساند همان‌بود که پیشهٔ دهقانی را بر گزید و ازین راه وسایل‌معیشت و زندگی اش را تامین می نمود شهید آقمراد که در فامیل متدین و مبارز پرورش یافته بود و ماهیت ر ژیم ضداسلامی‌وضد انسانی داود را در یا فته و درک کرده بود از افشاء جنایات حکومت و قت با ز نمی ایستاد . روی همین ملحوظ بود که در سال آخرزمامداری داود ۱۳۵۶ دستگیر و ز ندانی گر دید ومدت دوسال‌رادرحالیکه شکنجه‌های

گونا گو ن را تحمل می نمود در سلول های زندان منگجک وشبرغان سهری کرد پس از رهای از حبس در سال ۱۳۵۸ بادرک مسئولیت اسلامی اش به‌صف رزمآ وران اسلام به فرمانده پنجی بای شهید ولسوالی منگه جگ پیوست و در چند ین عملیات های مسلحانه اشتراک نمود درسال ۱۳۵۹ در برج میزان در یک نبرد رویاروی باقوای کفر به درجه شهادت نا یل شد .

انالله و انا الیه راجعون



شهید غلام حیدر

مرد مومن وپر تلاش در راه حق ،با چهرهٔ بشاش وغیورش طی هفت سا ل مبارزه درسنگر های داغ باکفر والحاد در افغانستان عزیز سینهٔ خود را سپر کرده تحت لوا ی اعلای کلمت‌الله تاآخرین رمق حیات رز مید .

این جوان مجاهد غلام حید ر فرزند غلام رسو ل درسال ۱۳۳۸ درشهر کهنهٔ بغلان دیده بجهان کشود. بعد از تجاوز بی شرمانهٔ روس پلیدوخون آشام این جوان مبارز بخاطر دفاع از اسلام ووطن بصفوف مجاهدین پیوسته تحت قوماندهٔ ملاشمس وبه سرگروپی عبدالرحیم خان تاآخرین لحظهٔ حیاتش بمبارزهٔ بی‌امان خود ادامه‌داد تابالاخره بعد از چند سال مبارزه وجهاد بخاطر اکمال امور جبهه وی با چند ین تن از همسنگرانش روانهٔ مرکز رهبر یت گردید قضا را پیش ازینکه به سنگر عودت نماید دراثر بمباردمان وحشیانه‌ای روس متجا وز در منطقهٔ میر ان شاه بتاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۷ بشهادت رسید.

انالله وانا الیه را جعو ن

شهید بادام گل فرزند حضرت گل در سا ل ۱۳۳۸ ه ش د ر قریه دانشمند قعله سرادیگ ولسوالی شکردره ولا یت کابل چشم به‌جهان کشود .

وی تعلیمات دینی را در مسجد نزد ملا امام آموخت امانسبت غربت و تنگد ستی نتوانست که به تعلیمات بیشتر در مکاتب و مدارس ادامه‌دهد اودر کنار پدرش مصروف شغل دهقانی گردید برادر بادام گل ازهمان آوان کودکی دارای شهامت‌ودلیری بود او همیشه از زبان پد ر ونیا کا نش د استانهای‌جنگی بخصوص جنگها در مقابل متجاوزین را شنیده‌بوداومیدانست که کشور های استعمار گر در فکر تجاوز هستند همانطور شد و قشون سرخ روس در کشور اسلامی ما حمله ور شد برادر بادام گل سلاحی راکه از نیاکانش بمیراث‌مانده بود بر داشته و شروع به جهاد در مقابل متجاوزین نمود وی به‌نسبت شجاعت و صداقت بحیث معاون حوزه ۴ شکردره انتخاب گردید و با خیلی صداقت وظیفه خود را پیش میبرد و همواره در فکر قلع و قلع دشمن بود بالاخره بتاریخ ۲۹/ ۳/ ۱۳۶۵ درحال حمله بالای پوسته‌های ملیشه ها ی وطنفر و ش در قریه



دانشمند درحالیکه چندین تن ازملحدین را رهسپار جهنم نمودند با دو تن از برادران همسنگر دیگرش بمقام عالی شهادت نائل آمدند .

انا لله و انا الیه را جعو ن



شهید شهید الله

شهیدالله فرزند فیض محمد باشنده قریه گل قشلاق مرکز ولایت سمنگان بعد از روی کار آمدن رژیم دست‌نشانده روسها در کابل بجهاد آغاز نمود چنانچه از نامش هوید است که همیش آرزوی شهادت را داشت و هیچگاه از جهاد خسته نشد و بجهاد ادامه داد و بعد از رفع مشکلات جهادی حین حرکت از پشاور به طرف جبهه در حصه بابا خیل ولایت پکتیکا به کمین روسها مواجه شدند و بعد از مقاومت آخرالامر شهید الله «شهید» شهید شدو به آرزوی دیرینش نایل آمد.

انا لله وانا الیه راجعون

روحش شاد باد

شهید شفیع الله

شفیع الله فرزند محمد حسین باشنده قریه‌گل قشلاق مرکز ولایت سمنگان بست و چهار سال قبل از امروز در یک خانواده مسلمان و متدین دیده بجهان کشود و از ابتدای آغاز جهاد



مسلحانه مردم مسلمان سمنگان درصف مجاهدین پیوسته لحظه آرام نشست تا اینکه در اوائل سال۱۳۶۵ به پاکستان و بعد از مدتی اقامت در پشاور عازم سنگر گرم جهاد شد از قضاء الهی در حصه بابا خیل ولایت پکتیا به کمین روسها و مزدوران بی مزدش مواجه‌شد وبعد از مقاومت‌دلیرانه تا اینکه درلیل ۲۸-۷-۱۳۶۵ به لقاء الله پیوسته به آرزوی همیشگی اش نایل آمد.

راهش مستدام باد.



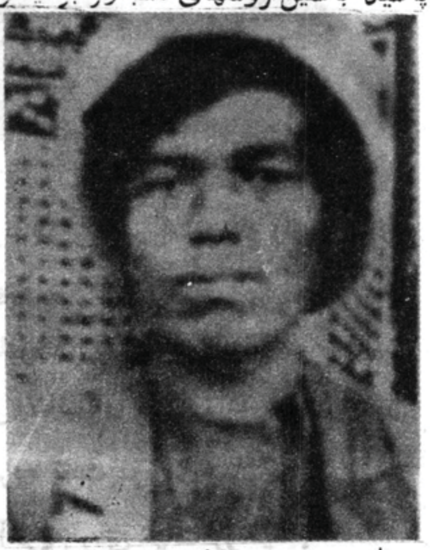
شهید محمد اسماعیل

محمد اسماعیل فرزند حبیب الله باشنده قریه چوغی مرکز ولایت سمنگان در یک خانوادهٔ متدین چشم بجهان کشود و کتب ابتدائی اسلامی را در مسجد قریه فرا گرفت و بعد از روی کارآمدن کمونستها در افغانستان از تحصیل صرف‌نظر نموده درصف مجاهدین پیوست از تقدیرات الهی حین بازگشت از پشاور بطرف جبهه به کمین دشمن مواجه شد و در لیل ۲۸ میزان۱۳۶۵ جام شهادت نوشید.

انا لله وانا الیه راجعون

شهید محمد نعیم

محمد نعیم فرزند محمد کریم ۲٤ سال قبل از امروز در قریه لرغان ولایت سمنگان دیده بجهان کشود از ابتدای جهاد اسلامی‌در میهن عزیزمان این برادر نیز آرام ننشسته و با سایر مجاهدان دو شا دوش سلاح بردوش گرفته و در عملیات‌های زیادی اشتراک نموده است و باری هم‌در سال ۱۳۶۰ بپاکستان آمد و در وقت بازگشت به سوی زادگاهش درحصه بابا خیل ولایت پکتیکا بکمین روسهای متجاوز برمیخورد



و بتاریخ ۲۸ میزان۱۳۶۵جام شهادت می نوشد.

انا لله وانا الیه راجعون



شهید محمد یعقوب

محمد یعقوب فرزند محمد قل باشند قریهٔ گل‌قشلاق مرکز سمنگان بعداز روی‌کار آمدن رژیم دست‌نشانده درکابل به جهادآغاز نمودولحظه‌آرام ننشست و بخاطر مشکلات جبهوی به پشاور آمد و دوباره بایک گروپ از مجاهدین عازم سنگر میشدندکه در اثر کمین دشمنان اسلام «روسها و مزدورانش» در حصه باباخیل پکتیکا در لیل ۲۸ میزان ۱۳٦۵ جام شهادت نوشید.

انا لله وانا الیه راجعون.

«روحش شاد و یادش گرامی»



شهید عیسی خان

شهید عیسی خان مسکونه گل قشلاق ولایت سمنگان بوده و در یک خانواده متدین دیده بجهان گشود از بدوی جهاد اسلامی در صف سنگرداران راه حق قرار گرفت و مردانه وار میرزمید تا اینکه در اوایل سال ۱۳٦۵ هش به پاکستان آمدو حینیکه دوباره بصوب سنگر در حرکت بود در حصه باباخیل ولایت پکتیکا بتاریخ ۲۸ میزان ۱۳٦۵ شب هنگام بکمین روسهای جنایتکار برمیخورند و بعد از چند ساعت مقاومت با (۱۳) تن از همرزمانش بدرجه رفیعه شهادت نایل گردیدند.

انا لله وانا الیه راجعون.

راهشان مستدام

شهید خانشاه

شهید خان شاه فرزند قادر بای درسال ۱۳۲۵ هش درقریه بیابان ولسوالی دره صوف ولایت سمنگان دریک خانواده متدین دیده بجهان کشوده و به پیشه پدری‌اش (زراعت) مصروف بودهنگامیکه دست پروردگان کرملین به حمایه مستقیم باداران شان در میهن عزیزمان بواریکه قدرت تکیه‌زدند شهید خانشاه



نیز در قطار سایر مجاهدان ایستادهو مدت شش سال متداوم برعلیه جیره خواران روس مردانه‌وار رزمید و بالاخره بتاریخ ۹-۲-۱۳٦۵ مجاهدین قهرمان بالای پوسته زیوکی حمله نمودند و موفقیت‌های مزیدی نصیب سنگرداران اسلام گردیدکه شهید خانشاه درین زد و خورد بدرجه‌رفیعه شهادت‌نایل گردید یادش گرامی و راهش مستدام

انا لله وانا الیه راجعون

شهید نوروز

شهید نوروز قوماندان فرزند نصرالله در سال ۱۳٤۰ در قریه بیابان ولسوالی دره صوف ولایت سمنگان‌چشم بجهان کشود و بعد از کودتای اجیران روس‌در افغانستان آرام ننشسته وبجهاد مسلحانه دست زد و در بسیاری‌عملیات ها اشتراک نموده است و در عملیاتیکه بالای پوسته زیره‌کی صورت گرفت این برادر نیز تا آخرین لمحه حیات مردانه وار رزمید و بالاخره بعد از هفت سال جهاد مسلحانه بتاریخ ۱۸-۱۲-۱۳٦٤



جام شهادت نوشید.

انا لله وانا الیه راجعون



شهید رجب

شهید رجب فرزند بابل در سال ۱۳۳۷ ه ش در قریه پیانان ولسوالی دره صوف ولایت سمنگان دیده بجهان کشود .

با تجاوز قوای خون آشام روس در میهن اسلامی مان این برادر نیز سلاح بردوش گرفت وشش سال بامتانت و استواری برعلیه روسها، و مزدورانشان رزمید .

و بالاخره در یک عملیات رویا روئی با مزدوران کرملین هدف تیردشمن قرار گرفت و بدرجه رفیع شهادت نایل گردید .

انا لله وانا الیه راجعون

یادش گرامی باد .

شهید عبدا لجبار

شهید عبدالجبار فرزند طوره بای مسکونه علاقداری حضرت سلطان و لایت سمنگان بوده و بعد از رویکار آمدن رژیم مارکسیستی در میهن اسلامی مان این برادر نیز آرام ننشسته و سلاح بردوش گرفت و بعد از چهار سال جهادمسلحانه



در طی برخورد با روس ها و نوکران شان جام شهادت نوشید .

شهید عبدالمنان

شهید عبدالمنان فرزند مصطفی قل در قریه آقکنبید علاقداری حضرت سلطان ولایت سمنگان متولد گردیده است .

و در جریان جهاد اسلامی میهن عزیزمان این برادر پنج سال متداوم جهاد نموده و در چند عملیات شرکت کرده است که بالاخره بتاریخ ۲-۶-۱۳٦٥



در طی برخوردی جام شهادت را سر کشید و بدرجه اعلای شهادت نایل گردید .

انا لله وانا الیه راجعون



شهید عید وزیر

شهید ور ور محترم عید وزیر د حاجی ظاهر ځوی چه په کال ١٤-٣-١٣٤٦ کی د خوست د لوی ولسوالی د علی شیرو د علاقداری د دوگنی د کلی په شریفه کورنی کی زیږیدلی او خپل عمر ئی په دینی روزنو کی تیردلو او په کال ۱۳۰۷ کی د جهاد په صفونوکی شامل او په زیاته فداکاری ئی د جهاد څپی مخ ته بیولی دوسته مجاهد په ٤-١-٧-٤٠٧ه ق نیټه د یوی سختی نښتی په جریان کی چه د مزدور مفته قواوسره وشوه او مقاومتی حلقی ئی مخ په شلیدو وی د شهادت لوړ مقام ته ورسید .

انا لله و انا الیه راجعون

شهید نور آغا

شهید نور آغا فرزند محمد علی خان از علاقه داری بویغنی ولسوالی کوهستان مربوط ولایت کاپیسا دریک خانوادهٔ مسلمان دیده به جهان کشود موصوف بعد از سه سال مبارزات مسلحانه باقوای ملحد روسی در سال



١٣٦٤ در برج جوزا جام شهادت نوشید .

شهید غضرکی

شهید ورور غضرکی د گل محمد زوی په کال ١٣٤٧ کی د خوست‌دلوی ولسوالی د علی شیرو د علاقداری د جدرانو د کلی په مسلمانه کورنی کی زیژیدلی واو تول عمل ئی پـه اسلامی تعلیماتو کی تیر کړی په ١٣٥٧ کال ئی د دهری رژیم په مقابل کی په وسله‌وال



جهاد پیل وکړ بالاخره په کال ١٣٥٩ کی د یوی سختی نښتی‌په وخت کی بعد له‌ډیره متانت څخه د شهادت لوړ مقام ته ورسید .



شهید لیل‌الدین

شهید ورور لیل‌الدین د حاجی جلال زوی چه د عقرب د میاشتی په ٦ نیټه په کال ١٣٤٤ کی د خوست دلوی ولسوالی علی شیرو د علاقداری د جدرانو کلی پـه نجیبه کورنی کی زیژیدلی وه په١٣٥٧ کال‌ئی دکمونستانو په ضد په وسله جهاد پیل وکړ مجاهد ورور بعدله ډیری مرشندنی پـه یوه سخته حمله کی د دهریانو په مقابل کی له ٤ ساعته نشتی څخه وروسته د شهادت لوړ مقام ته ورسید .



شهید آته بای

شهید آته بای فرزند حاجی بیگ بای در قریه آقگنبـد علاقداری حضرت

سلطان ولایت سمنگان تـولد گردید در جریان جهاد مسلحانـــه ملت مسلمان و میهن مان این برادر نیز آرام نه نشسته و در پهلوی برادران مجاهد اش بجهاد مسلحانه ادامه داد و بعـد از پنج سال جهاد بتاریخ ۲-٥-١٣٦٥ جام شهادت نوشید .

انا لله وانا علیه راجعون

روحش شاد ـ یادش گرامی باد .

شهید بادشا خان

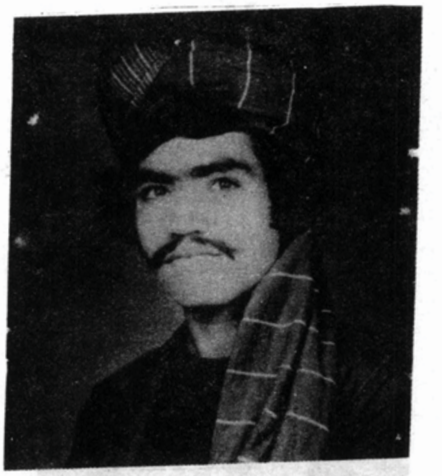
شهید ور ور بادشا خان د سرور جان‌زوی په ١٣٤٠ کال د پکتیا ولایت د خوست واسوالی داخړ په کلی کی په یوه دینداره او شریفه کورنی کی زیژیدلی وه او په ١٣٥٧ کال ئی د کمونستانو په مقابل په وسله وال جهاد پیل وکړ نوموړی د خوست د مرکزی جبهی یو فعال غړی وه او په ډیر جنگونـــو کی ئی لکـه د باړی ـ لالیژی ـ ډبگی او ځاځی میدان برخه اخیستی بالاخره د مانی کنډر د فتح

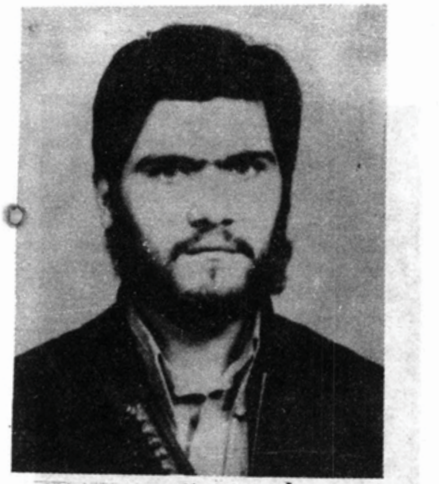


په نښته کی په کال ٢-١١-٦٥ د ٢٥ کالو په عمر د شهادت لوړ مقام ته ورسید .

انا لله و انا الیه راجعون







شهید میر افغان

شهید میرافغان فرزند محمد امیر در یکخانوادهٔ متدین و اسلام کیش مربوط ولسوالی درهٔ صوف ولایت سمنگان پا بعرصهٔ وجود گذاشت .

موصوف شخص با دیانت واسلام دوستی بود که بمجرد روئی کار آمدن رژیم ضد انسانی و اسلامی کمونستی در افغانستان ، قدم بمبارزه و پیکار نهاده تا آخرین رمق حیات در جهت نا بودی مزدوران روسی این حامیان شرو فساد جنگید . سر انجام در یک نبرد خونین و کفر شکن در مقابله با عسکر ارتش سرخ متجاوز روسی و نوکرانشان (ملیشه های مزدور خلق و پرچم) جام شهادت را نوشیده روانهٔ کاروان شهداء گردید .
(انا لله و انا الیه راجعون)

یادش جاویدان ـ روحش شادان

شهید ولی محمد

ولی محمد مشهور به شیر جان ولد مرحوم عبدالغنی باشندهٔ قریه ارغندی مربوط ولسوالی پغمان ولایت کابل در سال ۱۳۴۰ در آغوش مملو از مهر و عطوفت والدین متدین وخدا پرست پا به عرصه هستی کشود. دورهٔ تحصیلات ابتدائی خویش را در مکتب متوسط چوکی ارغندی الی صنف هشتم بپایان رسانید و بعداً بنا به مشکلات و نیز بنا به علاقه و شوق که به‌حرفه نجاری داشت، به این پیشه روی آورد و چون وابسته به خانواده و فامیل متدین و خدا پرست بود ، با بمیان آمدن کمونست های لعنتی و کثیف متوجه جهاد مسلحانه علیه کفار گردید و با کمال رشادت و پایمردی با شور و شوق بی پایان در راه دین حق و آزادی وطن عزیز ایثار و فدا کاری نمود و در این راه چسان با حرارت و با روحیه ایثار و قربانی به پیش شتافت که حماسه های فراموش نا شدنی ای از خود بجا گذاشت .

و بالا آخره بتاریخ دهم ماه مبارک رمضان سال ۱۳۶۵ در کمپ جلوزی از طرف مزدوران روس به شهادت رسید و به رفیق اعلی پیوست .

روحش شاد و یادش گرامی

شهید ضابط عبدالسعید

شهید ضابط عبدالسعید فرزند ملا عبدالمنان در سال ۱۳۴۰ ه ش در قریهٔ وزرغر مربوط ولایت پروان در یک خانوادهٔ متدین و خدا پرست چشم بدنیا کشود .

موصوف بعد از ختم صنف ۱۲ شامل حربی پوهنتون گردید ، چون به دولت مزدور روسی تمایل و وابستگی نشان نداد لذا با یک بهانه ای او را زندانی ساختند این در حالی بود که میخواست سال دوم پوهنتون را طی کند لذا پس از رهائی از زندان که مدت شش ماه را گذرانده بود . دیگر آرام نشستن را به خودگناه دانسته ، روانهٔ سنگر های داغ حق علیه باطل گردید و تادم مرگ وشهادت یکجا با مجاهدین منطقه علیه روسهای اشغالگر ومزدوران فرومایه شان در نبرد و ستیز قرارگرفت سر انجام در یک برخورد رویا روئی علیه دشمنان دین و وطن به تاریخ ۱۰-۴-۱۳۶۴ بدرجهٔ رفیع شهادت نایل آمد .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید محمد آقا

شهید محمد آقا ولد ملا مصطفی در یک خانوادهٔ دین دوست در قریهٔ جواجه مربوط ولسوالی تولک ولایت غور چشم بجهان کشود .

موصوف از آوان بقدرت رسیدن مزدوران روسی بجهاد شروع نموده تا آخرین رمق زندگی خود جان بازانه



علیه الحاد و کمونیزم رزمید ، بالاخره بتاریخ ۳-۶-۳۶۵. در اثر یک بر خورد رویا روئی با ملحدین جام شهادت را نوشیده به جوار رحمت حق پیوست .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید آغا شیرین

آغا شیرین فرزند مهر علی خان در سال ۱۳٤۱ در قریهٔ شصت ولسوالی رخهٔ پنجشیر در یک فامیل نجیب متدین و خدا جوئی چشم بـه جهان کشود ، دورهٔ تحصیلات مکتب را تا بصنف ۱۱ در لیسه رخهٔ پنجشیر و سال آخری را در لیسهٔ انصاری شهر کابل بدرجهٔ عالی بـه پایان رسانیـد و پس در دارالمعلمیـن عالی ولایت پروان شامل شد و طی مدت کمی که آنجا بـود با درک و رسالت اسلامی که داشت به مبارزات اسلامی خویش علیه طاغوتیان عصر و کمونستها در فعالیت بـود . ظلم و جنایت ایـن دشمن سفاک را دیگر تحمل کرده نتوانست خـواست که عملاً بانها داخل نبرد شود عازم جبههٔ پنجشیر گردید در صفوف دیگـر برادران رزمنـده و قهرمان خویش پیوست سلاح بـدست گـرفته علیـه کمونست های جنایت پیشه به پیکار



پرداخت و بصفت یک مجاهد ورزیده و فعال ضربات کوبنده ئی را بر پیکـر دشمن دون صفت و ملحد وارد نمود

بالاخره نظر به مشکلات فامیلی که از ضعف اقتصاد نشأت میکرد از طریـق جبهه به پاکستان آمده و به ارتباط پاکستان داخل ایران گـردید . تا مدتیکه در ایران بود بـرای اعضای فامیل خویش کمک های مالی بیشتری نمود . و علاوتا چون یک جـوان مسلمان و مبارز بود همکاری با دفتر و آماده ساختن مجاهدیـن در ساحهٔ تبلیغات و متوجه به اعمال منافقیـن و کمونستان داخلی در آنجا درکار بود در نتیجه در یک حادثه بدرجـهٔ رفیع شهادت نایل گـردید . روحش شاد و یادش گرامی باد .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید قوماندان شیر محمد

قومندان شیر محمـد شهید ، فرزنـد عبدالمحمد مسکونـه قریـه افغانکوت ولایت فـاریاب در فـامیل متدینی چشم بجهان کشـود و در دامان فامیل بادیانت بزرگ شد بعد از فراغت از لیسه ابوعبیده فاریاب همزمان با هجوم روسها بـه افغانستان سلاح



بدست گرفت تـا از حریم دین و وطن خویش دفاع نماید او به صف برادران مجاهد پیوست و جهادش را ادامه داد سرانجام در یک برخورد شدید با قوای ملحدین در سال ۱٦-٤-۱۳٦٤ به سن ۲۵ سالگی در قریـه همت آبـاد بمقام والای شهادت رسید .

(انا لله وانا الیه راجعون)

شهید عبدالله «شریفی»

عبدالله فرزند مولوي یار محـ در سال ۱۳٤٥ هـ ش در قریهٔ جواـ ده مرده مربوط ولسوالی تولک ولایـ غور چشم بدنیا کشود . موصوف تعلیمات خود را تا صنف دهم بپایان رسانیده بود که رژیم منفور و مزدور روسی در افغانستان روی کار آمد ، برادر شهید با روی کار آمدن این رژیم منحوس وملحد نخواست که دست به الاشه زده خاموش بنشیند ، لذا برای دفاع از اسلام و وطن از شر کمونیزم خونخوار دست به سلاح زده علیـه کمونیزم و اشغالگران روسی به مبارزه بر خواست مدت چندین سال سر گرم مبارزه و جهاد بوده از خود فدا کاریها و قهرمانیهای را تبارز داد . سر انجام با عده ای از همرزمانش که به کمک







مجاهدین شهر هرات شتافته بودند در اثر برخورد رویا روئی با ملحدین داخلی و اشغالگران روسی بدرجهٔ شهادت نایل آمدند .

اسمای برادران مربوط قریهٔجواجه ولسوالی تولک غور که همراه با شهید «شریفی» بشهادت رسیده اند و فوتو های شان در دسترس اداره مجله قرار ندارد ، قرار ذیل است که انشاء الله در صورت پیدا کردن فوتو های شان سوانح مفصل شانرا نیز به نشرخواهیم سپرد .

۱- نور محمد ولد عطا محمد
۲- غلام سرور ولد محمد حیدر
۳- گل احمد ولد محمد خان
٤- محمد نعیم ولد عبدالکریم
۵- عبدالواحد ولد محمد اسمعیل
٦- شیر احمد ولد محمد گل خان
۷- أدهم ولد عبدالرحیم
۸- محمد ولد عبدالغفور
۹- عبدالباقی ولد حاجی علم
۱۰- جمال ولد ضراب
۱۱- محمد امین ولد شمس الدین
۱۲- غلام یحیٰ ولد نصیرالدین
۱۳- ملا نور محمد ولد عبدالسلام
۱٤- عبدالقادر ولد عبدالرؤف

شهید عبدالقادر

شهید عبدالقادر فرزند محمدا کبر در سال ۱۳۳۳ ش در قریه سر دره جوز گون تولد یافت و با آغاز جهاد مسلحانه در یقتل ها سلاح بر دوش گرفت و از اسلام و ناموس وطن به دفاع پرداخت .

شهید موصوف که هاوان چی ماهری بود فرماندهی یک گروپ کوچک راتحت رهنمائی مجاهد سلحشور قوماندان عبدالبصیر «خالد» به عهده داشت ، و بعد از یک عمر تلاش و رشادت های کم نظیر به تاریخ نهم ثور سال ۱۳٦٤ خورشیدی در یک نبرد رویا روئی با روسهای جنایتکار و وحشی جام شهادت نوشید .

مستدام باد راه او و همه‌شهدای انقلاب .

(انا لله و انا الیه راجعون)

شهید عبدالاحمد

در سال ۱۳۲۹ در دهکده‌زیبای آب شیر احمد منطقه تشکان ولسوالی کشم بدخشان کودکی پا به عرصهٔ وجود گذاشت و اسم وی را عبد - الاحمد مسمی نمودند .

و ازینکه در خانواده متدین و اسلام دوست تولد شده بود دارای اخلاق و افکار نیکی بود در دوران عمرش خدمات زیادی بر مستضعفین و محتاجان مینمود و ازین خاطر مردم آن را منحیث ارباب منطقه تعین نمودند که در خدمت خویش جدیت بخرچ میداد و جزئی ترین کوتاهی را از سر راه مردمش دور مینمود سال های سال را به همین ترتیب میگذراند که نا گهان فاجعهٔ الم ناک و درد انگیزیکه عبارت از کودتای روسها ومزدورانش بود به وقوع پیوست .

شخص موصوف بخاطریکه اسلامیت در وجودش بودخود رابه‌صف مجاهدین پیوست داد . و در جنگ های که مجاهدین تا حصهٔ کلفگان وسعت بخشیدند در پیشاپیش لشکر قرارداشت و در عملیات که بالای مرکزبدخشان صورت گرفت خدمات بی مانندی نمود بالاخره دشمن از شهامت و غیرت وی به هراس درآمده و در تکاپوی از بین بردن آن شدند .

بالاخره در آوانیکه میخواستند آن را از بین برند شخص موصوف یک انگشت آن در اثری مرضی که عائید

حالش شده بود نهایت رنجش میداد وحتی از خانه به جای دیگر نمیتوانست از شدت درد آن حرکت کند با آنهم دشمنان که رحم در دل شان نبود و نمیدانستند که کشتن این قسم برادریکه فعلاً هر لحظه بخاطر دردیکه داشت نام از مرگ میبرد جرم نا بخشودنی است، سرانجام این لاشخوران مرتکب همین جنایت شده و بتاریخ ۲۸ سرطان سال ۱۳۶۰ روزپنج شنبه ساعت ۹ بجهٔ روز او را به شهادت رسانیدند .

روحش شاد و یادش گرامی .

(انا لله و انا الیه راجعون)



شهید سید حسین

مدتی هفت سال از تجاوز غول وحشی جهان کمونیزم بر کشور قهرمان پرورما میگذرد

درین مدت خونین و طولانی که مات مؤمن و جان بر کف ما در بحری از خون شناور و در خرمنی از آتش میسوزد که از جملهٔ آن برادران که امروز در قطار شهداء بحساب میرود سید حسین ولد سید غلام شهید است .

وی در سال ۱۳۳۷ در خانواده مسلمان و متدین پا به عرصهٔ وجود گذاشت از اینکه پدرش یک شخصی روحانی ومسلمان بی آلایش بود تحصیل را مقدم ترین وظیفهٔ ایمانی خویش میدانست فرزندش را در مکتب دوآبه شامل نمود و مدت شش سال را به درجه عالی در مکتب سپری نمود . و در آوان رخصتی ها پیشهٔ نجاری را خود کمائی کرد از لیاقتی که در او بود توانای همه چیز را داشت یک شخصی با ایمان و صداقتمند بود میخواست که تحصیل خویش را ادامه دهد ، ناگهان پرچمی-های مزدور کودتا نموده و اقتدار ملت را بدست گرفتند و دید که دیگر چاره نیست که به تحصیل خویش ادامه دهد در صف برادران مجاهد پیوسته و جهاد را پیشه خود ساخت و مدتی ۶ سال جهاد نموده و در همه جنگها اشتراک داشت بالاخره صبح عید مبارک رمضان سال ۱۳۶۳ جام شهادت را نوشید

شهید سید کریم

۴۸ سال قبل در دهکدهٔ زیبای تشکان مربوط ولایت بدخشان کودکی پا به عرصهٔ وجود گذاشت که پدرش اسم آن را سیدکریم نهادند و در دامان پر عطوفت و مهر افگن پدرش رشد نمود در همان آوان کودکی اثرات مکارم اخلاق از چهرهٔ بشاش و نورانیش مشاهده میشد هنوز دورهٔ کودکی را به پایان نه رسانده بود که پدرش آن را غرض یاد گرفتن علم و فرهنگ در مکتب گذاشت که متأسفانه در آوان تحصیل آن بعد از اینکه پدر شخص متذکره غرض ادای حج به عربستان سعودی تشریف فرما شده بود و بخاطریکه یکتن از دوستان خداوند (ج) بود نخواست که دوباره گیر و بار دنیوی متوجه اش سازد بناء همان بود که بعد از ادای حج در همان‌جا داعی اجل را لبیک گفته بجوار رحمت ایزدی پیوست وفات نمودن پدرش آمال و آرزوی فرزندش را به طرف یأس و نا امیدی کشاند و ازینکه کدام سرپرستی در فامیلش وجود نداشت نمیتوانست که به تحصیلش ادامه دهد لهذا مدتی را درین گیر و دار سپری نمود و بعد خواست که غرض ادای حج به بیت الله شریف برود و همان



بود که آرزویش بر آورده شده و عازم عربستان سعودی شد و بعد از ختم حج دوباره عازم منطقه شد مدت چندی را در منطقه سپری نمود که قوای متهاجم وجنایتکار روسی برابریکه قدرت نشست و سرنوشت هزاران ملیون انسان بیدفاع افغانستان را به بازیچه گرفت لهذا برادر مسلمان و انقلابی نیرنگ های شیطانی شان را میدانست نسبت حسن اسلامیت که داشت با برادران مجاهد در تماس شد و بخاطریکه دستگاه جاسوسی کی جی بی روسی در منطقه به شدت در فعالیت

بود برادر مسلمان و مجاهد اسلام را از تمام راز هایش غیر مستقیم‌جویای حقیقت میشدند و همین بود که توسط ملحدین اسیر و به زندان پلچرخی انتقال داده شده محبوس گردید و چه نوع مشکلات که نبود بالایش وارد گردید و این هم با صبر و شکیبائی تام متحمل شده و هر قدریکه زجر و تکلیف داده اند نتوانستند که بر آن در مورد اعمال شوم شان نائل شوند مدت شش ماه را در زندان سپری کرد و با استفاده از موقع از زندان فرار نموده و به صف مجاهدین پیوست و اولین بار به همرای برادران بعضی مناطق دیگر در جرم یکجا شد. پیوست شدن شخصی متذکره را که دشمن فهمید تعرض نموده وبه سر پناه موصوف حمله ور شدند و بعد از یغماء بردن پول ودیگر اجناس سر پناهش را طعمهٔ حریق نمودند و فامیل آن مدتی را بدون سر پناه گذرانید و به آن هم روحیهٔ خویش را از دست نه داده و کمک های بی دریغ به مجاهدین نمود که ازان جمله خریداری چند میل کلاشنکوف و مبلغ چندین لک افغانی دیگر را مرمیهای مختلف النوع خریده در اختیار مجاهدین قرار داد .

بعد ازینکه تقویه شدند در منطقهٔ تشکان و در اثم حمله ور شدند و منطقه ها را از زیر سلطهٔ اغیار پاک نمودند و از طرف برادران مجاهد نسبت خدماتی که‌کرده بود یکتن از اعضای شورای مجاهدین مقرر گردید.

بلی ! در اوایل هجوم وحشیانهٔ روس ها بخاک مرد خیز افغانستان حینکه میخواستند از طریق شاهرای کشم عازم منطقه تشکان شوند در حصهٔ پل که در پائین تشکان موقعیت داشت ازطرف گروهی که خود موصوف قوماندانی اش را بعهده داشت قوای اشغالگر به محاصره کشانده شده در نتیجه، تعدادی بیست میل کلاشنکوف یازده میل کارا بین دو میل ماشیندار ثقیل یک میل هاوان معه چند پا یه مخابره و یک قبضه تفنگچهٔ میکاروف چند دانه دوربین بدست برادران رزمنده افتاد و تعدادی از ملحدین کشته و مردار شدند. بعد از شکست ملحدین ، دوباره خواستند که حمله بالای ولسوالی کشم نمایند و بالاخره بعد از فتح کشم نظر به مردانگی که که داشت منحیث ولسوال کشم مقرر گردید و مدت سه ماه در وظیفهٔ خویش ثابت قدم بود در آوان وظیفه اش تقریباً هشتصد هزار سیر گندم بیست هزار بوجی بوره دو صد صندوق چای شصت‌هزار قطی‌روغن شمع ودیگر آلات بخاطر کندن سنگر ها، بدست مجاهدین افتاده بود در منطقه نقل داد و بعد از مدتی که شجاعت و مردانگی وی آشکار گردید دشمن تاب مقاومت را از خود سلب دیده و در چارهٔ از بین بردن آن شدند البته کسانی بودند که اسم شان مجاهد و در حقیقت مجاهد نبودند و از مزایای اسلام کدام بهرهٔ کافی نداشتند بالاخره به تاریخ بیست سنبله سال ۱۳۶۲ روز دوشنبه ساعت ده بجهٔ روز در بندی چهل قلبه به درجه اعلی شهادت نایل گردید .

روحتان شاد و یاد تان گرامی باد ای‌شهیدان بخون خفته افغانستان.

انا لله وانا الیه راجعون



شهید رضوان

رضوان شهید فرزند غائب در فامیل متدینی بتاریخ ۱۳۳۹ در قریه افغانکوت ولایت فاریاب چشم بجهان کشود تحصیلات خود را الی فراغت از لیسهٔ أبو عبیده فاریاب ادامه داد همزمان با هجوم روسها به افغانستان سلاح بدست‌گرفت . او در جنگها علیه قوای ملحد اشتراک میورزید بالاخره در قریه جمشیدی در وقت عملیات با ـ قوای ملحد روسی به سن ۲۵ سالگی بتاریخ ۱۲-۸-۱۳۶۴ بمقام والای شهادت رسید .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید سید محمود «جلالی»

چه شگفت انگیز است سرگذشت را دم‌دیکه آوان‌لحظاتش و دلش درگرو عشق الهی شد و آفتاب تابان هدایت زوایای قلبش را روشن نمود و روحش در صیقل خانهٔ ایمان صیقل یافت . . . از دقایق که توسن شوقش بسوی دین الهی تاخت و جان بی قرارش در صف پروانه گان شمع پر نور رسالت پیوست و چون فرزندان دیگری مکتب ساز اسلام شهادت در راه خدا (ج) از عالی ترین آرزو هایش گردید شهادتی

که بزرگترین نعمت خـدای برای بنده و ارزش ترین هدیهٔ بنده به حضور پروردگار است .

آری ! ریزش خون شهداء با جوش خواص خود بر شکوه منـدی ما می افزاید و برات آزاده گی مان را مسجل میسازد از جملـهٔ آن را د مردانیکـه بخـونش میثاق بنـده‌گی پروردگار و عـدم پذیرش بنده های بنده گی آور و وامگذاران طاغوت منش عصر را نوشت شهید جوان و برادری ارجمنـد ما ضابط سیـد محمود جلالی بود .

او در سال ۱۳۴۳ در خانوادهٔ شخصی متدینی در دهکدهٔ زیبای ده ملایان در ائیم مربوط فیض آباد ولایت بدخشان متولد گردید پدرش در سنهٔ ۱۳۴۱ او را در مکتب گذاشت هنوز از مکتب فارغ نشده بود کـه پدرش داعی اجل را لبیک گفته و به جوار رحمت ایزدی پیوست او در سال۱۳۴۸ ازمکتب دوآبهٔ در ائیم فارغ شده وهمراه کاکایش غرض ثبت نام درحربی شونځی کابل به مرکز فیض آباد رهسپار شده و شامل مکتب حربی شونځی گردید و بعد از سپری نمودن دورهٔ تحصیل در حـربی شونځـی در سال ۱۳۵۳ در پوهنځی مخابره در حربی پوهنتون به تحصیل خویش ادامه داد و در سال ۱۳۵۶ از حربی پوهنتون فارغ و منحیث آمر مخابرهٔ غند ۷۵ ریشخور ایفای وظیفه نمود و مدت دو سال را درین‌وظیفهٔ مقدس گزرانید که مزدوران خود فروخته و غلامان قلاده به گردن روس ها کـودتا کـردند و سرنـوشت ۱۶ ملیـون مسلمان هـم وطنش را به زنجیر گرفتند این برادر مبارز همچون شمع در محیط وظیفه اش پرتو افگنی میکـرد و با افشای دسایس ننگین خـود فـروخته ها و جـواسیس استعمار دست را بر سینهٔ باطل پرستان کوبید و لحظهٔ هم از روشنگری و فعالیت و تبلیغ علیـه سم پاشی های پیروان شیطانی یعنی کمونست های مزدور و اجیر ساکت نه نشست او خـمودجمود دست زیرا لاشه نشستن و با بی تفاوتی به تماشای صحنهٔ زجر دهنده و تکان دهنده‌که ره آورد ننگین ایادی استعمار بود پرداختـن را گنـاه عظیـم و جرم



نا بخشودنی میدانست فلهذا سراپای وجودش را وهستی اش را در راه مبارزه و در خدمت اسلام عزیز گذاشت و با تسلیم و انقیاد در برابر ایـن دعوت پروردگار «وقاتلوا ائمة الکفر» همه‌توان و استعـدادش را در جهت تخـریب و بر انداختـن بنـای اندیشه های کفر و شرک وخنثی نمودن تبلیغات زهـر آگین کمونست ها بکار انداخت و مشت های گره کرده و کوبنده اش را به این‌طریق با اعتراض های خشم آگیـن برد هان یا وه سرایـان کوبیـد کمونست های جنایت پیشه که مقاومت خـود را در برابر شهامت این جوان مبارز از خود سلب دیدند و دیگر چهره های کثیف شان در اثـر روشنگری وی افشا و نمایان شده بود و نمیتوانستند این بدسگالان فرومایه بیش ازین محیط افکار و اذهان و اندیشهٔ این جـوان مبارز را مسموم و آلوده بسازند چاره را برای رهای ازین در آن دیدند که این مانع را از سر راه خویش بردارنـد و این چراغ فروزان را خاموش سازند و محیط مکتب و عرفان را به تاریکی بکشانند و در تاریکی هر جنایتی را کـه دلشان خواست انجام دهند و مرتکب شوند قابت جلادان و فرومایه گان از خـدا بیخبر بسراغش رفتند و او را بازداشت کردند و از محل وظیفه اش بـه سلول های تاریـک وحشتناک زندان این کشتارگاه هزاران فرزند برومنـد و قهـرمـان راه آزادی و آزاده گی انگندند :

به تعذیب و شکنجـه اش دست یازیدند و تـوام با شکنجه و تعذیب تحت تحقیق و باز پرس قـرارش دادند و برایش دوسیه و پرونده جور نمودند و در جریان تحقیق با شکنجـه و آزار نتوانستند آن حرف ها و خواسته های مذموم شان را بر این جـوان مبارز و با اثبات بقبولانند و او را محکوم‌سازند او هم عذاب آلام ، و درد ها را تحمل کرد و پذیرفت ولی برای یـک لحظه و یک ثانیه حاضر نشد بـه سوالات و پرسش‌های کافران پاسخ مثبت و دلخواه بگوید و حتی آرمان شنیـدن یک آه را هم بر دل این پلیـدان باقی نگذاشت

دو ماه را به این شکل در زندان گذراند که نا گهان ترکی توسط حفیظ الله امین بقتل رسید و بندی ها را آزاد نمود که دران جمله این هم شامل بود وی را دوباره وظیفهٔ محوله اش را سپاریده غرض در هم کوبیدن مجاهدین اسلام به طرف بدخشان همرای فرقهٔ ریشخور اعزام داشت و به مجردیکه در کشم میرسد با تعداد زیادی از برادران معه اسلحه خود را به مجاهدین پیوست میدهد و منحیث یک برادر مبارز در صف برادران مجاهد شناخته میشد و مدت سه سال دیگر را منحیث آمر جبهه خانه ایفای وظیفه مینماید برادر جوان هنوز خبر نداشت که انسان های مسخ شده در فساد و غرق شده در خیانت و قارون پیشه در نفس ، جنایت کار و آدم کش در عمل در کمین او نشستند و شخص مذکور که نسبت مصروفیت که داشت در قریه «چپه» میرود و از آن جا به کوهی که در پشت «چپه» موقعیت داشت رفته تا از موضع آن ها دیدن کند که نا گهان مرمی آتشین توسط عناصرنا مطلوب این جنایت کاران تاریخ می آید و آرزو هایش را بسنگ یأس و نا امیدی مبدل ساخته و بتاریخ ۲۳ سرطان روز پنشنبه ساعت ۱۵ کم هفت بجه شام جمعه سال ۱۳۶۲ به پیشگاه کبریای رفته و دردو داغ را در قلوب مردمش میگذارد و فامیلش را در سوگ ماتمش می اندازد .

انا لله وانا الیه راجعون



شهید عبدالبصیر

شهید عبدالبصیر یکتن از رزمندگان پیشتاز و موفق در همه نبرد های ضد روسی بود که با عشق و علاقه تمام در برابر روسهای جنایتکار و وطن فروشان از خدابی خبر صف آرائی نمود. و بخشی از عمر عزیز خویش را در سنگر جهاد گذرانید ، و سر انجام بتاریخ چهارم اسد سال ۱۳۶۵ ش در یک زد و خورد ضد روسی جام‌شهادت نوشید . (انا لله و انا الیه راجعون)

شهید سید خواجه

شهید سید خواجه ولد سمندر خان در یک خانوادهٔ متدین و اسلام دوست در قریهٔ وازغر مربوط ولسوالی غور بند ولایت پروان چشم بجهان کشود .

موصوف در صنف دهم مصروف فراگیری درس وتعلیم بود که کودتای سیاه تره‌کی روی کار آمد ، با روی کار آمدن رژیم کمونستی عازم سنگر های مبارزه علیه کفر و الحاد گردید و تا آخرین رمق با روسها و مزدوران شان پیکار نمود سر انجام در یک بر خورد رویا روئی با قوائی متجاوز روسی بعمر (۲۰) سالگی بتاریخ ۱۰-۴-۱۳۶۴ بشهادت رسید .

(انا لله و انا الیه راجعون)





شهید حسام الدین

شهید حسام‌الدین ولد عبدالغفور در یک خانوادهٔ متدین در قریهٔ جواجه مربوط ولایت غور بدنیا آمد .

موصوف با داشتن عقیدهٔ راسخ و احساسات پاک اسلامی خود بر ضد حکومت ملحد و دست نشاندهٔ روسی به مبارزه و جهاد پرداخته و تا آخرین رمق حیاتش در جهت سرکوبی ملحدین پیکار نمود. بالاخره بتاریخ۸-۷-۱۳۶۵ در اثریک نبرد رو در رو با اشغالگران روسی و مزدوران شان جام شهادت را بسر کشید .

انا لله وانا الیه راجعون



شهید خان محمد

شهید قاری خان محمد فرزند علی بای در سال ۱۳۳۹ در یک خانواده متدین و علم دوست قریه شیرم سفلی ولسوالی سرپل ولایت جوزجان دیده بجهان کشود و در سن هفت سالگی مصروف فراگرفتن و حفظ قرآن شریف شد و بعد از بقدرت‌رسیدن ملحدین در کشور مثل سائر هموطنان سلاح بردوش گرفت و بجهاد مسلحانه آغاز نمود بالاخره در یک جنگ رویا روئی با روسها بعد از مقاومت زیاد در منطقه چهار باغ سرپل جام شهادت نوشید .

(انا لله وانا الیه راجعون)

شهید امین گل

برادر شهید امین‌گل ولد محمد اکبر در سال ۱۳٤۰ در قریه وزرغر مربوط ولایت پروان در یک خانوادهٔ دین دوست و خدا پرست بدنیا آمد .

موصوف شخص متقی و با خدای بود که به خاطر ادای رسالتش که حفظ و دفاع از دین بود جان شیرین خود را قربان کرد و در طول جهاد و مبارزه اش که علیه کفر و کمونیزم می رزمید شهامت و ایثار گریهائی از



خود بجا گذاشت سر انجام در یک نبرد رویا روئی با روسهای اشغالگرومزدوران فرومایه شان بتاریخ ۳۰-٤-۱۳٦۵ بدرجهٔ رفیهٔ شهادت نایل آمد .



شهید خدایداد

شهید خدایداد پهلوان ولد هیتل پهلوان در سال ۱۳٤۰ هـ ش در یک خانوادهٔ متدین و آزاده در قریهٔ مغل ولسوالی درزاب ولایت فاریاب متولد گردید . موصوف بابه قدرت رسیدن مزدوران روس (خلق و پرچم) و مداخلهٔ مستقیم روسیه آدمخوار به افغانستان ، دست به مبارزه و جهاد اسلامی زده و تا آخرین رمق زندگی علیه کفر و کمونیزم پیکار نمود ، بالاخره بعمر ۲۵ سالگی سال ۱۳٦۰ هـ ش بدرجهٔ شهادت نایل آمد .



شهید محمد حسین

شهید محمد حسین فرزند سلطان بای در سال ۱۳٤۵ در قریهٔ دهنده ولسوالی پشتونکوت‌ولایت فاریاب دیده بجهان کشود .

بمجرد بمیان آمدن رژیم ملحد و خون آشام مزدوران روسی برادر محمد حسین از شهامت و مردانگی کار گرفته تا آخرین رمق حیات در برابر خود فروخته گان وجیره خواران کرملین پیکار و جهاد مسلحانه نمود ، تا آنکه در اثر یک نبرد شدید با قوای متجاوز روسی و غلامان حلقه بگوش شان به تاریخ ۲۵-۷-۱۳٦۵ بدرجهٔ شهادت نایل آمد .

انا لله وانا الیه راجعون

روحش شاد و یادش گرامی باد.

شهید عبدالرسول

شهید عبدالرسول فرزند حیدر قل مشهور به‌رسول‌ماما در سال ۱۳۳۰ در یک خانوادهٔ فقیر و متدین در قریهٔ دهندره ولسوالی پشتونکوت ولایت فاریاب چشم بجهان گشود .

و در سال ۱۳۵۹ در صف برادران مجاهد خود پیوست و با صداقت و دلیری و شهامت بخاطر رضای حضرت



خداوند جل جلاله و به آرزوی پیروزی انقلاب اسلامی به جهاد فی سبیل الله ادامه داد و یکی از قهرمان ترین مجاهد درغند حضرت امام حسین(رض) بشمار می آمد در نتیجه در یک جنگ رویا - روئی با دشمن مزدور و قشون سرخ شوروی به تاریخ نهم جدی ۱۳۶۳ به شهادت رسید .

انا لله وانا الیه راجعون

روحش شاد و یادش گرامی باد

شهید عبدالله «رحمانی»

عبدالله فرزند مرحوم وکیل عبدالرحمن در سال ۱۳۳۸ ه ش در قریهٔ جواجه ده مرده مربوط ولسوالی تولک ولایت غورچشم به جهان کشود. موصوف با تجاوز قشون سرخ به افغانستان ، سلاح بر دوش گرفته با کمال صداقت واستواری در راه اعلای کلمت الله رزمید ، در مدت چند سال جهاد از خود شهامت و ایثار گری‌های زیادی بخرچ داد و ضربات کوبنده‌ای بر پیکر یغما گران و اشغالگران روسی وارد آورد . سر انجام به تاریخ ۲۲-۱۲-۱۳۵۹ در اثر یک بر خورد رویا روئی با ملحدین داخلی و عساکر اشغالگر روسی برادر عبدالله مورد



اصابت مرمی دشمن قرار گرفته بدرجهٔ عالی شهادت نایل آمد .

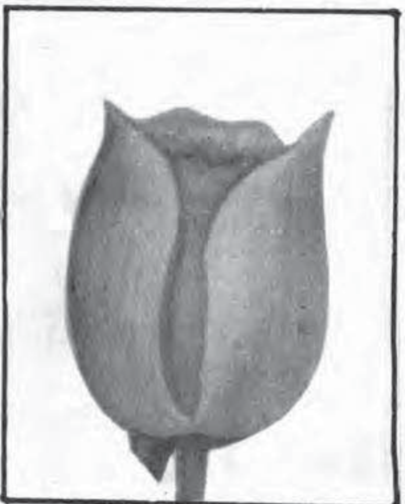
انا لله وانا الیه راجعون



برادر شهید محمد شریف

محمد شریف ولد محمد اقبال درسال ۱۳۲۳ در قریهٔ کانگوری‌ولسوالی شولگره دیده به جهان گشود موصوف در یک خانواده متدین متولد گردید .

از شروع جهاد اسلامی به جهاد مقدس با برادران خود یکجا مشغول جهاد مسلحانه بود در اکثر عملیات ها با برادران مجاهد بالای کفار وحشی سهم داشت بالاخره بتاریخ ۲۶-۴-۱۳۶۳ در اثر بمباران طیارات دشمن ملحد در منطقهٔ زاری با هفت تن از برادران مجاهد به شهادت رسید . روحش شاد و یادش گرامی باد .



شهید بادام گل

شهید بادام گل ولد علی محمد در قریهٔ وزرغر ولایت پروان در خانوادهٔ با ایمان و خدا پرست چشم بجهان کشود .

موصوف از آوان روی کار آمدن رژیم کمونستی ، بجهاد و مبارزه علیه ملحدین و خود فروختگان کرملین پرداخت و در عملیات های ضد روسی از خود شهامت و مردانگی نشان میداد بالاخره بتاریخ ۲۰-۲-۱۳۶۳ باثر انفجار ماین ضد پرسونل که از طرف روسها و مزدوران شان کارگذاشته شده بود به شهادت رسید .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید قاضی عبدالحبیب

از انجائیکه مقابله میان حق و باطل در طول تاریخ بشریت از زمان آدم علیه السلام الی روز قیامت ادامه داشته و همیشه در کشمکش میباشد تا اینکه بالاخره پیروزی و نصرت از پیروان حق و حقیقت و آنانیکه درین راه جانهای خویش را قربانی نموده اند خوهدا بود .

بناءً درین مقطع از تاریخ هم که ملت مسلمان و مظلوم ما به خاطردفاع

از حق و حقیقت و پشتیبانی از قانون الهی در روی زمین به مقابله با سفاکترین دشمنان بشریت یعنی روسهای جهانخوار قیام نموده و یکی بعد دیگری از نیرومند ترین جوانان و سپاهیان خویش را درین راه به پیشگاه باری تعالی تقدیم نموده اند چنانچه ما شاهد هزار-ها هزار جوانی هستیم که بخاطر رسیدن به اهداف والای خویش یعنی شهادت در راه خدا جانهای شیرین خود را از دست داده وراه آزادی نسل بشر را به خون های شان ثبت تاریخ نموده اند .

از همین جوانان دلیرو باشهامت، یکی هم برادر مجاهد و مبارز ما عبدالحبیب ولد حکمت خان مشهور به «قاضی کثیر» از ولسوالی اندراب ولایت بغلان میباشد که در سال ۱۳۴۱ در یک خانوادهٔ مسلمان چشم به جهان کشود .

پدرش وی را نظر به عشق و علاقه که با تعلیم و تربیه و فرهنگ اسلامی داشت در نزد یکی از امامان مسجد گذاشت .

تا اینکه در سن هشت سالگی شامل مکتب ابتدائیه فج اندراب گردیده و تعلیمات ابتدائی خویش را درین مکتب به پایان رسانید . ازاینکه برادر مجاهد ما در ذهنیت و ذکاوت و تیز هوشی امتیاز خاص را دارا بودبناءً از صنف ششم مکتب ابتدائیه فج اندراب به درجهٔ اعلی موفق گردیده و چانس شمول در مدرسهٔ دینی تخارستان کندز را دریافت نمود .

برادر مذکور گر چه از نگاه سن خیلی ها خورد بوده و توانائی بدوش کشیدن بارمسؤلیتهای سیاسی واجتماعی را نداشت. مع الوصف به صورت فعال در نهضت اسلامی افغانستان شرکت داشت به همین دلیل به محض به



قدرت رسیدن کمونستها در سال۱۳۵۷ با جمعی از برادران همرزم خود به برادران مجاهد و همسنگران خویش پیوست بلا فاصله بنا بر احساس عالی و عمیقی که به اسلام و جهاد داشت دوشادوش مجاهدین مصروف پیکارعلیه اشغالگران روسی شد .

وی میدانست که جهاد بدون فرهنگ جهادیست بی نتیجه و بی اساس که بالاخره ثمره آنرا بیگانگان خواهد چشید ازین لحاظه خواست تا درمیان مجاهدین فعالیت های فرهنگی صورت میگیرد همان بود که عزم خود را در عمل پیاده نموده و دو مرتبه به ایران سفر نمود و یک تعداد زیادی از کتب پیشوایان نهضت اسلامی را به همرای خود به پاکستان آورده و با تحمل مشکلات زیادی یک اندازهٔ آنرا به همرای خود در داخل جبهات کشور انتقال داد .

برادر بزرگوار ما بامجاهد نامدار وپرافتخار وطن، شهید ذبیح‌الله درسنگر های جهاد در کندز چهار دره امام صاحب و خان آباد و اندراب علیه دشمنان [illegible] وطن جنگید در ضمن بنا برخصلت عالی و اخلاق حمیده اش همواره مردم را به مقاومت و پایداری دعوت میکرد و ازمحبوبیت خاصی برخوردار بود .

همان بود که بیش از صد نفر مجاهد طی مدت کمی در کنار آن برادر قرار گرفت .

از یک طرف شخصیت اسلامی و مبارز قاضی واز جانب دیگر افزایش قابل ملاحظهٔ مجاهدین در زمان بسیار اندکی انگیزهٔ اصلی توطهٔ برای نوکران روسی بود .

به همین سبب به تاریخ ۲۵ سرطان سال ۱۳۶٤ در روز پنجشیه قاضی شهید با دوتن از برادران مجاهد هنگام طلوع آفتاب از خانه راهی قرارگاه بودند دشمنان اسلام و وطن و أجیران حلقه بگوش روسی به سر راه ایشان کمین گرفته و به مجرد نزدیک شدن ایشان به کمین صدازدند که سلاح خود را به زمین بگذارید اما برادر مبارز و دلیر ما از جملهٔ کسانی نبود که رسالت خود را ندانسته و سلاح را به زمین بگذارد بناء مردانه وار در برابر این خواست ملشیه‌های وطن فروش مقاومت کرده وتاساعت‌چهاربجهٔ عصر به مزدوران جرأت پیشروی را نداده تاانیکه یک تن از برادران مجاهد که بنام عبدالجمیل بوده قاضی را همراهی میکرد شهید شده و خودش

نیز از ناحیه پای مجروح گردید و توان حرکت را ازدست داد باآنهم تا آخرین لحظه که یکدانه مرمی هم با خود داشت به مقاومت پرداخت و سرانجام سلاح خود را به سنگ زد .

درین وقت اجیران روسی خود را به وی رسانیده و آن شخصیت مجاهد را شهید ساختند .

انا لله وانا الیه راجعون

روحش شاد و یادش گرامی باد .



شهید محمد اکرم

برادر شهید محمد اکرم مشهور به «چریک» فرزند حاجی محمد عالم در سال ۱۳۳۹ش در قریه لشت‌ده‌ولسوالی راغ تولد یافت ، بعد از فراغت دوره ابتدائی به کابل رفت تا شامل یکی از لیسه ها گردد . بعد از مشکلات زیاد شامل مکتب مرستون شد .

شهید محمد اکرم جوان آزاده و پر نشاطی بود ، فضای زندگی در مرستون را نتوانست تحمل کند و به قیودات آن تن دردهد، سپس به‌ولسوالی امام صاحب ولایت کندز رفت وشامل لیسه آن ولسوالی گردید، وبا رزمندگان مسلمان در ولایت کندز ارتباط برقرار کرد و درگرد همائی های مخفی‌اوشان سهم می گرفت ، و زمانیکه مزدوران بیگانه در ۷ ثور ۱۳۵۷ ش براریکه زمامداری تکیه زدند ، محمد اکرم شهید ، باوجود خرد سالی به تحصیلات خود ادامه داده نتوانسته به مرکز نهضت که خارج از مرز های کشور بود هجرت کرد و چندی در همانجا سپری کرد تا اینکه در آغاز سال ۱۳۵۸ بصوب بدخشان عزیمت کرد و در فتوحات برخی مناطق سهم فعال گرفت و سپس رونده ولسوالی راغ شد .

در دوران جهادش در راغ همه مردم از او خاطره های خوش و فراموش نا شدنی دارند بویژه او در دورانیکه فرماندهی یک گروپ را به عهده داشت قهرمانی های کم‌نظیری از خود به یادگار گذاشت .

سر انجام این مجاهد نستوه و این جوان والا تباریکه یک عمر در راه اعلای کلمة الله وبرا فراختن درفش حق، مبارزه و جهاد نمود ، طی یک توطئه خائنانه یک عده اوباش بی خبر از مبارزه اسلامی،در اواخر سال۱۳۶۳ جام شهادت نوشید و به رفیق اعلی پیوست .

شاد بادروح او، نفرین به‌عاملان سیاه روی دشمن .

(انا لله و انا الیه راجعون)

شهید مامور فضل احمد (شیرزی)

شهید فضل احمد شیرزی) ولد شیر محمد که در سال (۱۳۲٤) دریک خانواده نجیب و متدین در قریه بودله مرکز تخار دیده بجهان کشود در ایام کودکی تعلیمات دینی و مذهبی را در دامان والدین محترم شان فرا گرفت و بعد از سن هفت سالگی در مکتب ابتدائیه تخارشامل گردید بعد ازفراغت دورهٔ ابتدائیه‌در لیسه مرکز تخار بادامهٔ تحصیل پرداخت و دورهٔ لیسه را بوجه احسن و بدرجه اعلی با تمام رسانید بعداً بخدمت عسکری سوق داده شد و بعد از گذشتاندن یکسال



مدت عسکری قدم به کار دفتر وماموریت گذاشت که‌چندین سال ماموریت را در ولایت تخار مزارشریف و کندهار در بخش املاک انجام داد و بالاخره با بمیان آمدن رژیم فاسد کمونستی و مارکسیستی و ضد بشری روس با درک رسالت اسلامی خویش وظیفه را ترک گفته در پهلوی برادران اش بجهاد اسلامی آغاز نمود و بعد از مدتی، جهت انجام بعض امور به پشاور آمد و بعداز سپری نمودن مدتی دوباره به سنگر داغ جهاد با شور و شوق که داشت شتافت ، و همیشه در تلاش و سعی آن بود که بهبودی در وضع‌جهاد و مجاهدین بیاورد تا آخرین لحظات حیاتش با جدیت و قاطعیت کامل بدون

احساس خستگی و یأس، فعالیت اسلامی خویش را انجام میداد او مردی بود دانا ، صادق ، راستکار و دار ای عزم راسخ و ارادهٔ قوی که همه همرزمانش از او بنام نیک یاد میکنند و در طول مدت جهادش وظیفه سپرده شده الهی را بوجه نیک و با جبین کشاده بکمال افتخار ادا مینمود و درین مدت ازهیچ چیزی نمی هراسید و با هیچ زورگوئی و قدرت خواهی تابع نبود . بالاخره بتاریخ ۲۴ اسد سال ۱۳۶۵ که مصادف روز اول عید سعید اضحی بود طی یک بمبارد وحشیانهٔ که قرار گاه فرعی جبهه مذکور از طرف روسهای وحشی صورت گرفت این برادر مظلوم با چهار تن دیگر از مجاهدین بنام های شهید موسی خیل ، شهید سلطان ، شهید محمد نبی، و شهید قورغن جام شهادت را بسر کشیدند و بسوی دیار ابدی شتافتند .

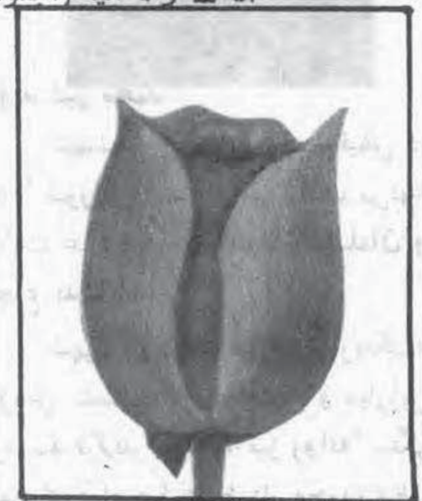
روحشان شاد یاد شان گرامی و راهشان مستدام. اناللهوانا الیه راجعون



شهید صوفی نادر

صوفی نادر شهید ، فرزند مجنون مسکونه قریه افغانکوت ولایت فاریاب در یک فامیل متدینی بتاریخ ۱۳۳۴ بدنیا آمد بعد از هجوم روسها به افغانستان به صف مجاهدین قرار گرفت مجاهد دلیر و با شهامتی بود او اشغالگرانرا مورد حمله قرار میداد تا اینکه در یک برخورد با قوای ملحدین روسی در منطقه قریه جمشیدی به سن سی سالگی بتاریخ ۱۲-۸-۱۳۶۴ مورد اصابت مرمی قرار گرفت و به شهادت رسید .

انا لله وانا الیه راجعون



شهید غلام محمد

مرحوم غلام محمد فرزند الحاج عبدالغفور بتاریخ ۱۳۳۳ در یک خانوادهٔ متدین و خدا پرست در قریه شهیدان ولسوالی شهرک ولایت غورات پا به عرصهٔ هستی گذاشت در سن ده سالگی در مدرسه همان روستا جهت فراگرفتن علوم دینی شامل و تحصیلات خصوصی را بپایان رسانید. و بتاریخ ۱۳۵۵ از طرف حکومت آن وقت سوق عسکری شد وبابمیان آمدن کودتای فاجعه آور ننگین ۷ ثور بعد از ۱۷ برج دورهٔ عسکری بدون کدام حراس وقید بسوی سنگر جهاد شتافت بعد از آمدنش در قریهٔ مذکور مردم آن سرزمین رابسیج ساخته بر علیه الحاد و کمونست مجاهدین سلحشور و باثبات آنجا را تحریک و مؤفقانه با جهاد مقدس در فتح و گرفتن دو ولسوالی شهرک و پسابند با سرگروپی از قوم سهم ارزندهٔ داشت تا اینکه به سن ۲۷ سالگی در سال ۱۳۶۰ از طرف نوکران رو سیاه روس پلید بی رحمانه بدرجهٔ رفیع شهادت نایل شد .

روحش شاد و یادش گرامی باد .
(انا لله و انا الیه راجعون)

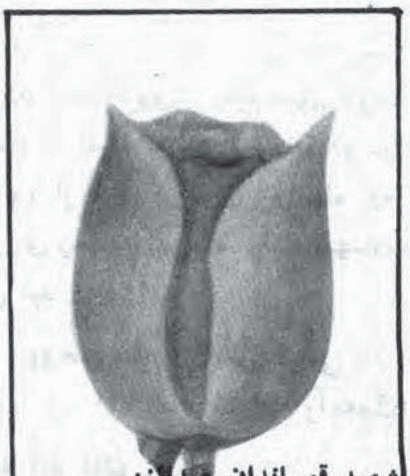
شهید آته خان

شهید آته خان ولد صوفی نظر - در قریهٔ صیاد ولسوالی خلم مربوط ولایت سمنگان در یک خانوادهٔ دین دوست و باخدا چشم بجهان کشود .

موصوف بعد از تجاوز بی شرمانهٔ ارتش سرخ خونخوار روسیه به افغانستان، سلاح بردوش گرفته در جهت حراست از اسلام ، ناموس و خاک خود علیه اشغالگران ایستادگی نمود وچندین مرتبه همراه با مجاهدین منطقه بالای مراکز قوای روسی حملهٔ دلیرانه نموده ضربات کوبنده ودندان شکن را برپیکر



ملحدین وارد آواد ، سر انجام در یک برخورد رویا روئی با دشمن متجاوز (روسی های خونخوار) وغلامان ناموس فروخته شان (خلقی هاو پرچمی هائی بی وجدان) جام شهادت نوشید .



شهید قوماندان عبدالغنی

شهید عبدالغنی فرزند حاجی صالح مسکونهٔ قریه صوفک چغچران مرکز ولایت غور در سال ۱۳۳۵ - در یک خانوادهٔ متدین و خدا پرست چشم به جهان هستی کشود و از بد و بمیان آمدن کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ جهاد مسلحانه و پیروز مندانه را علیه کفر و کمونیزم آغاز و فرماندهی جبههٔ صوفک چغچران مرکز غور را به عهده داشت و در طی مرور انقلاب اسلامی شهید مذکور ضربات کوبنده و مرگبار را بر پیکر پوسیدهٔ دشمن سفاک و نوکران حلقه بگوش آن وارد ساخته و همیشه بدشمن زبون وطاغوتیان عصر، «روس متجاوز» تلفات جانی و خسارات مالی هنگفتی را وارد می‌نمود. تا اینکه از بهار عمرش مدت (۲۷) سال سپری شده بود در برج جدی سال ۱۳۶۲ در یک نبرد رویا روی علیه دشمن سفاک و ظالم واقع قریه صوفک معه پنج تن از یاران وفا کیش و همسنگران قهرمان و ایثار گرش جام پر افتخار شهادت را بسر کشیده و به لقاء الله پیوست.

شاد و گرامی باد روان پاک این شهید و همه شهیدان بخون خفتهٔ راه خدا (ج).



شهید شیر محمد

شهید شیر محمد ولد فیض در قریهٔ شوراب ولسوالی تولک مربوط ولایت غور در یکخانوادهٔ مسلمان و شجاع بدینا آمد.

شهید موصوف علاوه ازینکه خودش خدمت گار مجاهدین و مبارزین بود سه فرزند خود را نیز روانهٔ سنگر جهاد نمودکه عبارت از یار محمد، فیض محمد و دوست محمد میباشدکه از جمله یار محمد فرزند دلیرش در مقابله با اشغالگران جام شهادت را نوشید و خود شیرمحمد پدر با احساس وغیورش در اثر بمباران طیارات بمب افگن روسی با چند تن دیگر از اعضائی فامیلش جام شهادت نوشیدند.

(انا لله و انا الیه راجعون)

شهید دولت محمد



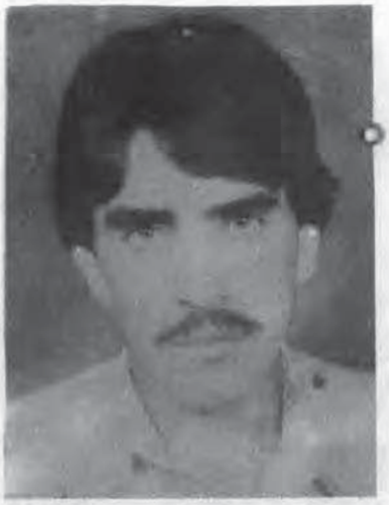
برادر شهید دولت محمد فرزند صوفی سید احمد ازجمله همان دلاوران پولادین اراده ای است که با بقدرت رسیدن خلقی های دشمن خلق سلاح بر دوش گرفت و از اسلام عزیز به دفاع پرداخت.

دولت محمد در سال ۱۳۳۷ش در قریه دشتک جرم بدخشان تولد یافته بود، و در سال ۱۳۵۷ خورشیدی از صنف دوازدهم لیسه غیاثی جرم فارغ التحصیل شده بود، و بعد از فراغت همراه با برادران مجاهدش که در بهار ۱۳۵۸ خورشیدی بقصد پاکسازی جرم از وجود کثیف از خدا بی خبران کمونیست آماده فدا کاری شده بودند، پیوست.

شهید دولت محمد در فتح ولسوالی جرم و علاقه داری بهارک نقش مهمی را ایفا کرد و سرانجام بعد از تلاشهای خستگی ناپذیر در راه جهاد در زمستان ۱۳۵۸ ش همراه با سائر مجاهدین در محاصره فیض آباد مرکز ولایت بدخشان شرکت جست و در یک نبرد رویا روئی در کوه جلغر که بالای شهر فیض آباد قرار دارد هدف مرمی دشمن قرار گرفت و به درجه رفیع شهادت نایل آمد.

شاد باد روان او و مستدام باد راهش.

(انا لله و انا الیه راجعون)







شهید گلاب جان

گلاب جان د نادر خان زوی دپکتیا ولایت د خاجی میدان ولسوالی د باک علاقه داری د کوتکیو د ځل کلی په یوه دینداره کورنی کښی په ۱۳٤۱ ه ش کال زیږیدلی دی. د کوچنی والی څخه دښو اخلاقو لرونکی ؤ. د تره‌کی منحوس رژیم د اول وخت څخه ئی په وسله وال جهاد شروع وکړه، په پوره صداقت او اخلاص ئی د جهاد مقدسه وظیفه اجراء کاوه. نوموړی شهید دښو اخلاقو لرونکی او دټولو مجاهدینو خدمت گار ؤ. د خپل خدمت په اساس د ټولو مجاهدو محبوب ؤ. په تاریخ - ٤ - ۷ - ۱۳٦٥ نوموړی گلاب جان د ورځی په - ۱۰ - بجو د بمباری په وسیله‌په شهادت ورسیده.

انا لله و انا الیه راجعون

شهید الف خان

شهید الف خان د گلبت خان زوی د پکتیا ولایت دزړه کوټ ولسوالی د ثری په کلی کښی په یوه دینداره کورنی کښی زیږدلی دی.

شهید الف خان د تره‌کی منحوس رژیم د راتلو وروسته ئی په اول وخت کښی دوسله وال په جهاد شروع وکړه. په پوره اخلاص او صداقت سره د ژوند تر آخر وخته پوری د جهاد وظیفه اجراء کړه. نوموړی شهید د خپل‌ورور امیر خان چه د ځکمینو د قرار گاه آمریت وظیفه لری مدام الوقت کی د عملی جهاد په سنگرونو کښی ورسره پوره خپل اخلاص څرگندکو. شهید الف خان د ښه اخلاقو لرونکی‌ؤ. د خپلو نیکو اخلاقوله کبله د ټولو مجاهدینو محبوب ؤ. په تاریخ - ۱٦ - ٦ - ۱۳٦۳ ه ش کال د پکتیا ولایت مرکز څخه قوه د میرزا کی منطقی ته راغله نوموړی شهید الف خان د نوموړی قوی سره په پوره اخلاص‌و جنگیده. او زیات شمیر روسان ئی جهنم کند و ته ولیږل. وروسته د شهادت لوړ مقام ته ورسیده.

انا لله و انا الیه راجعون

شیهد میر قاسم

شهید میر قاسم فرزند شرف‌الدین در قریهٔ شوراب ولسوالی فارسی ولایت باد غیس چشم بدنیا کشود. موصوف یکجوان مبارز وسلحشور بوده از آغاز قیام و مبارزه برضد روس و مزدوران حلقه بگوش شان در جهاد مسلحانه اشتراک داشته تاآخرین رمق زندگی اش مصروف پیکار بود.

برادر میرقاسم در عملیات متعددی که از طرف مجاهدین بالای قوای دشمن صورت گرفته بود سهم فعالانه داشته از خود فداکاری و شهامت‌نشان میداد تا آنکه بتاریخ ۱۵ - ٥ - ۱۳٦٥ جام شهادت رانوشید.

انا لله و انا الیه راجعون

شهید غلام محمد

غلام محمد فرزند عبدالغفورخان در سال ۱۳۳۲ ه ش در قریه شهیدان ولسوالی شهرک مربوط ولایت غور در یک خانودهٔ مسلمان و مومن پا بعرصهٔ هستی گذاشت. در سال ۱۳۳۹ ش شامل مدرسهٔ شهیدان گردیده تا سال ۱۳٤٦ ه ش به تحصیلات خود ادامه داد.

برادر غلام محمد شهید بعد از روی کار آمدن رژیم منفور مزدوران







روسی ، منحیث یک فرد مسلمان و مومن با احساس آرام نشستن را بخود عار دانسته ، علیه اجیران و خود فروختگان کریملین ، مردم و اقوام منطقه را بجهاد دعوت و منسجم نمود. و با یک یورش عظیم و ضربات امان نا پذیر یکجا با همرزمانش ولسوالی شهرک را از زیر سیطرهٔ کمونستها آزاد نمود . به تعقیب آن با یک گروپ پنجاه نفری که خود سمت سر گروپی را بعهده داشت برای تسخیر ولسوالی پسا بند حرکت نمود که در نتیجه بعد از یک هفته بر خورد هائی متوالی ولسوالی مذکور را نیز فتح کرد. بهمین قسم برادر شهید در چندین عملیات دیگر از خود فدا کاریهای زیادی نشان تا بالاخره تاریخ ۲۸-۱۱-۱۳۵۹ در یک بر خورد شدید با روسهای اشغالگر و مزدوران شان ، جام شهادت را بسر کشید .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید ملا محمد اسمعیل

شهید ملا محمد اسمیل فرزند محمد اسحق در قریهٔ پده مرکز ولایت بادغیس تولد گردید . موصوف بعد از سپری نمودن دورهٔ طفولیت به فراگیری علوم دینی شغل ورزید . شهید ملا محمد اسمعیل علاوه از درس دینی و مذهبی درس فداکاری و جان بازی را در راه تقویهٔ دین و شریعت نیز آموخته بود . بهمین اساس بعد از تجاوز روس اشغالگر به افغانستان کمر همت بسته در راه نجات و نصرت دین خداوندی بمبارزه و پیکار مسلحانه علیه دشمنان اسلام پرداخت و تا آخرین لحظه حیات براه خود ادامه داد تا آنکه بتاریخ ۸ - ۸ - ۱۳۶۵ در اثر حملهٔ دشمن مورد اصابت فیرهاوان قرار گرفته با پنج تن دیگر همراهان مبارزش به شهادت رسیدند .

انا لله و انا الیه راجعون

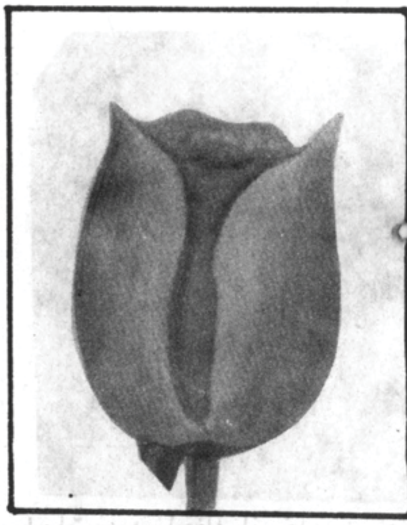
محمد صدیق شهید

محمد صدیق فرزند عبدالرحمن باشندهٔ ولسوالی چغچران ولایت غور ، مجاهد دلیر و با شهامتی بود که بعد از تجاوز روسها به کشور عزیز افغانستان آرام ننشسته دست به قیام و مبارزهٔ مسلحانه علیه دشمنان دین زد ، در مدت جهاد خود چندین عملیات را همراه با دیگر برادران مجاهدش علیه روسها و مزدوران شان انجام داد بالاخره در ماه دلو ۱۳۶۳ در یک نبرد خونین ورویا روئی با دشمن همراه باسه تن از برادرانش هر یک خیال گل ، ملا میرزا و ملا نجم الله به درجهٔ عالی شهادت نایل آمدند .

انا لله و انا الیه راجعون

شهید غلام نبی

شهید غلام نبی ولد مولوی عبدالرؤف بیست سال قبل در یکخانوادهٔ اسلام دوست در قریهٔ شکران مربوط ولسوالی تیوره ولایت غور چشم بجهان کشود . بمجرد بمیان آمدن رژیم الحادی در افغانستان بصفت یک مسلمان متعهد سلاح بردوش گرفته ، مردانه وار بخاطر برچیدن بساط الحاد و مادیت میرزمید ، در معرکه های بسیار شرکت نمود . تا اینکه در سال ۱۳۶۳ بعد از دریافت سلاح از مرکز عازم سنگرهای گرم و داغ بود که در مسیر راه به اثر بمبارد



ـمان روس اشغالگر جام شهادت نوشید . انا لله و انا الیه راجعون

عبدالغنی شهید

مرحوم عبدالغنی ولد حاجی صالح باشندهٔ صوفک چغچران غور ، مجاهد نستوه و رزم آوری بود که در سنگر های گرم و داغ مبارزه و جهاد مسلحانه علیه روس های سفاک ومتجاوز



با کمال شهامت و پایمردی رزمیده و از خود حماسه های فراموش ناشدنی بیاد گار گزاشته است . موصوف بتاریخ ۲٤ جدی سال ۱۳٦۲ طی یک نبرد خونین ورو یاروئی بادشمن به شهادت رسیده و نام نیک و فراموش نا شدنی وی درج صفحات زرین وپر افتخار انقلاب اسلامی کشور عزیزمان بوده و خواهد بود .



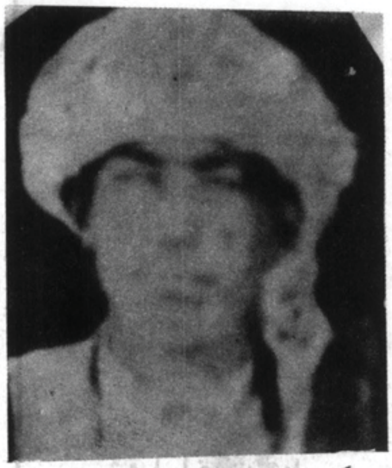
شهید معاذ الله

شهید معاذ الله ولد محمد حسن مسکونه صوفک چغچران غور از آن رزم آوروان بود که تا پای جان، تاآخرین رمق حیاتش سنگر دار انقلاب شکوهمند اسلامی مان بود. اوهنگامیکه چهلمین بهار زندگانی اش را پشت سرمی گذاشت، به جهاد مسلحانه آغاز کرد تا اینکه بتاریخ ۲٤ جدی ۱۳٦۰ در یک نبرد رویا رویی با قوای دشمن متجاوز بمقام شهادت نایل آمد . روحش شاد و راهش پر راهر و باد .

انا لله و انا الیه راجعون

شهید عبدالصمد

عبدالصمد فرزند ارباب علی محمد در سال ۱۳۳۰ه ش در دهکدهٔ گردنهٔ کبود چغچران ولایت غور در یک خانوادهٔ متدین تولد یافت و در آغوش پر عطوفت فامیلش پرورش یافت . او با حسن اخلاق و سلوک پسندیده ، زبان زد عام و خاص بود . با بمیان آمدن حکومت مزدور کمر همت بر بسته عازم سنگرهای افتخار آفرین جهاد مقدس شد ، در عملیات متعدد همدوش با برادران خود با کفار و



اشغالگران روسی مقابله میکرد وضربات کوبندهٔ بر پیکر دشمن غاصب و ملحد وارد می نمود . فرجام در یک مقابلهٔ رویا روئی بتاریخ ۱-۵-۱۳٦۵ بسن ۳۵ سالگی جام شهادت را بسر کشیده به لقاء الله پیوست .

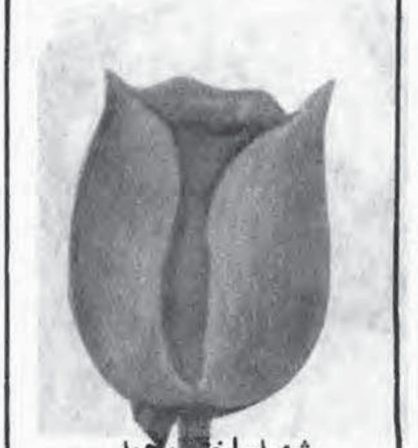
انا لله وانا الیه راجعون

شهید فضل احمد



فضل احمد ولد آقا محمد ساکن صوفک چغچران ولایت غور یکی از رزمندگان دلیر و جان برکفی بود که در سنگر های داغ و افتخار آفرین انقلاب اسلامی افغانستان داد شهامت و قهرمانی داد .

بالاخره در ۲۸ حمل ۱۳٦٤ از طرف روسهای اشغالگر بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت نایل آمد .



شهید اختر محمد

شهید اختر محمد ولد سید عطا ۲۲ سال قبل در ولسوالی تیوره ولایت غور در یکی از خانوادهای متدین قریهٔ شکران چشم بجهان گشود . موصوف بعد از بقدرت رسیدن کمونست ها در افغانستان سلاح بدوش گرفته بصف جهاد پیوست در عملیات های ضد کمونستی فعالانه اشتراک میکرد - سر انجام دریکی از نبرد های رویاروئی با دشمن متجاوز روسی جام شهادت رانوشیده بجوار رحمت حق پیوست .

انا لله و انا الیه راجعون

شهید سید غلام



سید غلام فرزند آقا سید محمد در سال ۱۳۳۲ هـ ش در قریهٔ تذالی سعادات ولسوالی ساغر مربوط ولایت غور در یک خانوادهٔ اسلام دوست و روحانی بدنیا آمد. چون پدر وی شخص روحانی و علم دوست بود آرزو داشت فرزند دلبندوی از فیض علم و دانش بهره ببرد ، همان بود که بسن هفت سالگی او را شامل مدرسه غیر رسمی گردانید. وی در اطراف و اکناف ولایت غور نزد علمای جید و بیدار منطقه تا اواخر سال ۱۳۵۶ مشغول درس وتعلیم بود و بعد از بمیان آمدن رژیم مزدور تره کی به جهاد مسلحانه پرداخت وبا تبلیغات اسلامی تعداد زیاد برادران را علیه حکومت دست نشانده بسیج نمود . و خود بحیث قوماندان جبهه در صحنه های جهاد ولسوالی تولک ، تیوره ، ساغر و مرکز ولایت غور شهامت وجوانمردی های زیادی نشان داد . بالاخره' نسبت اکمال جبهه و مجاهدین خویش عازم مرکز جمعیت گردید و بعد از بدست آوردن سلاح و مهمات به یک عالم شوق وعلاقهٔ جهاد بطرف سنگر های گرم و داغ جهاد حرکت نمود . تا اینکه در ولسوالی شاه ولی کوت ولایت قندهار مورد حمله طیارات بم افگن روسی که منطقه را بمباران میکردند قرار گرفته و بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت نایل گردید .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید شراف الدین



شهید شراف الدین ولد محمد شریف در سال ۱۳۴۰ در خانوادهٔ متدین در گردنه کبود چغچران مربوط ولایت غور بدنیا آمد ، او با اخلاق وسجیهٔ نیکویش محبوب قلوب مردم بود ، همیشه خدمت گذار جهاد و مجاهدین راه الله بوده لحظهٔ از خدمت جند الله غفلت نمی ورزید . تا اینکه بتاریخ ۱-۵-۱۳۶۵ در اثر بمباردمان وحشیانه و بیرحمانهٔ تجاوز گران وحشی روسی با هفت تن دیگر از اعضای فامیلش جام شهادت نوشید و به اعلی علیین پیوست .

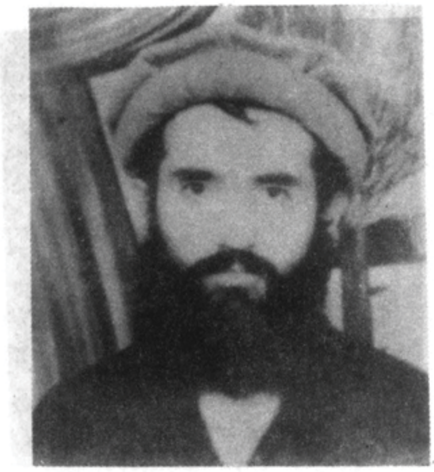
انا لله وانا الیه راجعون

روح او و تمام همراهان شهیدش شاد و راهشان مستدام باد .

شهید معلم عبدالعظیم

برادر شهید معلم عبدالعظیم فرزند عبدالحمید در سال ۱۳۳۴ در قریه دهنه که درکنار دریای خروشان درهٔ خاوش موقعیت دارد دیده بهجهان گشود . فامیلی که این شهید ارجمند را در آغوش داشت فامیل فقیر و بی بضاعت اما متدین و با وقار بود از این جابود که به تعلیم و تربیهٔ اولاد خود توجه نموده او را از هفت سالگی روانهٔ مکتب دهاتی قریهٔ خود ساختند. برادر عبدالعظیم بعد از ختم دورهٔ دهاتی شامل مکتب متوسطه بازار گردید ودوران ابتدایه و متوسطه را در مکتب بازار خوست و فرنگ بپایان رسانیدو متصل با فراغت خود جهت

ادامهٔ تحصیلات به لیسهٔ مرکزخوست و فرنگ رفت و بعد از ختم دوران لیسه بصفت معلم استخدام گردید وی بعد از دو سال معلمی در مکتب بازار خوست و فرنگ به خدمت عسکری و در جریان عسکری بود که کودتای مزدوران روس در کابل براه افتید او بعد از ختم عسکری بلا فاصله در



پهلوی مجاهدین سلاح بدوش گرفته در سنگر داغ نبرد با دشمنان خدا(ج) قرار گرفت . برادر عبدالعظیم چه در دوران تعلیم در مکتب و چه در دوران معلمی احساس عالی اسلامی داشت و با مزدوران استعمار به خصوص با گروهک نامسلمان «ستم‌ملی»

در پرخاش و مبارزه میبود ، او در برابر مظالم و طواغیت سکوت نمیکرد و با شور انقلابی برخورد مینمود همان بود که با چنین روحیهٔ پرخاشگری و رزمندگی به سنگر گرم جهاد شتافت و گفگتو را با کمونیزم از ملیه تفنگ آغاز کرد - وی در طول جهاد مسلحانه اش که به هفت سال میر سید از هیچ نوع تلاش و فدا کاری دریغ نکرد چندین بار به جبهات همجوار خوست و فرنگ چون پنجشیر . اندراب، اشکمش و نهرین سفر نمود و در سال ۱۳۶۳ ، یکبارهم به مرکز جمعیت آمد ودوباره به سنگر باز گشت . سر انجام بعد از هفت سال تکالیف و رنج بی حساب در راه خدا درنیمه رمضان المبارک سال جاری (۱۳۶۵) بدرجه رفیع شهادت نایل آمد . (انا لله و انا الیه راجعون) روحش شاد ، یادش گرامی وراهش‌مستمر



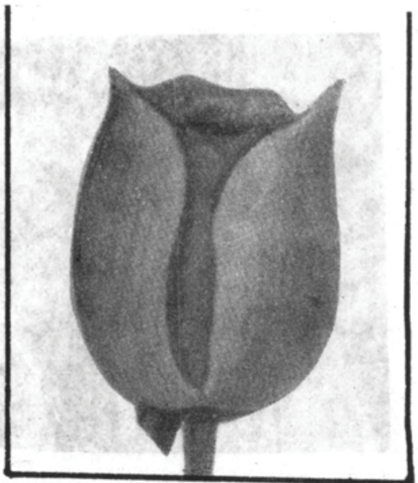
شهید عبدالواحد

شهید عبدالواحد فرزند برومند میر احمد در سال ۱۳۳۲ه ش در یک خانوادهٔ دین دار و متقی در قریهٔ‌گردنهٔ کبود چغچران ولایت غور تولد یافت. هنگامیکه نظام نا مطلوب کمونستی در حریم مقدس اسلامی این مهد شیر مردان و کفر ستیز بمیان آمد ، این راد مرد دلیر از کوه پایه های غرور آفرین غور قیام و در معارک داغ و خونین جهاد مقدس ضربات کاری و فیصله کن بر بی خدایان وارد میکرد و همواره حماسه می آفرید . فرجام بتاریخ ۱-۵-۱۳۶۵ در یک بمباردمان ناگهانی دشمن ملحد ، جام شهادت را بسر کشید و برفیق اعلی پیوست .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید عبدالبصیر

شهید عبدالبصیر ولد سید عطا مربوط ولسوالی تیوره ولایت غوربیست سال قبل در یک خانوادهٔ متدین در قریه شکران چشم به جهان گشود . در آغوش گرم پدر مادر دوران طفولیت خود را سپری نمود ، موصوف بعد از بقدرت رسیدن رژیم مزدور روسی



در افغانستان منحیث یک پاسدار وسرباز اسلام تفنگ بدوش گرفته در بسیاری از معرکه های جهاد شرکت نمود تا اینکه در ماه مبارک رمضان ۱۳٦٤ در حالیکه بخاطر دفاع از حریم مقدس اسلام از غور به هلمند همراه با جبهه جهاد رفته بود در ولسوالی موسی قلعه در یک نبرد خونین جام شهادت نوشید .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید عبدالحکیم

عبدالحکیم ولد ملا عبدالکریم در سال ۱۳٤۰ درسرک ۲ فابریکه قند ولایت بغلان متولد گردیده و تا سال ۱۳۵۸ به تحصیل علوم دینی مشغول بود . در سال ۱۳۵۸ به جهان گشود وی درس هفت سالگی روانهٔ مکتب گردید و تاصنف شش

مکتب ابتدایهٔ میانشهر به تعیلم خود ادامه داد . بعد از آنکه روس ها در جدی ۱۳۵۷ به افغانستان تجاوز مسلحانه نمودند این برادر با احساس پاک اسلامی خود بهصف جهاد پیوست و سلاح به شانه‌کشیدوی از مجاهدین قطعه متحرک قرار گاه میانشهر بود و در طول کار جهاد خویش از هیچ نوع



زحمت و فدا کاری دریغ نکرد . سر - انجام در حمل سال جاری(۱۳۶۵) حین عزیمت به طرف سنگر جهاد در یک کمین نا جوانمردانهٔ دشمن سفاک شبا نگاه دردشت لوگر جام شهادت رانوشید.

انا لله و انا الیه راجعون

شهید ناز کمیر

ناز کمیر فرزند ابراهیم بیگ در سال ۱۳۴۳ هـ ش در یکخانوادهٔ مسلمان و متدین در قریهٔ زیر شیخ کلفگان ولایت تخار چشم بجهان گشود . موصوف بسن هشت سالگی در مدرسه به تعلیمات دینی مشغول شد ، بعد از فراگیری معلومات دینی در سال ۱۳۶۰ به جهاد مسلحانه علیه متجاوزین و اشغالگران روس شتافت . شهید ناز کمیر در چندین عملیات همراه با - برادران همسنگرش علیه روسها وغلامان شان اشتراک ورزید و در یک برخورد شدید میان دشمن توسط ضربهٔ کلاشینکوف در هر دو پایش جراحت برداشت با آنهم بعد از تداوی سلاح خود را بزمین نگذاشته بجهاد خود ادامه داد بالاخره حین یک عملیات بتاریخ ۲۰ دلو ۱۳۶۳ هـ ش بالای



پوسته های علاقه داری کلفگان جام شهادت نوشید .

انا لله و انا الیه راجعون

شهید معلم دوست محمد

شهید معلم دوست محمد فرزند مولوی صاحب سعدالله خان این ستارهٔ درخشان انقلاب اسلامی، این قوماندان دلیرو با تدبیر سنگر جهاد و خادم بی آلایش مسلمانان در سال ۱۳۲۹ هـ ش در دهکدهٔ قجیر قریهٔ پیره خیل قوم وزیری مربوط ولسوالی خوگیانی ولایت ننگرهار در یکخانوادهٔ متدین چشم بجهان گشود . تعلیمات ابتدائی خود را در جونخی ابتدائی وزیری و تعلیمات ثانوی خویش را در لیسه ملکیارهوتک وتعلیمات عالی خوش را در دارالمعلمین کابل بپایان رساند - موصوف درپهلوی تعلیمات متذکره تعلیمات دینی را نیز آموخته بود. بعد از ختم دورهٔ تحصیل تقریباً مدت هفت سال بصفت معلم انجام وظیفه نمود . شهید دوست محمد به اساس داشتن اخلاق کاملا حسنه در بین مردم قابل اعتماد و احترام بود . باپمیان آمدن رژیم کمونستی برادر دوست محمد دست بیک سلسله فعالیت



های ضد ملحدین زده بقیام و مبارزهٔ اسلامی آغاز نمود - بهمین اساس بود که در ماه سرطان ۱۳۵۷ وظیفهٔ خویش را ترک گفته همراه با فامیل خویش ، هجرت نمود و بعد از جابجا نمودن فامیل اش در پاکستان ، واپس برای اجرای وظیفهٔ مقدس جهاد به ولسوالی خوگیانی رفت و در مدت بسیارکوتاه تعداد زیادی مردم مسلمان را در ولسوالی مذکور برضد حکومت ملحد و کمونستی تشویق نمود و در وقت بسیار کوتاه یک سنگر خیلی قوی انقلابی را اساس گذاشت . سپس برای انجام یکسلسه و ظایف مربوط به جهاد به پاکستان آمده خدمت مجاهدین و مهاجرین را ادا نمود - بار دیگر در سال ۱۳۶۴ بصفت سر پرست جبههٔ حسان بن ثابت برای اجرای وظایف

مقدس جهاد بولسوالی خوگیانی رفت و به بسیار حوصله و استقامت بجهاد خویش ادامه داد . سر انجام بتاریخ دوم ماه میزان ۱۳٦۵، زمانیکه میخواست بطرف سنگر برود ، در امتداد راه ولسوالی شینوار در منطقهٔ «گرو کو» به یک گروپ کمین روس ها و ملیشهٔ رژیم کمونستی روبرو گردیده بعد از مقاومت یک ساعته جام شهادت را بسر کشیده بجوار رحمت حق پیوست. انا لله و انا الیه راجعون .



شهید محمد عمر

برادر شهید محمد عمر ولد محمد رستم در سال جاری (۱۳٦۵) در قریه میانشهر ولسوالی خوست و فرنگ در یک فامیل متدین دیده به صفوف مجاهدین راه حق پیوست و به جهاد مسلحانه اقدام نمود و بالاخره در سال ۱۳٦٤ در یک نبرد خونین ورویاروئی با دشمن سفاک و خون آشام ، جام شهادت برسر کشید و به جوار رحمت ایزدی پیوست .

شهید عبدالرزاق

عبدالرزاق فرزند محمد نادرمرحوم در سال ۱۳۳۸ ه ش در قریهٔ سوجانی مربوط ولسوالی چار درهٔ ولایت کندز دریک فامیل با دیانت و اسلام دوست بدنیا آمد . موصوف تعلیمات خود را الی صنف نهم در لیسهٔ چهار درهٔ کندز رسانیده بود که رژیم مزدور و دست نشاندهٔ روسی درافغانستان روی کارآمد. بعد از روی کار آمدن رژیم کمونستی برادر عبدالرزاق بخاطر سرکوب نمودن ملحدین به صف جهاد با برادران مجاهد پیوست . شهید عبدالرزاق در مدت جهاد خود فدا کاریها و شهامت



بی دریغی ازخود نشان داده سرسختانه علیه کمونستها میرزمید ، سر انجام در یک زد و خورد رویا روئی علیه دشمن‌سفاک‌وخونخوارقشون‌سرخ درسال جاری (۱۳٦۵) جام شهادت را نوشید. انا لله وانا الیه راجعون

شهید فضل احمد خان

فضل احمد خان در یک خانوادهٔ متدین و دین پرور در ولسوالی چهار درهٔ کندز در قریهٔ مغاک سیه در سال ۱۳۳۵ ه ش بدنیا آمد . دورهٔ طفولیت خود را در آغوش گرم والدین سپری نموده به سن هفت سالگی شامل مدرسهٔ علوم دینی گردید . بعد از فراگیری تعلیمات خصوصی در مکتب ابتدائیهٔ ولسوالی چهار درهٔ شامل و تا صنف شش در مکتب مذکورتعلیمات خود را بدرجهٔ عالی بپایان رساند. نسبت علاقه ای که بفرا گیری تعلیمات بیشتر داشت در لیسهٔ شیر خان کندز شامل گردیده و شهادت نامهٔ فراغت را بدرجهٔ عالی بدست آورد .

درین مرحلهٔ حیاتش بود که حکومت کمونستی روی کارآمد . شهید موصوف بعد از روی کار آمدن رژیم اتحادی به جهاد و مبارزهٔ علنی اقدام



نموده مردم منطقه را به جهاد مقدس که فریضهٔ همه مسلمانان دنیا میباشد تشویق نموده و یکعده را با خود به سنگر حق راه نمائی نمود و خود بحیث قوماندان برادران همسنگرش داخل پیکار گردید در طول هشت سال جهاد وظیفهٔ قوماندانی بدوش برادر قهرمان بوده از رویهٔ خوب و اخلاق نیکش همه همسنگران وی خاطرهٔ نیک دارند. برادر فضل احمد خان دوبار به سالهای ۱۳۵۹ و ۱۳٦٤ نسبت اکمال نمودن جبههٔ خود بمرکز رهبری نهضت آمده بعد از اخذ سلاح دوباره عازم سنگرحق گردید . بالاخره در ماه سنبله ۱۳٦۵

بالای پوسته های مزدوران روسی حمله نموده بعد از مردار نمودن چندین نفر از نوکران ملحد سر انجام با یک مجاهد همسنگرش بنام عبدالغفور جام شهادت را نوشید.

انا لله وانا الیه راجعون

شهید عبدالغیور

عبدالغیور فرزند سنگ علی در سال ۱۳۳۹ هش در قریه میاعلی ولسوالی چهارده کندز متولد گردیده موصوف



تعلیمات خصوصی داشته از وهلهٔ اول انقلاب اسلامی با برادران مجاهدخویش یکجا شده به جهاد مسلحانه ادامه داد. بالاخره در سال ۱۳۶۵ در ماه سنبله در یک زد و خورد رویا روئی بدرجه رفیع شهادت نایل گردید.

شهید محمد ناصر

شهید محمد ناصر فرزند ملا فیض از قریهٔ جاشنک ولسوالی در وازولایت بدخشان در سال ۱۳۴۳ ه ش در یک خانوادهٔ مسلمان و متدین چشم بجهان کشود. به سن هفت سالگی در مکتب ابتدائی قریهٔ جاشنک شامل شده تا صنف «۳» به آموختن درس ادامه داد بعد از فراغت از صنف سوم به کار دهقانی و زراعت اشتغال ورزید.

برادر محمد ناصر بعد از تجاوز روس به افغانستان سلاح بر دوش گرفته علیه اشغالگران ومزدوران شان بمبارزه برخاست و در چندین عملیات همراه با برادران مجاهد خود بالای پوسته های ملحدین اشتراک نموده شهامت و مردانگی ازخود نشان داد تا بالاخره



در یک نبرد چندین ساعته با روسهای اشغالگر و غلامان شان بدرجهٔ شهادت نایل آمد.

انا لله و انا الیه راجعون

شهید محمد شفیع

شهید محمد شفیع ولد بچه میر در سال ۱۳۳۸ ه ش درخانوادهٔ مسلمانی مربوط قریه' جاشنک ولسوالی درو از بدخشان پا بعرصه' وجود گذاشت. موصوف از خوردی دارای اخلاق پسندیده و نیکو بود، شجاعت و دلیری از سیمایش هویدا بود همان بود که بعد از روی کار آمدن رژیم ضد اسلامی در افغانستان دست به الاشه نشستن را بخود عار دانسته به مبارزهٔ مسلحانه علیه ماحدین قیام نمود و در چندین نبرد های رویا روئی دشمن را جواب دندان شکن داده چندین میل سلاح مختلف النوع را بغنیمت خود در آورد که از جمله دو میل کلاشنکوف دشمن را در عملیاتی که در منطقه' شوریان در و از بوقوع پیوسته بود بدست آورد و در عملیاتی دیگربکه در منطقه' مایمی



درواز صورت گرفته بود برادر محمدشفیع بعد از به هلاکت رسانیدن پنج تن از مزدوران روسی (خلقی) چند میل سلاح را نیز بغنیمت گرفته بود. سرانجام در ۲۰ حمل ۱۳۶۳ ه ش در یک نبرد ده ساعته برادرمحمدشفیع همراه با رفقای هم سنگرش هر یک حیرت الله، محمد ناصر وکرم بیگ به اثر بمباردمان طیارات روسی بشهادت رسیدند.

انا لله وانا الیه راجعون

روحش شاد - یادش گرامی باد







شهید فدا محمد

شهید فدا محمد مشهور به زلمی در سال ۱۳۳۲ هـ ش در یک فامیل متدین و خدا پرست در قریهٔ شیوه کی ولایت کابل پا بعرصهٔ وجود گذاشت. برادر فدا محمد در سال ۱۳٤۰ شامل مکتب شیوه‌کی گردیده دروسش را تا صنف نهم دنبال کرد. موصوف از آغاز انقلاب اسلامی در سنگر داغ جهاد مصروف پیکار شد.

در سال ۱۳٦۱ در منطقهٔ چار دهی کابل توسط نوکران زر خریدروسی دستگیر و روانهٔ زندان سیاه پلچرخی گردید. بعد از سپری نمودن سه سال حبس دوباره به جهادش تا آخرین رمق حیات ادامه داد. بالاخره بتاریخ سوم جوزای سال ۱۳٦۵ حینیکه میخواست سلاح و مهمات را همراه با دیگر برادران مجاهدش از مرکز جمعیت بمنطقه نقل بدهد باثر انفجار مین که، توسط نوکران حلقه بگوش و غلامان دون همت روس جنایت کار در منطقهٔ (سپین شگه) واقع تری منگل کارگذاشته شده بود جام شهادت را نوشید.

(انا لله وانا الیه راجعون)

شهید مجنون

شهید مجنون که بنام سنگری مشهور بود. در سال ۱۳٤٦ هـ ش در قریهٔ وزرغرغوربند تولد یافته، تحصیلات خود را تا صنف نهم رسانیده بود که رژیم کمونستی با پشتی بانی مداخلهٔ بی شرمانهٔ اشغال گران روسی در افغانستان روی کار آمد، موصوف در حالیکه پسر چهارده سالهٔ بیش نبود به جهاد علاقه مند شده بخاطر اعلای کلمة الله بصفوف مجاهدین پیوست. منحیث یک قوماندان در عملیات های ضد روسی از خود شجاعت و فدا کاری زیادی نشان داد، بالاخره به تاریخ ۹-۱۲-۱۳٦٤ دریک برخورد رویا روئی با دشمن ملحد جام شهادت نوشید.

انا لله وانا الیه راجعون

شهید عبدالقادر

عبدالقادر فرزند حاجی خدای بیردی در ولسوالی اند خوی مربوط ولایت فاریاب چشم بجهان گشود. شهید عبدالقادر شخص متعهد ووفادار و دلسوز به اسلام بود. بعد از تجاوز روسیه این‌خونخوار بشریت به افغانستان شهید موصوف بفکر آزادی وطنش افتید همان بود که دست به مبارزه وجهاد علنی زده روس متجاوز و اشغالگر را همراه مزدوران شان در اکثر زد و خورد ها جواب دندان شکن میداد، بالاخره به عمر ٤٤ سالگی در یکی از جنگ های رویا روئی با روس اشغالگر جام شهادت را بسر کشید.

انا لله وانا الیه راجعون

شهید محمدا جان

شهید محمدا جان فرزند سید کریم در قریهٔ سریاوند واسوالی چهار آسیاب موسهی لوگر در یک فامیل متدین دیده بجهان گشود.

بعد از تجاوز قشون خون آشام روسی و نصب گودی گک های استعماری در کابل، برادر مبارز ما محمدا جان دوش بدوش برادران مجاهد خویش در قرار گاه لشکر حضرت اسامه (رض) جهاد مسلحانه خویش را آغاز کرد همیشه در عملیات، بر ضد روسها و کمونستهای داخلی حصه میگرفت. محمدا جان تعهدی که در مقابل اسلام و ملت داشت بطور شایسته ادا نمود. تا بالاخره روز



یکشنبه ۱۳ میزان ۱۳۶۵ ﻫ ش
هنگامیکه با برادان مجاهد خویش جهت
پیشبرد امور جهادی عازم منطقه
موسهی میگردید ، در منطقهٔ لوی کمی
دشتک موسهی با کمین دشمنان دین
و ناموس مواجه شده که در نتیجه
مورد أصابت گلوله قرار گرفته بمقام
اعلی شهادت نایل گردید .

(انا لله وانا الیه راجعون)

روحش شاد، راهش پر رهرو باد

شهید عبدالبصیر

شهید عبدالبصیر فرزند عبدالستار
در سال ۱۳۳۸ ﻫ ش در قریهٔ با پایان
ولایت پروان در یک خانوادهٔ متدین
و مسلمان دیده بجهان گشود . درسال
۱۳۴۶ شامل مکتب گردیده تحصیلات
خود را الی صنف ۱۲ بدرجهٔ عالی
بپایان رسانید . بعد از روی کار آمدن
رژیم منفور کمونستی برادر عبدالبصیر
آرام ننشسته با برادر مجاهد الحاج
عنایت‌الله قوماندان نظامی جبهات مرکز
ولایت ارتباط حاصل نمود و مدت
شش سال را یعنی تا آخرین رمق حیات
در جهاد و مبارزه بسر برد . سر انجام



در ماه سنبلهٔ ۱۳۶۵ بعمر ۲۸ سالگی
به اثر کمین گیری ملحدین و خود
فروخته گان به همرا شش نفر همسنگر
هایش جام شهادت را نوشید .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید محمد ابراهیم

یکی از چهره‌های تاریخ قهرمان جهاد
فرزند فراموش نا شدنی و نامور انقلاب
اسلامی ، جگرگوشهٔ قلب‌های داغدیده
و المناک ، مایهٔ امید و قوت قلب
همهٔ انسانهای رنجور و مصیبت رسیدهٔ
کشوربخون‌غنودهٔ ماشهید محمد ابراهیم
است این شهید گرانمایه فرزند عاشور
علی در سال ۱۳۲۵ در قریه چ‌اری
علاقه‌داری علی آباد ولایت کندز چشم
بجهان گشود اگرچه از مزایای سواد
کاملاً برخوردار نبود ولی باداشتن
سجایا وتفکر عالی گرویدهٔ مسلمانان
شده بود .

اونخستین قوماندان مجاهد بود که
بخاطر تحقق بخشیدن هر چه بیشتر
مسئلهٔ قاتل‌را بعد از افتای علمای کرام
کفن پوش ساخته و بدست ورثه مقتول
قرارمیداد. شهید محمد ابراهیم درسال

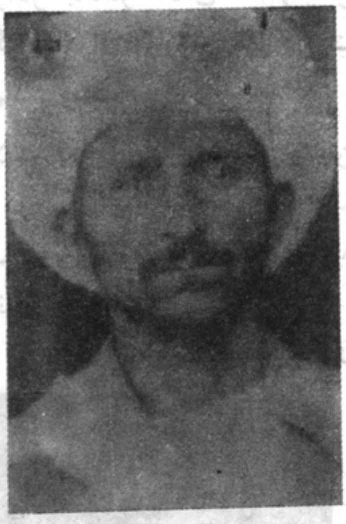


۱۳۵۹ نسبت مشکلات جبهوی و
منطقوی عازم پشاورگردید بعد از حل
مشکلات و اخذ هدایات لازم از کدر
رهبری جمعیت اسلامی افغانستان
دوباره عازم سنگر جهاد گردید .

او درهمه عملیات علیه کفر و الحاد
از همه اولتر در صف جهاد قرار داشت
و باتوکل بهخدا از دشوار ترین شرایط
اندیشه و هراسی را درخیالش جاگزین
نمی‌ساخت و در مقابله باعناصر مخالف
اسلام بهرنام و عنوانی که بود از
قاطعیت و جدیت کارمیگرفت . در طی
چند سال جهاد و مبارزه اش قلب
دشمنان اسلام را به اندازهٔ در تزلزل
آورده بود که ملحدین باداشتن
تجهیزات مدرن نمی توانستند
در ساحه منطقهٔ مربوطه اش «شاهراه
کندز ـ بغلان» بدون آمادگی آزادانه
عبور و مرور نمایند و سواد اکمالات
شانرا حمل و نقل نمایند . و حتی اکثر
اوقات شاهراه کندز ـ بغلان را مسدود
می ساخت که قطار دشمن قدرت
حرکت را به نقطهٔ تعیین شده اش
نداشت .

و در چندین عملیات اشتراک

نمود تعدادی زیادی از روسها و مزدورانش را راهی جهنم ساخته تعدادی از تانکها و طیارات دشمن را منهدم و سرنگون نمود . علاوه بر این در عملیاتهای ولسوالی های نهرین، بورکه واشکمش نیز در پهلوی سائر جبهات اشتراک نمود . و همیشه در صحنه جنگ از مهارت و تکتیک های خاصی کار میگرفت . و بالاخره بتاریخ ۱۰-۱۰-۱۳۶۲ در اثر چپه شدن جیپ جان را بجان آفرین سپرد .



شهید باز محمد

شهید باز محمد فرزند ملا نور محمد مسکونهٔ قریهٔ وازغر ولسوالی غوربند ولایت پروان .

چهل و یک سال قبل از امروز در یک فامیل مسلمان چشم بدنیا گشود و بعد از روی کار شدن رژیم کمونستی و الحادی در کشور، کمر همت و شجاعت بسته به صف رزمندگان و پاسداران اسلام پیوست و در نبرد حق علیه باطل از هیچگونه ایثار و فدا کاری دریغ نکرد و همیشه درجنگ با دشمن از تاکتیک خاص کارمیگرفت نظر به فداکاری و جانبازی اش در سال ۱۳۶۳ بحیث قوماندان ضربتی ایفای وظیفه می نمود بالاخره دراثنای که سلاح و مهمات را از آشابه به وازغر انتقال میداد ناگهان توسط فیر سلاح مرگبار «چهل میله» دشمن بتاریخ اول سرطان ۱۳۶۴ جام شهادت نوشیده به لقاء الله پیوست .

«یادش گرامی و راهش مستدام»

شهید ملا ابوبکر

تاریخ گلگون کفنان افتخار دیگری به افتخاراتش افزود و دامن کوهپایه های غورات ساحشور، غور شهید پرور از خون گلگون قبایان راه خدا رنگین شده و نهال انقلاب اسلامی آبیاری گردید .

مجاهد دیگری برای انجام رسالتش جهت رهائی ملت بخون طپیده از بیداد چپاولگران روسی و مزدوران بی مزدش این جلادان تاریخ رزمید و از جان شیرینش در گذشت از خویشتن دست شست و پا برسر همه آمال و آرزوها نهاد. این رزمندهٔ خستگی ناپذیر این پیکر تقوا و معرفت وایمان الگوی راستین انقلاب و مجاهد نستوه شهید ملا ابوبکر فرزند ملا سخیداد بود که در سال ۱۳۴۶ هـ ش در قریهٔ واخان مرغاب مربوط مرکز ولایت غور در یک خانوادهٔ مسلمان و متدین چشم بجهان گشود در آغوش پر مهروالمدینش نمو نمود در سن هفت سالگی به اثر سعی بلیغ پدر بزرگوارش در نزد امام قریهٔ خویش به فرا گرفتن تحصیل پرداخت بعضی از کتب ابتدائی اسلامی را فرا گرفت و به سن ده سالگی جهت کسب علوم اسلامی به گوشه و کنار ولایت رفت و به تحصیل خصوصی پرداخت در حین تحصیل خویش بر علاوهٔ استعداد علمی، متصف به مکارم اخلاق و صفات حمیده بود و اساتید گرامی اش بدیدهٔ احترام بوی مینگرستند و همه کس وی را از جان گرامی تر میداشت . تا هنوز از تحصیلات علمی خویش فارغ نشده بود مانند دیگر همرزمان خویش درسنگر گرم و خونین در مقابل طاغوتان زمان



این ابر جناور وحشی با اسلحه شخصی خویش قرار گرفت رسالت اسلامی اش را که تبلیغ دین و احکام جهاد بود هیچگاه فراموش نمیکرد . سر انجام بتاریخ ۱۳ برج عقرب ۱۳۶۵ به عمر ۱۹ سالگی در یک نبرد خونین بعد از آنکه خسارات و تلفات هنگفتی بردشمن وارد کرد با دو تن از همسنگرانش شربت شهادت نوشیدند و با رفیق اعلی پیوستند «روح عزیز شان شاد و یاد گرامی شان جاویدان»

انا لله وانا الیه راجعون



شهید عبدالقدوس

شهید عبدالقدوس ولد روزی قل در قریـه سر تراش مربوط مرکز ولایت فاریاب چشم به جهان گشود موصوف در یک در گیری شدیـد در منطقه جمشیدی در مـاه سنبلـه سال ۱۳۶۵ به درجه شهادت مائل آمد .

(انا لله وانا الیه راحعون)



شهید سید خالد

سید خالد ولد سید سراج الدیـن ساکن جمشیـدی مربوط ولسوالی پشتونکوت فاریـاب ، مجاهدی بود . دلاور ، مـومنی بـود بـا احساس کـه سر انجام به اثـر بمباردمان وحشیانـهٔ طیارات بمب افگن روسی در ماه مبارک رمضان ۱۳۶۵ بدرجـهٔ شهادت نایـل آمد .



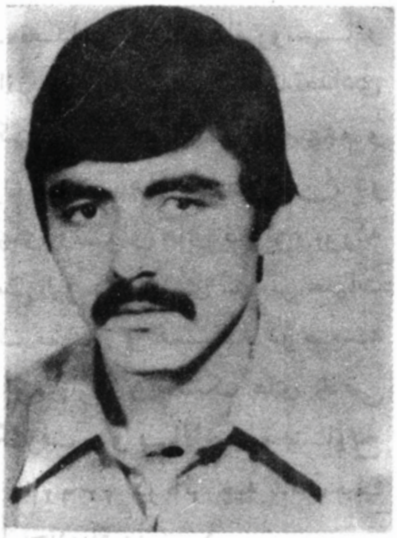
شهید سمندر

شهید سمندر فرزند بدل کـه از خانوادهٔ دین دوست و خدا پرست قریهٔ تاشکیـک گـذر مربوط پشتونـکـوت ولایت فاریاب بود در سال ۱۳۵۷هش علیه رژیم نو بنیان مزدور روسی دست به قیـام و مبـارزهٔ اسلامی زد ، و در طول جهاد خود شهامت وفدا کاریهای بی دریغی را نشان داد . بالاخـره در سال ۱۳۶۴ در یک عملیاتی که بالای پوستهٔ بی بی آمینه صورت گـرفتـه بـود جام شهادت نوشید .

(انا لله وانا الیه راجعون)

شهید سید عزت الله

شهیـد سید عـزت الله ولد سید مظفر خان مسکونهٔ قریهٔ امام صاحب ولایت فاریـاب در سال ۱۳۳۳ هـ ش در یک خانـوادهٔ متدیـن بدنیـا آمد . موصوف تعلیمات ابتـدائی خود را در مکتب افغان کوت بپایان رسانیده بعداً جهت ادامـهٔ تحصیـل بیشتر شامل مدرسهٔ ابو مسلم شد . قبل از اکمال دورهٔ تحصیلش قیام مسلحانـه و جهاد اسلامی علیه اشغال گـران روسی کـه به افغانستان یورش آوردند آغاز گردید



و این برادر بخاطر ادای مسئولیتش مانند دیگر برادران مبارز و حق پرست بصف جهاد پیوست .

بالاخره بعد از اشتراک در چندین عملیات در سال ۱۳۶۳هـ ش در یک نبرد رویا روئی با روسهای متجاوز به شهادت نایل گردید .

انا لله وانا الیه راجعون



شهید عبدالله

شهید عبدالله فرزند عبدالواحد در ولسوالی شیرین تگاب ولایت فاریاب در یک فامیل با دیانت و اسلام دوست بدنیا آمد .

برادر عبدالله را حکومت مزدور و دست نشاندهٔ روس جبراً طرف عسکری سوق داد ، موصوف چون

خدمت عسکری را به یک حکومت ملحد و وطن فروش خیانت به اسلام و میهن می پنداشت لذا بعد از دریافت فرصت مناسب در اول ماه رمضان ۱۳۶۵ ه ش با یک میل هاوان و دو میل کلاشنکوف به جبههٔ سید نورمحمد شهید پیوست ، سر انجام طی یک نبرد شدید که یک هفته بعد از پیوستنش بصفوف مجاهدین،علیه روسهای متجاوز صورت گرفت. به لقاءالله پیوسته درجهٔ شهادت را نصیب شد .

انا لله وانا الیه راجعون



شهید عبدالرؤوف

شهید عبدالرؤوف ولد محمد عمر ساکن ده سیدان مربوط مرکز ولایت فاریاب در یک خانوادهٔ متدین چشم بدنیا کشود .

موصوف فارغ التحصیل صنف ۱۲ مدرسهٔ ابو مسلم بود . بعد از بمیان آمدن رژیم کمونستی به حمایهٔ روسیه متجاوز در افغانستان دست به مبارزه و جهاد علنی زده تا آخرین رمق حیاتش مجاهد همیشه در سنگر بود و در سال ۱۳۶۵ به سن ۲۵ سالگی طی یک حمله وحشیانهٔ روسهابه منطقه بشهادت رسید.

شهید محمد الیاس

محمد الیاس فرزند محمد سالم در سال ۱۳۴۳ ه ش در قریهٔ وزرغر ولسوالی غوربند دریک فامیل دین پرور و اسلام دوست پا بعرصهٔ وجود نهاد. برادر محمد الیاس ، بمجرد کودتای ننگین هفت ثور و روی کار آمدن رژیم الحادی بصفوف مبارزین اسلام پیوسته تا آخرین لحظهٔ حیاتش از اسلام، وطن و مردم دفاع نمود . در عملیات چریکی علیه اشغالگران روسی اشتراک ورزید .



بالاخره بعمر ۲۲ سالگی در یک برخورد رویا روئی با مهاجمان روسی به شهادت رسید .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید احمد

شهید احمد فرزند عبدالله بیگ مسکونه قریه جاشتک ولسوالی درواز ولایت بدخشان درسال ۱۳۲۶ دریک خانواده مسلمان و دین دوست تولد شده و دوران کودکی را در همین قریه سپری نمود و در ایام کودکی قرآن شریف و بعضی کتب ابتدائی اسلامی را نزد ملا امام منطقه فرا گرفت و بعد از رشد و تکامل به سن جوانی شغل و پیشه دهقانی را اختیار کرد و بعد از بمیان آمدن انقلاب اسلامی و جهاد مسلحانه در کشور دست به سلاح برده به جهاد و مبارزه علیه کفر و کمونیزم کمر بست و بالاخره در یک جنگ رویا روئی با روسها و مزدوران آن بعد از مقاومت سه شبانه روز در سنگر حق علیه باطل بعد از بین بردن چند



تن از روسها بتاریخ ۲۸-۲-۱۳۶۴ همراه با چهار تن از همسنگرانش بنام های نظر خواجه از قریه ورفد ، عبدالشکور از قریه جاشتک ، رضوان خواجه از قریه ورفد و عبدالحسیب از قریه جاشتک یکجا جام شهادت نوشیدند .

«یاد شان گرامی و روحشان شاد»

شهید محمد شیرین

شهید محمد شیرین فرزند امیرآغا که در سال ۱۳۴۱ در قریهٔ وازغر ولسوالی غوربند ولایت پروان چشم بجهان گشود و تحصیلات ابتدائی



خویش را در قریهٔ مذکور بپایان رسانید بعد از بقدرت رسیدن ملحدین درکشور محمد شیرین به اساس احساس اسلامی اش داخل سنگر جهاد گردید و بعد از مدت هفت سال جهاد در اثنای انتقال سلاح و مهمات در یک کمیس روسها بتاریخ ۱۰-۱-۱۳۶۵ به عمر ٤۲ سالگی در حصه سروبی جام شهادت نوشیده داعی اجل را لبیک گفت .



شهید اولیا قل

شهید اولیا قل ولد حیدر پهلوان در قریه تور پاختوس کز ولایت فاریاب در یک فامیل دهقان و متدین دیده به جهان گشود بعد از مدت (۵) پنج سال جهاد خویش در سال ۱۳۶۵ در منطقه ده میدان در برج جوزا جام شهادت نوشید .



شهید ملا شمس الدین

شهید ملا شمس الدین فرزند سید مراد در سال ۱۳٤۰ در یک فامیل دین دوست در قریهٔ صوفی قلعه‌ولسوالی سرپل ولایت جوز جان تولد گردید و بعد از سن هفت سالگی به فرا گرفتن علوم دینی پرداخت و بعد از بمیان آمدن رژیم کمونستی در افغانستان دست به سلاح برده بجهاد آغاز نمود بالاخره در یک جنگ رویا روئی با دشمنان در منطقه چهار باغ سرپل جام شهادت نوشید .

«روحش شاد و یادش گرامی»

شهید صوفی عوض

صوفی عوض ولد یولداش درسال ۱۳۳۱ در قریهٔ آریغ مربوط ولسوالی آقچه ولایت جوز جان در یک خانوادهٔ دین دوست و مسلمان بدنیا آمد . تعلیمات ابتدائی را در مدرسهٔ محلی حاصل نمود و بعداً بکار غریبی اشتغال داشت . بعد از وقوع کودتای هفت ثور و بمیان آمدن رژیم الحادی ، موصوف سلاح بدوش گرفته به صف برادران مجاهد پیوست ، چندی بعد باثر فعالیت ها و فدا کارئیش بصفت قوماندان چریکی نمبر ۲ جبههٔ شهید



عبدالکریم انتخاب گردید . برادر صوفی عوض چندین بار علیه متجاوزین روسی ومزدوران شان یورش برده که خسارات و تلفات زیادی جانی و مالی به دشمن متجاوز وارد کرد ، سر انجام در یک حمله برنل گاز (پایپلین) درمنطقه مربوط ولسوالی آقچه بتاریخ ۲۷-۱۲-۱۳۶۳ بعمر (۳۰) سالگی بدرجهٔ رفیع شهادت نایل آمد .



برادر شهید عبدالصمد

عبدالصمد ولد عبدالکریم مسکونه گذر خواجه قتال مزار شریف یکی از مجاهدین پر تلاش و آگاه بشمارمیرفت برادر شهید عبدالصمد در یک نبرد خونین با دشمنان حق و حقیقت به رحمت حق پیوست وبتاریخ ۲۹ حوت ۱۳۶۳ جام شهادت را نوشید .



شهید جنت گل

شهید جنت گل ولد شهید سردار خان ، همسان پدر قهر مانش از آغاز جهاد پر افتخار همگام با برادران مجاهد در جهاد اشتراک داشتند تا آخرین لحظهٔ حیات از سعی و تلاش در پیش برد امور جهادی دریغ نورزید .

شهید موصوف بالاخره در ۲۵ ثور ۱۳۶۳ ، هنگامیکه جهت اجرای عملیات بالای روسها و اجیران شان در شهر کابل عازم مناطق سهاک و شیوکی بود در جریان راه به اثر کمین گیری ملحدین به شهادت رسید.

(انا لله وانا الیه راجعون)

روحش شاد - یادش گرامی باد

شهید محمد یعقوب

شهید محمد یعقوب ولد فیض محمد در قریه سر تراش مرکز ولایت فاریاب دیده به جهان گشود این برادر شهید شخص جوانمرد و شجاع و متدین بود که در طول (۶) شش سال جهاد فی سبیل الله خویش نظر به عشق و علاقه که در راه اسلام داشت از هیچ نوع فدا کاری دریغ نورزیدهٔ سر انجام در یک عملیات چریکی در منطقه علاقه‌



داری المار در سال ۱۳۶۴ در برج سرطان جام شهادت را نوشید .

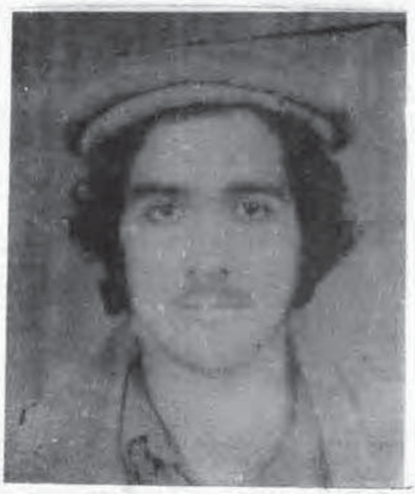
انا لله وانا الیه راجعون

شهید سردار خان

شهید سردار خان فرزند جمعه خان مسکونهٔ قریهٔ تغر های دوران خیل ولسوالی بگرامی مربوط ولایت کابل در خانوادهٔ متدین چشم بدنیا کشوده والی آغاز جهاد بوظیفهٔ دهقانی اشتغال داشت .



برادر موصوف از سال ۱۳۵۸ به جهاد مسلحانه آغاز نموده بالاخره بعد از پنج سال جهاد و مبارزه علیه روسهای سفاک و مزدوران فرو مایه شان بتاریخ ۲۲ اسد ۱۳۶۲ در قریهٔ دوران خیل (چکری) در یک بر خورد رویا روئی با ملحدین روسی که ۱۸ نفر از عساکر اشغال گر روسی را مردار نمود ، جام شهادت را نوشید .



شهید بسم الله

شهید بسم الله ولد کوهدامن مسکونه ولایت کابل شخصی بود ایثار گر و پر تلاش که در انجام وظیفهٔ مقدس جهاد ازهیچ گونه سعی و کوشش دریغ نمی ورزید .

شهید موصوف بر علاوهٔ اشتراک در جبهات منطقهٔ مسکونی اش (چکری) در مناطق خوگیانی هم بجهاد می پرداخت . بالاخره بتاریخ ۲۸ میزان ۱۳۶۵ در منطقهٔ داده رو جان چکری طی یک برخورد شدید با روسهای متجاوز و مزدوران شرف باخته و فرو مایه شان جام شهادت . را بسر کشیده بجوار رحمت حق پیوست .

(انا لله وانا الیه راجعون)

شهید جان محمد

شهید جان محمد ولد فیض محمد» سال ۱۳۴۳ هش در قریهٔ وزرغر ولسوالی غوربند مربوط ولایت پروان چشم بجهان گشود .

شهید موصوف هم مانند دیگر فرزندان صدیق واسلام‌دوست افغانستان بعد از روی کار آمدن رژیم مزدور روسی بخاطر امحای کفر و کمونیزم دست به مبارزه و جهاد علنی زده و تا آخرین



لحظهٔ زندگی دوشا دوش هم سنگرانش رز مید .

موصوف به اثر فعالیت ها و عملیـات دلیرانهٔ که انجام داد ، بصفت قوماندان گروپ ضربتی درمنطقه تعیین شد و درین مدت چندین بار با قوای‌متجاوز روسی داخل پیکارو ازخود جانبازی ها و فدا کاریهٔ ی بی دریغی نشان داد . تا بالاخره در یک نبرد رویا روئی با دشمن متجاوز (روس خونخوار) و مزدورانش (خلقی ها و پرچمی ها) جام شهادت را نوشیده به لقاء الله پیوست .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید محمد امین

شهید محمد امین فرزند عـوض صالح در سال ۱۳۳۲ هجری شمسی در یک فامیل متدین و روحانی در قریهٔ شهید پرور خان تپه ولسوالی قرقین متولد گردید تعلیمات ابتدائی خـود را در مدرسه دینی فرا گرفت بعد ازبمیان آمدن انقلاب اسلامی به جهادمسلحانه آغاز نمود و از هر گونـه فـدا کاری و خود گذری در مدت هفت سال جهـاد تا آخرین قطرهٔ خون خود دریغ ننموده خسارات جانی و مالی زیادی بردشمنان



سفاک وارد نمـوده بـالاخره بتـاریخ ۲۵-۱۲-۱۳۶٤ بغرض انتقال سلاح و مهمات در حـرکت بوده بعـد از طی چندین روز منزل به اثریخ بندیٔ و سرمای زمستان در منطقه کوهستان ولایت لوگر بتـاریخ ۳۰-۱۲-۱۳۲٤ در سن ۳۲ سالگی بدرجه شهادت‌نائل گردیده با کاروان شهـدای راه حـق پیوسته است روحش شاد و یادش‌گرامی باد .



شهید نور محمد

شهید نور محمد ولـد نظر محمد در قریه تور پاختو مرکز ولایت فاریاب دیده به جهان گشود بعد از مدت (٦) شش سال جهاد مسلحانه دریک عملیات رویا روئی در منطقه ده میـدان بعد از غنیمت گرفتن ۱۲ میل سلاح کلاشنکوف به درجهٔ شهادت نایل آمد .



شهید محمد زاده

شهید محمد زاده ولد ملک عبدالکریم خواجه زاده در سال ۱۳٤۰ هـ ش در یک فامیل متدین و خدا - پرست در ولسوالی سرخ پارسا مربوط ولایت پروان دیده بجهان کشود .

موصوف از آغـاز حرکت و قیام اسلامی علیه اشغالگران روسی و مزدوران شان در مبارزه و پیکار سهم فعال داشته ازخود شهامت و ایثارگری نشان میداد . همان بود که بعمر ۲۵ سالگی در اثر کمین گیری نوکران جام شهادت را نوشید .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید نیاز محمد

مرحوم نیاز محمد فرزند امیر محمد در سال ۱۳۳۵ هـ ش در قریه هزوهٔ علیا مربوط علاقه‌داری سالنگ ولایت پروان در یک خانوادهٔ دین‌دوست وخدا پرست چشم بدنیـا کشـوذ ، شهیـد موصـوف دارای همت بلندی بود که در معرکه های حق علیه باطل با جبین کشاده اشتراک میورزید و از هیچ نیروی شیطانی هراسی نداشت نامبرده درمدت چار سالیکه به جهاد مسلحانه مشغول بود خیلی‌ها ایثار، مردانه گی و شجاعت



از خود نشان میداد بالاخره در یک زد و خورد با روسهای حیوان صفت بتاریخ ٤ میزان ١٣٦٥ جام شهادت نـوشید روحش شاد و یادش گرامی باد .



شهید گل محمد

شهید گل محمد ولد نور محمد در سال ١٣٤١ هـ ش در ولسوالی سرخ پارسا مربوط ولایت پروان در یک خانوادهٔ اسلام‌دوست چشم بجهان کشود. موصوف بعد از تجاوز روسیهٔ اشغالگر به خاک افغانستان دست به مبارزه و جهاد عملی زده و تا آخرین رمق حیات خود با ملحدین در ستیز و نبرد بود تا که بعمر ٢٤ سالگی به اثر کمین گیری غلامان روس و با داران شان بدرجهٔ رفیع شهادت نایل آمد .



شهید سخیداد

شهید سخیداد ولد ملا ألف در سال ١٣٢٦ هش در قریهٔ مغل‌ولسوالی درزاب ولایت فاریاب چشم بجهان کشود . بعد از تجاوز روس خونخوار به افغانستان عزیـز ، برادر سخیداد آرام نگرفته ، در برابر هجوم بیگانـه آنهم ملحد و نا خدا ، دست بـه قیام مسلحانه زده تا آخرین لحظهٔ حیـاتش بخاطر آزادی اسلام و وطن بمبارزهٔ خود ادامه داد، تاآنکه بتاریخ ٤-٩-١٣٦٢ بعمر ٤٠ سالگی بدرجهٔ رفیع شهادت نایل آمد .

شهید قوماندان غلام سخی

شهید قوماندان غلام سخی ولد گل داد در سال ١٣٢٧ هـ ش در ولسوالی سرخ‌پارسا مربوط ولایت پروان چشم بدنیا کشود .

موصوف یک شخص دین دوست و مبارز بود که بهمین اساس تجاوز روسیه را به افغانستان خطری برای نابودی دین و عقیده دانسته دست به قیام مسلحانه و جهاد علنی زد و در راه اعلاء کلمة الله تا آخرین لحظات زندگی اش علیه ملحدین و اشغالگران



روس رزمید تا آنکه در سال ١٣٦٥ طی یک برخوردار شدید در چاریکار مرکز پروان توسط نوکران روس به شهادت رسید .

انا لله وانا الیه راجعون



شهید حاجی سخیداد

شهید حاجی سخیـداد در سال ١٣١٥ در قریهٔ یخدان ولسوالی‌سرپل ولایت جوز جان چشم بجهان کشود و با روی کار آمدن رژیم دست نشانده در کابل بجهاد آغاز نمود نظر بـه لیاقت و امانت داری اش چندی بعد بحیث معاون جبههٔ یخدان تـوظیف گردید و در چندین عملیات رویا روئی شرکت نمود بالاخره در یک کمین روسها جام شهادت نوشید .



شهید عید گل

مرحوم عید گل فرزند امیر اغا در سال ۱۳۴۶ هـ ش در قریه وزرغر ولسوالی غوربند مربوط ولایت پروان پا بعرصهٔ وجود گذاشت .

عید گل شهید از آوان خوردی تا هنگام شهادتش یک شخص پرهیزگار و نماز خوان بود . در پرهیزگاری به اساس همین تقوی و دیانتش بود که راه شهادت را پیش گرفته بمبارزه وجهاد در راه حق پرداخت سر انجام بتاریخ ۱۰ حمل ۱۳۶۵ در اثر یک برخورد شدید با روسهای سفاک جام شهادت نوشید .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید میرزا رحیم

مرحوم مرزا رحیم ولد محمد نور در سال ۱۳۳۱ هـ ش در قریه آهنکران مربوط علاقدداری سالنگ ولایت پروان در یک خانوادهٔ متدین و خدا پرست دیده به جهان کشود. موصوف دارای صفات عالی و اخلاق پسندیده و همت انسانی بود نامبرده در مدت سه سالیکه به جهاد مشغول بود از هیچ گونه ایثار و مردانه گی در امر مبارزه علیه ملحدین روسی و مزدوران بی مایهٔ آن



دریغ نورزید بالاخره در یک جنگ رویا روئی با کفار پلید در منطقه توان جام شهادت را نوش جان نمود. روحش شاد و یادش گرامی باد .

انا لله وانا الیه راجعون



شهید أنصاری

شهید انصاری فرزند بچه خان در قریهٔ جاشنک ولسوالی درواز مربوط ولایت بدخشان چشم بجهان کشود .

برادر انصاری ، بعد از بمیان آمدن حکومت کمونستی و مداخلهٔ مستقیم روسی های پلید ، سلاح بدوش گرفته برای سربلندی اسلام بـه جهاد مقدس علیه کفر و کمونیزم برخواست، سر انجام در سال ۱۳۶۳ در ماه میزان در یک برخورد رویا روئی با روسهای اشغالگر جام شهادت را نوشید .



شهید محمد قل

شهید محمد قل قوماندان ، پسر حضرت قل در یک فامیل متدین و روحانی در قریهٔ شور تپه ولسوالی قرقین ولایت جوز جان در سال ۱۳۱۷ متولد گردید تا انـدازهٔ علـوم دینی را در مدرسهٔ منطقه فراگرفت قبل ازکودتای ننگین (۷) ثور بوظیفهٔ دهقانی وتجارت مشغول بود موصوف در سال ۱۳۵۸ به جهاد مسلحانه علیه اشغالگران و مزدوران خـود فـروخته اش در صف برادران مجاهد منطقه پیوست و پس از گذشت زمان اندک، نظر به فعالیت ها و فدا کاری اش در صحنهٔ جهاد بـه صفت قوماندان منطقه انتخاب شد مدت زیاد در منطقه ولسوالی قرقین ومنطقهٔ دولت آباد بلخ درشاهراه عمومی صد ها تن متجاوز روسی و مـزدران خـود فروختـه شان را مردار و بـه جهنم فرستاده و ده ها عراده تانگ و موتر دشمن را مهنـدم نمود ، در بین مجاهدین با اخلاق حسنه شهرت نیک را بر خود کسب نمود تمـام دارائی خود را به رضای خداوند(ج) در جهاد مصرف نمود همیشـه در مقابل تجاوز گران دلیرانه و شجاعانـه می جنگیـد

و بالاخره بتاریخ ۱۲-۳-۱۳۶۵ در سن ۴۸ سالگی توسط شخص بی وجدان بدستور وطن فروشان بدرجه رفیع شهادت نائل آمد .

(انا لله وانا الیه راجعون)



شهید عصمت الله

شهید عصمت الله فرزند بهادر ، در قریهٔ مایمئی ولسوالی درواز ولایت بدخشان در سال ۱۳۳۰ بدنیا آمد .

موصوف با روی کار آمدن رژیم منفور تحت الحمایهٔ روسیه کمر همت را بر بسته بجهاد و مبارزه علیه باطل پرستان و کمونستان فرومایه برخواست در مدت جهاد و مبارزه از خود فدا کاریها و جانبازیهای زیادی نشان داد، سر انجام به اثر انفجار یک ماین ضد پرسونل که از طرف روسها کار گذاشته شده بود ، به درجهٔ شهادت رسید .

(انا لله و انا الیه راجعون)

شهید عبدالکریم

شهید عبدالکریم فرزند محمد جمعه در سال ۱۳۴۱ در یک خانوادهٔ متدین قریه شور تپه ولسوالی قرقین ولایت جوز جان متولد گردیده علوم دینی را در مدرسه و در مکتب الی صنف (۱۲) فرا گرفت بعد از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ مکتب را ترک نموده در سال ۱۳۵۸ به جهاد مسلحانه علیه اشغالگران و مزدوران خود فروختهٔ شان بجهاد مسلحانه آغاز نموده نظر



به اهلیت این برادر مسؤلیت مالی جبههٔ منطقه بدوش این برادر سپرده‌شد در بین مجاهدین ومردم اهالی‌ولسوالی قرقین از محبوبیت خاص برخوردار بود در مقابل تجاوز گرو مزدوران خود فروخته دلیرانه و شجاعانه جهاد را ادامه داده بالاخره بتاریخ ۱۲-۳-۱۳۶۵ در سن ۲۳ سالگی توسط شخص بی وجدان نا جوانمردانه بدستور وطن فروشان بدرجه رفیع شهادت نائل آمد .

(انا لله وانا الیه راجعون)

شهید شاه احمد

برادر شاه احمد ولد شاه محمود در میزان سال ۱۳۴۳ در یک خانواده متدین در قریه عمرض پنجشیر دیده به جهان کشود فامیل اش که این شهید ارجمند را در آغوش تربیه می نمود به علم و معرفت اهمیت زیادی قائل بودند با درک همان اصل از این لحاظ به تعلیم وتربیه فرزند زیبای خود توجه نموده او را از هفت سالگی روانه مکتب کردند برادر شاه احمد در صنف هشتم مکتب رسیده بود که کودتای



کمونست ها بوقوع پیوست و مزدوران مرتد و نا مسلمان امپریالزم سرخ برباریکه قدرت تکیه زدند در سال ۱۳۵۸ که جهاد مسلحانه علیه دولت نا مسلمان کابل آغاز گردید ومجاهدین مسلمان وادی پنجشیر را به سنگر گرم جنگ علیه کفر و کمونیزم در آوردند برادر شاه احمد هم با درک رسالت اسلامی و مسؤلیت ایمانی خود سلاح بدوش گرفت و بجای برادر بزرگ خود قوماندان امیر محمود که قبلا از خود فدا کاری و شهامت های بجا گذاشته و تلفات سنگین را بر دشمن واردکرده بود در اثر اصابت مرمی دشمن معیوب گردیده بود در سنگر جهادقرار گرفت او در طول جهاد مسلحانه خسارات مالی وتلفات فراوان به روسیه و کمونست ها وارد نموده و از هیچ نوع فدا کاری و تلاش در تحمیل امر خداوند (ج) دریغ نکرده و چندین بار

با مقابله رویا روی تعداد زیادی از متجاوزین روس را بجهنم فرستاد سر انجام بعد از آنکه در حملهٔ حوت سال ۱۳۶۵ در یک جنگ شدید چندین تن دشمن را به هلاکت رسانید و چندین میل سلاح را به غنیمت گرفت از تقدیر خداوند (ج) در اثر مرمی یک تن از زخمی های دشمن که درمیان اجساد سایر عساکر روس پنهان شده بود همراه با یک تن از برادر همرزمش بنام احمد لقاء بدرجه رفیع شهادت نائل آمدند .

(انا لله وانا الیه راجعون)



شهید غلام سخی

شهید غلام سخی فرزند عبدالله در قریهٔ چغت ولسوالی سرپل ولایت جوزجان در سال ۱۳۴۵ در یک خانوادهٔ متدین و مسلمان دیده بجهان کشود بعد از بقدرت رسیدن مزدوران روسی در کابل مثل سائر هموطنان بجهاد مسلحانه آغاز نمود و از خود شجاعت و شهامت های را بیاد گار گذاشت وبالاخره در یک حملهٔ روسها جام شهادت نوشید

(انا لله وانا الیه راجعون)

(روحش شاد)

شهید محمد ظریف

شهید محمد ظریف فرزند محمد عمر در سال ۱۳۳۶ هـ ش در قریهٔ وزرغر ولایت پروان چشم بدنیا کشود .

موصوف شخص شجاع ، دلیر و با احساس بود که بمجرد روی کار آمدن مزدوران روسی که خود را بالائی ملت مسلمان افغانستان حاکم معرف کردند ، نتوانست که زیر پرچم کفر و کمونیزم دست به الاشه بنشیند، همان بود که دست بمبارزه و جهاد مسلحانه زدو تا آخرین لحظهٔ عمرش



بر ضد روسهای اشغالگر و مزدوران فروسایه شان پیکار نمود .

سر انجام بتاریخ ۳۰ سرطان ۱۳۶۵ در اثر کمین گیری روسها در منطقهٔ پل متک به شهادت رسید .

(انا لله و انا الیه راجعون)

شهید ملا محمد یوسف

شهید ملا محمد یوسف فرزند محمد حسن بای در سال ۱۳۴۳ هـ ش در قریهٔ جنگل دند غوری ولسوالی پل خمری مربوط ولایت بغلان در یک خانوادهٔ متدین وعلم دوست چشم بجهان کشود .

موصوف تحصیلات خود را خصوصی در مدرسهٔ دینی آغاز نمود، هنوز دیری نگذشته بود که ، روسهای جنایتکار بالای میهن اسلامی افغانستان تجاوز بی شرمانه نمودند . ملا محمد یوسف بخاطر دفاع از حقوق ونوامیس اسلامی و بخاطر نجات وطن از شر اشغالگران روسی دست بجهاد مسلحانه زده در قطار دیگر برادران مجاهد و مبارزش یکجا در چندین عملیات برضد روسان وحشی شرکت نمود ، مذکور بسن خوردی چندین تن از روسان را در اثنائی جنگ و مقابله بهلاکت رساند



و همرزمانش او را غازی لقب دادند . بالاخره در یک عملیات که بتاریخ ۸-۱-۱۳۶۳ بالای پوستهٔ نوکران روسی در منطقه صورت گرفت که باعث از بین رفتن پوسته و بهلاکت رسیدن ۲۳ تن از ملیشه ها گردید ، برادر ملا محمد یوسف هدف مرمی دشمن قرار گرفته بدرجهٔ شهادت نایل آمد .

(انا لله و انا الیه راجعون)







شهید محمد رشید

برادر محمد رشید ولد حاجی محمد کبیر را در سنه ۱۳۳۸ در یک خانوادهٔ متدین در قریهٔ ده یحی‌ولسوالی ده سبز کابل دیده به جهان گشود وی تعلیمات ابتدائی‌را در مکتب متوسط ده یحی بپایان رسانید و بعد از بمیان آمدن رژیم کمونستی علیه ملحدین به جهاد مسلحانه آغاز کرد و در طول (۵) سال جهاد مسلحانه خویش از خود فداکاری های زیادی نشان داد در چندین عملیات موفقانه بالای پوسته ـ های کمونست ها اشتراک نموده و بالاخره به تاریخ ۳۰-۹-۶۳ در یک برخورد رویا روئی با روس های وحشی در پشه خاک کوه صافی به درجه رفیع شهادت نایل گشت روحش شاد ویادش گرامی باد .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید خال محمد

شهید خال محمد فرزند عوض مشهور به خالا/پهلوان در دهکدهٔ دهندره ولسوالی پشتونکوت ولایت فاریاب در سال ۱۳۳۵ بدنیا آمد . در سال ۱۳۵۸ به جهاد مسلحانه آغاز نموده و یکی از قوماندان های باتقوی و آگاه غند حضرت امام حسین (رض) بود .

و در دلاوری و هوشیاری در مقابل نیرنگ های دشمن سفاک و بی رحم در قطار هم رزمانش ممتاز بود در فرجام در یک جنگ چند ساعته با خود فروختگان داخلی و عساکر روسی دلیرانه ایستادگی نموده سر انجام به شهادت رسید .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید عبدالصبور

شهید عبدالصبور ولد عبدالقدیر در سال (۱۳۴۱) در قریهٔ بخشی خیل رخهٔ پنجشیر ، در دود مان متدین و اسلام دوست متولد گردید .

همینکه آمادهٔ فرا گیری تعلیمات مکتب گردید، پدرش آنرا شامل‌مکتب نمود و نظر به ذهانت و ذکاوتیکه داشت بحیث یک شاگرد ممتاز شناخته شد ، موصوف بعد از طی نمودن دورهٔ متوسطه‌بنا بر لیاقت واستعدادیکه‌داشت شامل تخنیک ثانوی کابل گردید .

مذکور در پهلوی تحصیلش وظیفهٔ دینی و مبارزهٔ اسلامی اش را نیز بوجه احسن انجام میداد ، تا آنکه بتاریخ ۴-۹-۱۳۵۹ جیره خواران روس او را بزندان سیاه پلچرخی سوق دادند و مدت دو سال و سه ماه را با تحمل انواع مشقات و شکنجه های غیرانسانی در زندان سپری نمود . کمونستان او را در پایان حبس جبراً به عسکری‌سوق دادند اما دست عنایت پروردگار او را یاری نموده از صف کفر و الحاد فرار و با برادران مسلمان خود ملحق گردید و تا آخرین لحظهٔ عمرش در خدمت اسلام و مسلمین قرار گرفت، سر انجام بتاریخ ۱۳-۱۲-۱۳۶۴ در شامگاهی که میخواست آذان نماز شام را ادا کند، مرمی هاوان دشمن سفاک روسی در نزدیکی اش فرود آمده مورد اصابت چره قرار گرفت و به لقاء الله پیوسته شهید شد .

(انا لله و انا الیه راجعون)

شهید ضیاؤ الدین «ضیائی»

مرحوم ضیاؤ الدین (ضیائی) فرزند محمد حسن در سال ۱۳۴۳ در یکی از خانوادهٔ متدین وخدا(ج) پرست در قریهٔ شائیل شگرلب یفتل سفلی ولایت بدخشان چشم به جهان گشود و بعد از رسیدن به سن هفت سالگی نسبت شوق و علاقهٔ که والیدینش به



علم و دین ودانش داشتند او را شامل مکتب متوسطهٔ شکرلب نمودندموصوف نسبت ذهن ، ذکاوت و استعـداد عالی که داشت در تمام دورهٔ تحصیل با امتیازات عالی تاصنف هشتم تحصیلات خود را به موفقیت ادامه داد. مصادف با فراغت شخص مـذکـور از صنف هشتم بود که قیامی سراسری مسلمانان تمام ولایات افغانستان به خصوص زاد گاه برادر شهید برپاشد موصوف از آغاز جهاد یعنـی سـال ۱۳۵۸ الی سال شهادتش (۱۵-۵-۱۳۶۵) هم دوش با برادران هم رزمش بر علیه نوکران و مزدوران روسی در ستیز بود وسرانجام در یکی از نبردها با تفنگ داران بی هدف و مسلمان نما ها به خـاطر حفظ ناموس، شرف و حیثیت اسلامی خویش جان خود را ایثار نمود .

روحش شاد و یادش گرامی باد
(انا لله و انا الیه راجعون)

شهید الیاس الدین

برادر الیاس الدین ولد غیاث‌الدین در سنه ۱۳٤۰ در یک خانوادهٔ متدین در قریه ده یحی ولسوالی ده سبزولایت کابل دیده به جهان گشود بعد از فراگیری تعلیمات ابتدائی در مکتب



متوسط ده یحی در لیسهٔ انصاری به تحصیل خویش پرداخت با وقوع کودتای ننگین هفت ثور الیاس الدین با شور و شوق اسلامی و میهن دوستی که داشت بر علیه کمونست ها و ملحدین به مبارزه برخاست او همیش در لیسه انصاری در تظاهرات و اعتصابات سهم بس مهمی داشت وقتی اطلاع یافت ملحدین تصمیم گرفتاری اش را نموده اند از مکتب گوشه گیری نموده بـه جهاد مسلحانه در حوزه ده یحی آغـاز کرد و درطول چهارسال جهاد مسلحانه خویش در بسیاری عملیات ها بالای پوسته های کمونست ها اشتراک نموده و از خود ایثار گری زیادی نشان داد و بالاخره به تاریخ ۲٦-۱-٦۳ در یک برخورد رویا روئی با روس‌های وحشی در پشه خاک کوه صافی با (۱۳) تن از دیگر برادران هم رزم خویش به درجه رفیع شهادت نایل گشت .

روحش شاد و یادش گرامی باد .
انا لله وانا الیه راجعون

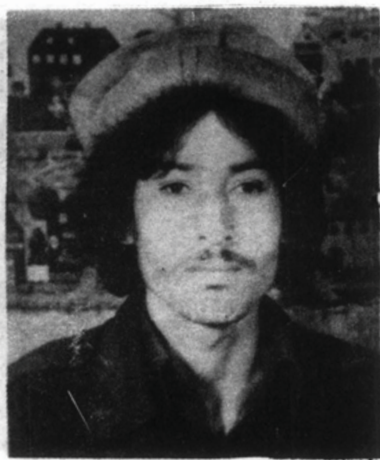
برادر شهید اسلام الدین

برادر اسلام الدین ولد شهید حاجی جمال الدین در سنه ۱۳٤۷ در



یک خانوادهٔ متدین در قریهٔ ده یحی ولسوالی ده سبز کابل دیده بـه جهان گشود . وی تعلیمات ابتدائی را تاصف نهم در مکتب متوسط ده یحی بپایان رسانید و نسبت شوق‌وعلاقه ایکـه به جهاد علیه ملحدین داشت با همان سن کم خویش که بیش از (۱۰) سال نبود به همراه با برادران مجاهد حوزه ده سبز به جهاد مسلحانه آغاز کـرد و بعد از سپری نمودن مدتی در جبهه‌عازم پاکستان گردید و در این‌جا درکورس های نظامی مخابره‌کمیته نظامی‌جمعیت شامل گردید و بعد از پایان رساندن موفقانه دوره کورس دوباره میخواست حین تأمین ارتباطاط مخابـراتی جبهه با پشاور عازم جبهه گردد ولی به تاریخ ٥-۱-٦٤ در عرض راه در کمین روسها سر خـورده بعد از مقـاومت زیاد با (۱۲) تن از دیگـر برادران هم رزم خویش بدرجه رفیع شهادت نایل گشت.

از خـداونـد روحـش را شـاد میخواهم و امیدواریم تا مـا آرمان ایشان را که به وجود آوردن یک حکومت اسلامی در افغانستان است به کمک خداوند (ج) ، عملی سازیم .



شهید قطب الدین

برادر شهید قطب الدین ولد معین الدین در سنه ۱۳۴۵ در یک خانوادهٔ متدین درقریهٔ ده یحی ولسوالی ده سبز کابل دیده به جهان گشود وی تعلیمات ابتدائی را تا صنف نهم در مکتب متوسط ده یحی بپایان رسانید و بعداز بمیان‌آمدن‌رژیم کمونستی‌ازتحصیل صرف نظرنموده شروع‌به جهاد مسلحانه علیه کمونست ها نمود و بالاخره به تاریخ ۵-۱-۶۵ در یک بر خورد رویا روئی با روس ها و نوکران شان به درجهٔ شهادت نایل آمد . روحش شاد و یادش مستدام باد .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید صوفی عطا جان

شهید صوفی عطا جان ولد حاجی عبدالجان در سال ۱۳۱۰ در قریهٔ و زرغر ولسوالی غوربند ولایت پروان متولد گردید .

موصوف بلا روی کار آمدن رژیم تحت‌الحمایهٔ روسیه وظیفهٔ خود دانست تا برای دفاع از حقوق و مقدسات دینی دست به قیام مسلحانه و مبارزهٔ اسلامی بزند همان بود که از ابتدای تجاوز بی شرمانهٔ روسهای اشغالگر بوطن ،



دست بکار شده بمبارزه و پیکار پرداخت و چندین بار بالای تجمع قوای روسی و ملیشه های خود فروخته با سایر برادران مجاهدش یورش برده فتح و پیروزی را نصیب شدند . سر انجام در لیل ۲-۳ جدی ۱۳۶٤ در حین ادای نماز از طرف منافقین و نوکران روسی در مسجد بشهادت رسید .

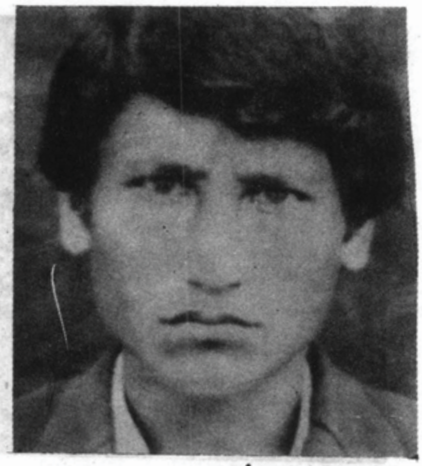
انا لله وانا الیه راجعون



برادر شهید عبدالجبار

عبدالجبار ولد نورگلدی مسکونه قریه بوزارق در یک خانوادهٔ متدین در سال ۱۳۳۳ بدنیا آمد .

نامبرده یک مجاهد پاک نفس بوده همیشه در عملیات ها اشتراک می‌ورزید و به استعمال راکت آر پی جی ۷ مهارت تام داشت که بالاخره در یک کمین دولت سفاک وجیرهٔ خوار روس جام شهادت را نوشید .



شهید استاد عبدالاحد

استاد عبدالاحد فرزند عبدالرحیم از قریه قدیم ولسوالی شولگره ولایت بلخ در سال ۱۳۵۹ به قصد جهاد مسلحانه به سنگرهای برادران مجاهد خویش شتافت و بعد از چندی ازطرف آمریت‌جمعیت اسلامی ولسوالی شرلگره به‌صفت قوماندان چریکی منطقه وظیفه‌دار گردید وی درکورس های تعلیمی استاد هاوان بود برادران مجاهد خویش را همیشه درس هاوان وغیره تعلیمات نظامی می داد بالاخره در سال ۱۳۳۳ در یک جنگ رویا روی با دشمنان خدا نشناس در ۶ قوس در قریهٔ قدیم بسن ۲۵ سالگی جام شهادت را نوشید.

انا لله وانا الیه راجعون

شهید صوفی محمد سخی

شهید صوفی محمد سخی ولد عبه‌الرؤف در سال ۱۳۲۳ هش در یک خانوادهٔ متدین در ولسوالی غوربند ولایت پروان تولد گردید .

موصوف تعلیمات خصوصی خود را نزد ، یک روحانی مذهبی باندازه ضرورت‌به انجام رسانید و بعد از بمیان آمدن کمونستان که خود را بالای ملت مسلمان‌افغانستان حاکم‌خواندند،



برادر صوفی محمد سخی بخاطر دفاع از دین و مذهب علیه مزدوران روسی بقیام و مبارزه برخواست و تا آخرین رمق زندگی اش از خود فداکاری و شهامت بخرچ داد، بالاخره از طرف یکعده اشخاص مفسد و جاسوس کی جی بی در حین ادای نماز خفتن شب ۳-۲ جدی ۱۳٦٤ با یک نفر دیگر از همرزمانش بنام عطا جان به شهادت رسید.

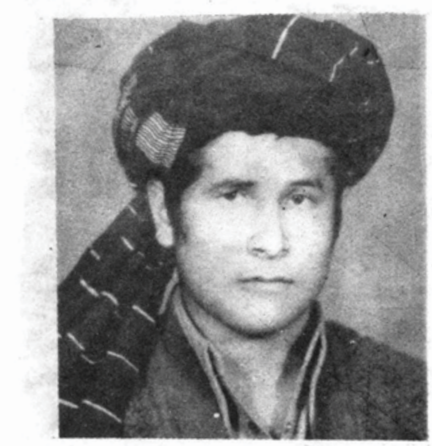
شهید عبدالرزاق

شهید عبدالرزاق د عبدالخالق زوی د نن څخه ۲۲ کاله مخکی دلوگر ولایت د محمد آغی ولسوالی د کتب خیلو کلی په یوه دین پالونکی کورنۍ کی زیږیدلی دی.

نوموړی د خپلی عمر په اوه کلنی کی د محمد آغی په ښوونځی کی شامل شو.

شهید عبدالرزاق د ثور د کرغیړنی کودتا د رامینځ ته کیدو سره سم دالمم ټولګی په زده کړه بوخت ؤ. شهید واور د ۱۳۵۸ لمریز کال په سرکی ووسله والو مجاهدو لیکو یو تکړه سپاهی شو.

نوموړی د خپل جهاد په پنځه



کلنه موده کی د سیمی د مجاهدو دلو سره د ملحد دښمن په مورچو او لیکو باندی د پوره بری سره ګڼ شمیر حملی سرته رسولی دی.

نیمه خواه عبدالرزاق د ۱۳٦٤ کال د جوزا د میاشتی په ۲۳ نیټه د روسی طیارو د وحشیانه بمباری په ترڅ کی د شهادت لوړم مقام ته ورسید.

(انا لله وانا الیه راجعون)



برادر شهید الله بردی

برادرشهید الله بردی ولد خداینظر در قریه بوزارق ولسوالی کلدار ولایت بلخ شریف به تاریخ ۱۳۲۰ در یک خانوادهٔ متدین بدنیا آمد نامبرده در طول جهاد خود از خودجانبازی و فدا کاری های زیادی بخرچ داد که بالاخره بتاریخ ٦٣-٢-٣٦ در یک نبرد خونین علیه غلامان حلقه بگوش روسی جام شهادت رانوشید روحش شاد و یادش گرامی باد.



شهید محمد افضل

شهید محمدافضل در سال ۱۳۳۳ در درهٔ فرغابیل ولسوالی خوست و فرنگ در یک خانوادهٔ متدین و مسلمان چشم به جهان گشود در سال ۱۳٤۰ شامل مکتب خوست و فرنگ گردید ودوران لیسه را نیز در همین مکتب بپایان رسانید. برادر محمد افضل در دوران مکتب همیش با باند های کمونیست داخل پیکار بوده و با آنها در دفاع از اسلام و نهضت اسلامی کشور به بحث و گفتگو می پرداخت. او جوان با احساس و با درک بود، درد و آگاهی اسلامی داشت و با همین احساس به نهضت اسلامی افغانستان پیوست.

برادر شهید در سال ۱۳۵۳ از لیسه فارغ شد و به صفت معلم در مکتب ابتدائیهٔ شلکتو و دهنهٔ غوری توظیف و بعداً به مکتب ابتدائی چهار قشلاق ولسوالی خوست و فرنگ تبدیل گردید این برادر درین مکتب مشغول انجام وظیفه معلمی بود که کودتای ثور توسط روسها به وقوع پیوست، بعد ازکودتا که جهاد مسلحانه آغاز گردید این برادر با همان احساس اسلامی که داشت، مبارزه و پیکار با

کمونیزم را از دهن تفنگ آغاز کرد . او در طول جهاد مسلحانهٔ خویش از هیچ نوع ایثار و فدا کاری در راه خدا دریغ نکرد ، دوبار بـه مرکز رهبری جهاد سفر نمود و چندین بار درجبهات مختلف هم جوار خوست و فرنگ چون پنجشیر ، نهرین ، اندراب ، مرکز بغلان واشکمش عملاً درجنگ بادشمن سهیم بود .

محمد افضل شهید سر انجام در هشتم حوت ١٣٦٤ هجری شمسی به اثر بمباردمان هوائی در حالیکه وظیفهٔ قوماندانی جهاد را در درهٔ فرغابنل بـه عهده داشت جام شهادت نوشید .

یادش گرامی راهش مستدام و خاطرش جاویدان .

(انا لله وانا الیه راجعون)



شهید ملا عبید الله

شهید ملا عبید الله فرزند محمد ابراهیم درقریهٔ دهندره مربوط ولسوالی پشتونکوت ولایت فاریاب درسال١٣٤٥ چشم بدنیا کشود. موصوف درسن هفت سالگی شامل مکتب گردیده تا صنف هشتم تعلیمات خود را بپایان رساند . ازینکه فقر و ضعف اقتصادی دامنگیر والدش بود ازینرو نتوانست بتحصیل خود در مکتب ادامه بدهد لذا نزد علمای دینی بطور خصوصی بفراگیری علوم دینی پرداخت و از علوم دینی بهرهٔ کافی بدست آورد . بعد از بمیان آمدن رژیم کمونستی ، موصوف به صف مجاهدین پیوسته بمبارزه و جهاد مسلحانه پرداخت تا آنکه در اثر یک برخـورد شدید با قوای متجاوز روس بتاریخ ٤ اسد ١٣٦٥ جام شهادت را نوشید .

شهید حاجی جمال الدین



حاجی جمال الدین ولد یار محمد در سنه ١٣٢٠ در یک فامیل متدین در قریه ده یحی ولسوالی ده سبز کابل دیده بـه جهان گشود وی از آوان جـوانی دارای اخلاق نیکو بـوده و همراه غریبان و یتیمان همکاری می گرد و به همین سبب در بین مردم به یـک شخص خیرخواه مشهور بود و در همه کار ها مردم از مشوره های نیـک وی استفاده می کردند بعد از کـودتـای ننگین ٧ ثور شروع به جهاد کرده و با برادران مجاهد خویش از هر نوع کمـک مالی و اقتصادی دریغ نمیکـرد بالاخره به تاریخ ٧-٢-١٣٦٠ از طرف کمونست ها دستگیر و بـه درجه رفیع شهادت نـایـل گشت ، روحش شاد و یادش گرامی باد .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید یار محمد



شهید یار محمد فرزند شیر محمد در سال (١٣٤٣) هجـری شمسی در خاندان مسلمان و نیک سیرت در قریه شوراب تولک ولایت غور چشم بـه جهان گشود بعد از سپری نمودن ایام طفولیت تعلیم قرآن کـریم و کتب فارسی وعلوم دینی‌را مقدار مایحتاج‌الیه خود در مدرسه قریه مذکور فراگرفت و از تاریخ اواخر سال (١٣٥٧) کـه انقلاب اسلامی در افغانستان خصوصاً در تولک غور بمیان آمد شیر محمد نام پدر مذکور این یکتا مجاهد را بـا دو فرزند دیگر خود که فیض محمد و دوست محمد نام دارند مسلح کرده و بجبهه فرستاد و از آنها تعهد گرفت‌که تا موفقیت اسلام سلاح خـویش را بـر زمین نگذارند .

یار محمد فرزندش بعـد ازان سلاح را بر زمین نگذاشته شب و روز

دوش بدوش برادران خویش در مقابل کفر والحاد مردانه وار مبارزه می‌نمود تا اینکه در سال (۱۳۶۵) در قریه کبوتر خان که به اثر بمباران طیارات روسها همه منازل آن مخروبه و ویران گردیده بود و کمونستان تحت آن مخروبه ها کمین گرفته بودند قهرمان نامبرده همراه یکتن دیگراز همسنگرانش به گزمه می رفتند که ناگاه در مسافه ده متری از همه اطراف بسلاح مرگبار، وی را تحت آتش گرفتند و آن شیر مرد تاریخ درین حالت روحیه خویش را نباخته دلیرانه با ایشان داخل پیکار شد بعد ازینکه سه تن از ایشان را بجهنم فرستاد چند گلوله بسر و سینه اش اصابت کرده قرین رحمت حق گردید .



شهید حاجی قلی

حاجی قلی شهید فرزند یاز قلی در قریهٔ صفرولی دوم ولسوالی منگجک ولایت جوز جان در سال ۱۳۳۴ در یک خانوادهٔ متدین چشم بدنیا کشود.

موصوف با روئی کار آمدن رژیم کمونستی و تجاوز بی شرمانه روسهای پلید و آدمخوار آرام نگرفته به پیکار و جهاد علیه کفر و کمونیزم برخواست

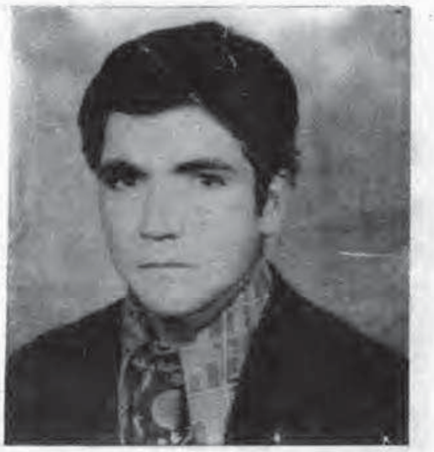
و تا آخرین رمق حیات در جهت محو نمودن کمونستان و ملحدین رزمید ، بالاخره بتاریخ ۲۲-۵-۱۳۶۵ در یک در گیری با روسها و مزدورانشان بدرجه شهادت نایل آمد .

(انا لله وانا الیه راجعون)

شهید معلم محمد ظاهر

برادر شهید معلم محمد ظاهرولد ملا عزیز خان در سال ۱۳۳۶ در قریهٔ و زرغر مربوط ولایت پروان در یک خانوادهٔ متدین و خدا پرست چشم بجهان کشود .

موصوف دورهٔ مکتب را تا صنف ۱۲ بپایان رسانیده و بحیث معلم ایفای وظیفه مینمود. برادر شهید معلم‌صاحب محمد ظاهر بعد از روی کار آمدن رژیم کمونستی در افغانستان ، جهت



اداء مسئولیت در برابر اسلام ، علیه ملحدین و جیره خواران کرملین دست بقیام و مبارزهٔ مسلحانه زد و در طول جهاد و مبارزه اش از خود شهامت و مردانگی نشان داده که در خاطره ها جاوید خواهد ماند . موصوف بالاخره در اثر بمباردمان طیارات روسی که در منطقه صورت گرفت بدرجهٔ شهادت نایل آمد . انا لله وانا الیه راجعون

ملا محمد شهید

شهید ملا محمد فرزند مولوی عبدالکریم در سال (۱۳۳۱) در قریه ما گل تولک ولایت غور چشم در جهان گشود در آن وقت پدر مرحوم آن ملا امام و مدرس مدرسه قریه مذکور بود نامبرده در چنین خاندان، بزرگ گردیده و تحصیل علوم را نیز به نزد پدر بزرگوار خود نمود تا زمان کودتای سیاه (۷) ثور شغل اصلی اش تعلیم و تدریس علوم دینی بوده است؛ چون ترکی بسرقدرت رسید عمال آن نامبرده را اجباراً در فرقه ریشخور بحیث عسکر اعزام نمودند در داخل فرقه مذکور صد ها کس را از راه تبلیغ اسلام تنبیه نموده تا آنکه بکفریت دولت ملحدین پی برده و فرار اختیار



کردند خود نامبرده بتاریخ (۱۰) جوزای (۵۸) نیز فرار کرده و به حیث سر گروپ مجاهدین در همه نواحی معرف می گردید بتاریخ اول جدی (۵۸) پدر مرحوم کهن سالش دار فانی را وداع نمود و خودش به جهاد مسلحانه خویش ادامه داده وسرپرستی گروپ سیار مجاهدین را بعهده گرفت همه خرابیهای کمر بند امنیتی نقطهٔ سیاه

تولک شاهد جهاد او است و همه لاشهای تانک و موتر در جاده هرات الی غورات شکایه از آن دارند تا اینکه در اول سنبله (١٣٦٤) که قوای متجاوز همه قصبات را جهت انتقام جوئی دو افسر مردار شده خود تحت آتش باری هوائی و زمینی قرار داده بودنداین راد مردتاریخ در حالیکه‌سلاح بدست داشت سه تن از سر نشینان تانگ های آنها را بجهنم فرستاده سپس به اثر فیر توپ ، پران خود جراحت شدید برداشته و خود را دلیرانه از منطقه جنگ کنار کشید و بعد از دو شب، حیات را وداع گفته ملحق حور العین در بهشت برین گردید .



شهید اسد الله

شهید اسد الله ولد فقیر بای در قریهٔ هلقانی ولسوالی درزاب مربوط ولایت فاریاب بدنیا آمد .

موصوف مدت هفت سال علیه روسهای متجاوز و مزدورانشان بخاطر آزادی و سربلندی اسلام و نجات وطن عزیز افغانستان از شر کفر وکمونیزم به پیکار و مبارزه ادامه داد ، تا آنکه بعد از مردار نمودن چندین تن از عساکر روسی ، بتاریخ ٢-٧-١٣٦٥ جام شهادت را نوشید.

شهید محمود

شهید محمود فرزند محمد در قریهٔ عرض بیگی مربوط علاقه داری علی‌آباد ولایت کندز در سال ١٣٣٤ﻫ ش دیده بجهان کشود . موصوف در کار و بار دهقانی مصروف همکاری با پدرش بود ، بعد از روی کار آمدن رژیم کمونستی و دهری که دین و مذهب در معرض تهدید و خطر قرارگرفت ، برادرمحمود وجیبهٔ اسلامی و ایمانی خود دانست تا در برابر چنین وضع موضع گیری قاطعانهٔ خود را انجام دهد ، همان بود که سلاح بدوش گرفته علیه کفر و کمونیزم و علیه روسهای اشغالگر بجهاد مسلحانه پرداخت و چندین بار با قوای



کمونستی (روسهای متجاوز و مزدوران فروسایه شان) داخل پیکار گردید . سر انجام در یک توطئه نا جوانمردانه بدرجهٔ شهادت رسید .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید محمد فاروق «وزیری»

اسلام عزیز این مکتب انقلاب آفرین و انسان ساز در دراز های تاریخ شکوهمند و پر افتخار خویش بر کفر و ظلم و بیداد گری ها رزمیده و در راه نابودی کفر و ظلم و ستم ازصحنهٔ گیتی و اقامه نظام عدل اسلامی بهترین فرزندان صدیق خود را نثار و قربان کرده است .

ملت مؤمن و مجاهد افغانستان نیز همواره به حیث پاسداران واقعی اسلام و ارزش های والای آن بدفاع از اسلام عزیز پرداخته و نگذاشتند تا دشمنان دین مقدس و نجات آفرین آرزوهای شوم شانرا در مبارزه به‌اسلام بر آورده سازند .

مجاهد شهید برادر محمد فاروق «وزیری» نیز یکی از همان تربیت یافتگان واقعی مکتب توحید و مجاهد راه خدا بود. شهید محمد فاروق‌وزیری فرزند محمد نواب (وزیری) ساکن

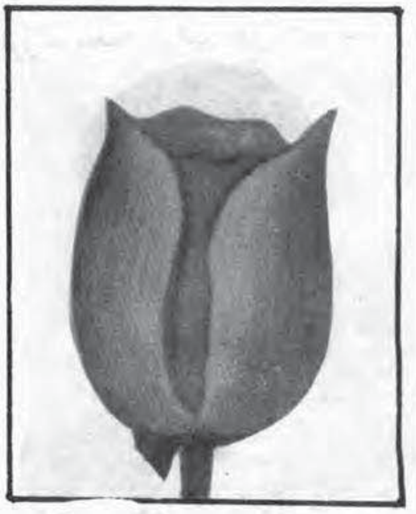


سیاه بینی محمد اغه ولایت لوگر در سال (١٣٣١)هش، دریک فامیل متدین متولد گردیده و در دامان خانوادهٔخدا پرست خویش درس توحید و اسلام دوستی را فرا گرفت شهید موصوف تعلیمات ابتدائی را در مکتب آبنازک و دوره متوسط را در مکتب زید آباد و دوره لیسه را در چهار آسیاب ولایت کابل تکمیل نمود و با جدیت و تلاش خستگی ناپذیر مراحل تحصیل را یکی پی دیگر می پیمود و به درجه عالی در سال ١٣٥٤ از لیسه چهار آسیاب

فارغ گردید و در سال ۱۳۵۵ تا سال (۱۳۵۶) دوره یکساله عسکری را در بالا حصار کابل سپری نمود و بعد از سپری نمودن عسکری به صفت مامور محاسبه در نساجی نخی قندهار مقرر گردید و با آغاز انقلاب اسلامی با برادران مجاهد قندهار ارتباط گرفته و در تار مار کردن ناحیه شهر قندهار مستقیماً حصه گرفت و در عملیات‌های پنجواش و پاشمول ولایت قندهار در سال (۱۳۵۸) نیز اشتراک داشت و در سال ۱۳۵۸ وظیفه ماموریت را ترک گفته و مستقیماً درولایت لوگر با برادران مجاهد جبهه زید بن حارث (رض) زید آباد یکجا شده و دوشادوش برادران به جهاد مسلحانه بر ضد کمونیزم جهان خوار شرکت نمود و از فداکاری های بی امان در راه حق دریغ ننمود و در معرکه های متعدد جهاد اشتراک نموده و در دین امر مقدس رشادت و شجاعت کم نظیر از خود نشان داد این رهرو نستوه طریق توحید سرانجام در ماه رمضان المبارک در سال ۱۳۶۵ نا گهان ونا جوان-مردانه از طرف عناصر دستگاه جهنمی خاد (غلامان حلقه بگوش روس) شدیداً مجروح گردید و بعد از تکالیف زیاد در شب چهار شنبه تاریخ ۶۵-۱۵-۴ در شفاخانه کمپلکس اسلام‌آباد شهادت را نوشید و روحش بسوی ملوکیت اعلی پرواز کرد .

(انا لله وانا الیه راجعون)

روحش شاد و یادش گرامی باد



شهید محمد برات

شهید محمد برات ولد عبدالرحمن در قریهٔ و زرغر ولایت پروان دیده بدنیا کشود .

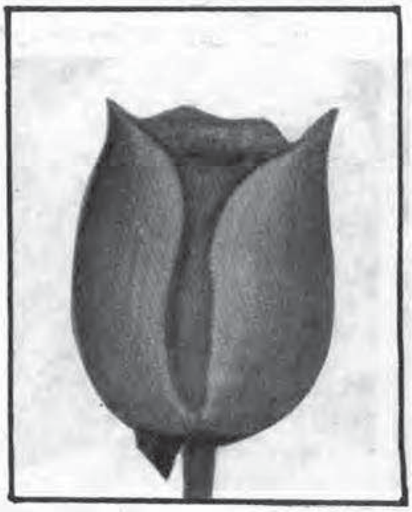
موصوف مجاهد بیدار وهوشیاری بود که در عملیات های ضد روسی شهامت و دلیری خود را تبارز میداد سر انجام بتاریخ ۱۰-۴-۱۳۶۴ در اثر یک بر خورد رویا روئی با مهاجمین روسی و نو کران فرومایه شان جام شهادت را نصیب شد .



شهید نور محمد

برادر مجاهد شهید نور محمد ولد حاجی محمد نور در سال ۱۳۴۵ در یک خانوادهٔ متدین چشم به جهان کشود و تحصیلات ابتدائی خود را در لیسهٔ جمعیت میدان انجام داده است .

و به سن ۲۱ سالگی در ۱۳۶۳ به جهاد مسلحانه علیه ملحدین شروع نمود و بتاریخ ۲۴-۵-۱۳۶۵ مطابق لیل عید ضحی در یک عملیات بالای پوسته های کفر و الحاد جام شهادت را نوشید .

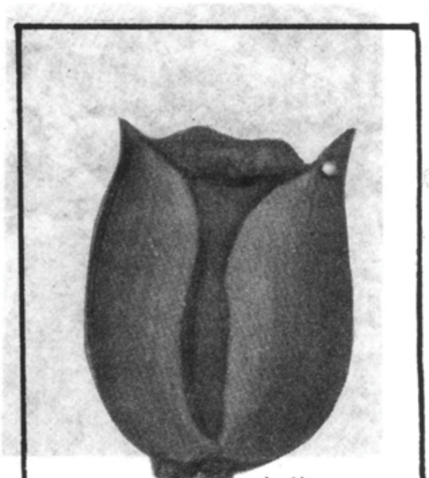


شهید محمد عمر

شهید محمد عمر ولد نور محمد در یک خانوادهٔ دین دوست و خدا جو مربوط قریهٔ وزرغر ولایت پروان دیده بجهان هستی کشود .

موصوف پیشه دریوری داشت و با بمیان آمدن رژیم منحوس کمونستی بصفوف مبارزین اسلام پیوست سر انجام در اثر حملهٔ ملحدین و روسهای اشغالگر و خون آشام بدرجهٔ رفیع شهادت نایل آمد .

انا لله وانا الیه راجعون



شهید عبدالواصل

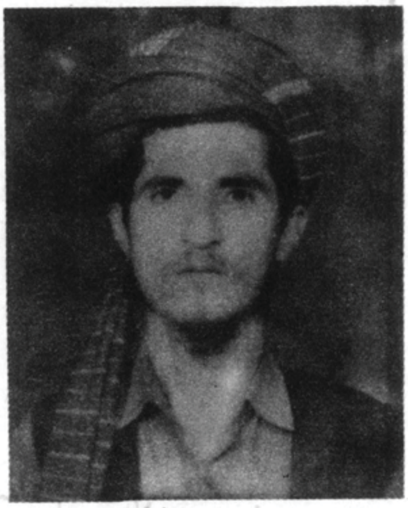
شهید عبدالواصل فرزند عبدالملک در قریهٔ وزرغرمربوط ولسوالی غوربند ولایت پروان در یک خانوادهٔ اسلام دوست چشم بجهان هستی کشود . این مجاهد دلیر و هدف مند که دورهٔ تعلیمات ابتدائی خود را تا صنف شش بپایان رسانیده بود ، با بمیان آمدن رژیم منفور کمونستی که با مداخلهٔ مستقیم روسها صورت پذیرفت ، سلاح بردوش گرفته علیه ملحدین و اشغالگران روسی به مبارزه و جهاد پرداخت ، سر انجام بتاریخ ٢٤-٢-١٣٦٣ در اثر بمباردمان وحشیانهٔ طیارات کرملین به شهادت رسید .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید ملا عبدالقیوم

شهید ملا عبدالقیوم فرزند گل اختیار بای سال ١٣٣٢ ه ش در قریه ای مربوط ولسوالی لولاشی ولایت فاریاب در یک خانوادهٔ متدین و خدا پرست متولد گردید .

نامبرده بسن هفت سالگی شامل مکتب گردیده تا صنف هشتم تعلیمات خود را بپایان رساند و نسبت مشکلات خانواده‌گی از ادامهٔ تحصیل عاجزمانده



بشغل کشاورزی و تجارت پرداخت و از همین مدرک امرار حیات میکرد .

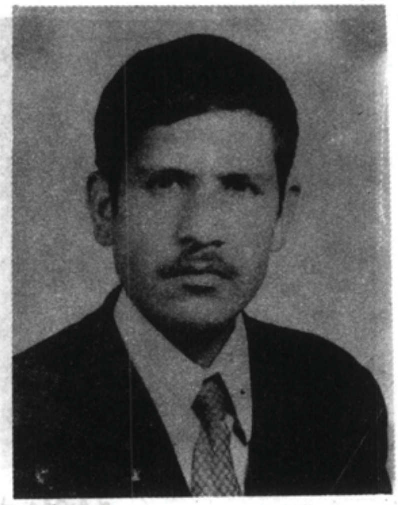
موصوف در سال ١٣٥٧ به عسکری سوق شد ، و با بمیان آمدن رژیم مزدور روسی خدمت عسکری را زیر پرچم کفر و الحاد بر خود حرام دانسته همراه با دوازده نفر از رفقای همدوره اش با بیست میل کلاشنکوف بصفوف مجاهدین پیوست و دوشادوش برادران مجاهد و مبارزش علیه کفر و الحاد بجهاد مقدس ادامه داد . و در عملیات های ضد روسی ، شهکاریها و فدا کاریهای چشم گیری از خود نشان داد .

بالاخره بتاریخ ٢٨ عقرب ١٣٦٠ از طرف دشمنان اسلام و بشریت‌هدف گلوله قرار گرفته جام شهادت را نصیب شد .

(انا لله و انا الیه راجعون)

شهید مامور سردار

برادر مجاهد پر تلاش با درد و با درک ما که هابیل وار بشهادت رسید، این شهید مامور سردار است که در یک خانوادهٔ غیور و با دیانت در قریهٔ سی آب ولسوالی شکر دره ولایت کابل چشم به جهان کشود و تعلیمات



دینی را تا سن هفت سالگی نزد پدر و امام مسجد آموخت و بعداً در سال ١٣٤٦ شامل مکتب قلعه مراد بیگ گردید و تا صنف دوازدهم‌بطور خیلی منظم به صفت یک دنشجوی صادق ، صابر و با تقوی به تعلیمات خویش ادامه داد و پس از فراغت از لیسه قلعه مراد بیگ شامل ماموریت شده به وظیفه خویش مصروف بود که قشون متجاوز و خون آشام روسی در کشور ما حمله نمود برادر موصوف وظیفه را رها کرده و با سائر برادران خویش وارد معرکهٔ جهاد گردید و در مدت هفت سال جهاد مسلحانه از هیچگونه فدا کاری و شهامت در راه نابودی دشمن خدا و بشریت یعنی روسها و نوکران ملحد شان دریغ نکرده بالاخره در ماه میزان سال ١٣٦٥ در یک نبرد خونین با عناصر پلید و خائن به وطن به آرزوی دیرینه اش یعنی مقام عالی شهادت نائل آمد .

یادش گرامی و راهش مستدام باد .

(انا لله و انا الیه راجعون)



شهید مقصود

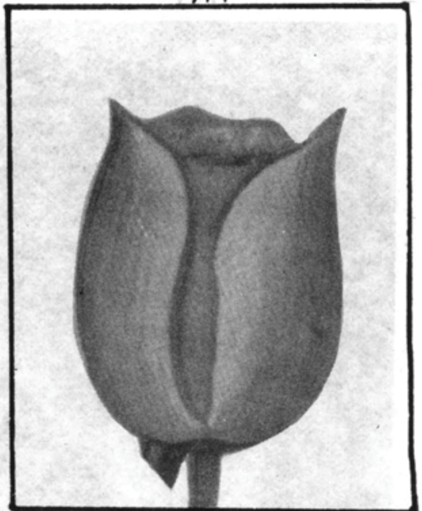
برادر شهید مقصود فرزند انار گل در سال ۱۳۳۵ هـ ش در قریهٔ وزرغر مربوط ولایت پروان دیده بجهان کشود.

موصوف در اثنای کودتای تره‌کی مزدور بخدمت عسکری مصروف بود، بعد از شناخت چهره های منفور خلق و پرچم وارد سنگر جهاد گردید و بخاطر دفاع از حریت و آزادی سر سختانه با دشمنان اسلام (روسهای اشغالگر و مزدورانشان) جنگید و در طول جهاد و جنگ با دشمنان اسلام از خود قهر مانیها و ایثار گریهائی شایانی نشان داد. سرانجام بتاریخ ۱۰-۱-۱۳۶۵ در منطقه سروبی ازطرف روسها که در کمین بودند بدرجهٔ شهادت رسانیده شد.

(انا لله و انا الیه راجعون)

شهید اختر محمد

شهید اختر محمد فرزند محمد سلیم در سال ۱۳۳۶ هـ ش در قریهٔ وزرغر ولایت پروان چشم به جهان کشود. موصوف از زمان هجوم قشون سرخ روسی به افغانستان بصفوف رزمندگان اسلام پیوسته تا آخرین لحظهٔ حیات خود به پیکار علیه ملحدین و اشغالگران



ادامه داد، بالاخره در نبرد و ستیز با دشمنان اسلام، برادر اختر محمد همراه با دیگرهمرزمانش، ریدی گل ومحمد گل بتاریخ ۲۴-۶-۶۴ بدرجهٔ رفیع شهادت رسیدند.

شهید ملا فقیر

شهید ملا فقیر مشهور به روس کش فرزند پیر دوست در سال ۱۳٤۰ هـ ش در قریهٔ بهزادی ولسوالی شکر دره ولایت کابل در یک خانواده مظلوم مومن و با دیانت چشم به‌جهان کشود موصوف تعلیمات دینی را در مسجد نزد علمای منطقه آموخت و زمانیکه قشون سرخ در کشورما تجاوز کرد برادر ملا فقیر سلاح برداشته وبر علیه قشون سرخ به جهاد مسلحانه آغاز نمود وی یکی از مجاهدین با شهامت نامور، مبارز، و مکتبی منطقه بود و همواره در فکر قلع و قمع و وارد نمودن ضربه بر پیکر کفار بود قلب وی از کینه و بغض با مسلمین پاک و با تمام برادران مجاهد و اهالی منطقه رفتار خیلی صمیمانه و برادرانه داشت و همگان او را دوست داشتند و درمیان همسنگران از شهرت و محبوبیتی خاص برخوردار بود.



این برادر با شهامت در ماه اسد سال ۱۳٦٤ در اثر یک توطئه مرموز ونا جوانمردانهٔ دشمن به شهادت رسید و قلب اهالی منطقه و همسنگران را جریحه دار نموده و دوستانش را در سوگ فرونشاند.

(انا لله و انا الیه راجعون)

شهید مولوی محمد حریف

جوانمرد با ایمان و با تقوی، سنگر دار با وفاء اسلام شهید مولوی محمد حریف فرزند ملا احمد در سال ۱۳۲۸ در قریهٔ سه‌باغ ولسوالی پسابند ولایت غوردر یک خانوادهٔ نجیب و مسلمان و متدین دیده بجهان گشود از ایام طفولیت علاقه به درس و تعلیم و آموزش داشت والدینش نیز به علاقه مندی فرزند شان را شامل مدارس‌علوم دینی نمودند، بعد از چندی نزد علما در قریه کاکری «پسابند» رفته دورهٔاول تحصیل اش را در همان جا پیش میبرد، سپس جهت آموزش و کسب بیشترعلم رهسپار کابل گردیدتا ازهذا یای بیشتر علم مستفید گردد، همان بود که در مدرسه علوم دینی احد خیل در کابل شامل و مصروف تحصیل علم گردید علاوه از تحصیل وظیفهٔ امامت را در

مسجد جامع چار دهی نیز به عهده داشت ، مدت چند سال را در آنجا گذشتانده و بعد از طی ا کمال تحصیل در سال ۱۳۵۳ واپس عازم زاد گاه اصلی اش گردید ، بعداً در ولسوالی پغمان خطیب مسجد جامع تعین شد و تا سال ۱۳۵۷ امامت مسجد جامع را بدوش داشت تاآنکه رژیم مارکسیستی و کودتای غیر اسلامی هفت ثور ۵۷، اعلان شد، از آن تاریخ به بعد مولوی

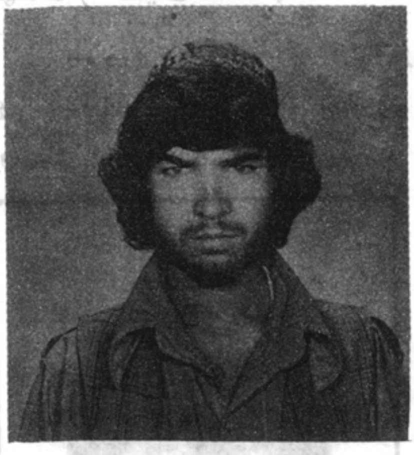


محمد حریف با تنی چند از علما و موی سفیدان آن منطقه از قبیل مولوی محمد حسن ، مولوی حسیب الله ، حاجی احمد خان با دو پسرش حاجی عبدالله وملا محمد جان، حاجی وکیل احمد خان «سرخک» وکیل امر الدین ، ارباب عبدالشکور که جمله ۷۲ نفر می شدند به خاطر اعلان جهاد مقدس علیه باطل از دامن کفر و الحاد گوشه گیری وبه تبلیغات وسیع اسلامی پرداختند، جنایت کاران حرفه‌ئی خلق و پرچم با نیرنگهای فریبنده در ماه قوس سال ۱۳۵۷ آنها را دستگیر و بزندال پل چرخی فرستادند و در پل چرخی بعد از شکنجه ها، ناخن کشیدن ها ، دنده برق ها روغن داغ نمودن‌ها و بالاخره قطع نمودن اندامها جان را به جان آفرین سپرده و جام شهادت را نوشیدند .

(انا لله و انا الیه راجعون)

شهید محمد عیسی

شهید محمد عیسی «کفر ستیز» فرزند نیاز محمد در سال ۱۳۴۳ هـ ش در یک خانوادهٔ متدین در قریهٔ سلیمان ولسوالی شکر دره ولایت کابل چشم به



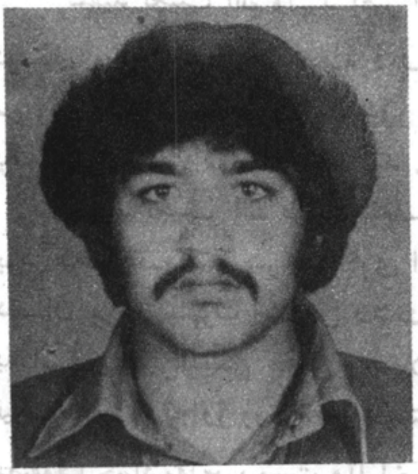
جهان کشود موصوف پس از فراگیری تعلیمات دینی در مسجد و نزد علمای منطقه مصروف شغل دهقانی بود که روسهای ملحد در کشور اسلامی ما حمله نمودند . برادر محمد عیسی که هنوز به سن بلوغیت نرسیده بود با شور و شوق و جذبهٔ اسلامی سلاح بردوش گرفته و آغاز به جهاد فی‌سبیل الله نمود همواره در عملیات ها شرکت می نمود و خیلی ها علاقمند جهاد و سرکوبی دشمنان خدا و شریعت بوداو قهرمانانه و فی سبیل الله جنگید و ضربات محکمی بر پیکر دشمن وارد نمود بالاخره پس از آنکه یکعده از نوکران روسی رارهسپار جهنم ساخت سرانجام در اثر بمباردمان وحشیانهٔ روسهای اشغالگر بدرجهٔ شهادت نایل آمد .

(انا لله و انا الیه راجعون)

شهید سید اعظم

شهید سید اعظم فرزند سید حصین در سال ۱۳۳۹ هـ ش در یک خانوادهٔ مومن و با دیانت در قریه سلیمان ولسوالی شکر دره ولایت کابل چشم به جهان کشود .

وی یک شخص با تقوی ، صادق،



زحمتکش و خدا جو بود و مهر او در قلوب همه از اهالی منطقه جاداشت با روی کار آمدن رژیم ملحد و حمله قشون روسی در کشور اسلامی مان افغانستان برادر سید اعظم در کنار سائر برادران مجاهد منطقه آغاز به جهاد فی سبیل الله نموده و به جهت سر کوبی دشمن از هیچگونه سعی وفدا کاری دریغ ننمود بالاخره در سال ۱۳۶۳ در یک برخورد خونین و رویا روئی با روسهای وحشی در حالیکه ده ها تن آنها را رهسپار جهنم نموده بودند گلوله های داغ دشمن در سینه پاک این برادر اصابت نموده و بمقام عالی شهادت نائل آمد .

(انا لله و انا الیه راجعون)







شهید نجیب الله

شهید نجیب الله ولـد نصر الله در سال ۱۳۳۸ هـ ش در قریهٔ د لور مربوط ولسوالی ساغر ولایت غور در یک خانوادهٔ دین دوست بدنیا آمد .

شهید نجیب الله طالب العلمی بود که با تقوی و پرهیز گاری اش درمیان مردم شهرت بسزائی داشت ، به اساس همین حسن عمل و اخلاق نیکش، بعد از تجاوز روسیه بهافغانستان بصفوف جهاد مقدس پیوست وتا آخرین لحظهٔ عمرش در برابر کفر و کمونیزم جنگید ، سر انجام بتاریخ ماه ثور سال ۱۳٦۰ هـ ش در اثر یک برخورد رویا روئی با روس اشغالگر جام شهادت را نوشید .

(انا لله و انا الیه راجعون)

شهید عبدالجبار

شهید عبدالجبار ولد عبدالرحمن در سال ۱۳٤۰ هـ ش در ولسوالی منگجک ولایت جوز جان در قریهٔ قورچنغو بدنیا آمد .

موصوف با روی کار آمدن رژیم تحت الحمایه ای روسیه چندین بار به ولسوالی مربوطهٔ شان همراه با مجاهدین منطقه حمله برده که درنتیجه ولسوالی فتح و اقسام سلاح ها و مهمات را نصیب شدند .

بالاخره برادر عبدالجبار بتاریخ ۱٤-٦-۱۳٦۳ در اثر یک برخورد با روسهای متجاوز به شهادت رسید .



شهید سید گل

شهید سید گل ولد غلام جان در یک خانوادهٔ دین دوست مربوط قریهٔ و زرغر ولایت پروان چشم به جهان هستی کشود .

موصوف در اثر حملهٔ قشون سرخ متجاوز روسی بمنطقه مورد اصابت مرمی دشمن قرار گرفته بدرجهٔ شهادت نایل آمد .

شهید سید سیف الدین

شهید سید سیف الدین ولد سید بوری در سال ۱۳٤٦ در قریهٔ خانقاه مربوط ولسوالی درزاب ولایت فاریاب چشم بجهان کشود .

موصوف بعد از روئی کار آمدن رژیم منحوس کمونستی با مداخلهٔ مستقیم روسهای پلید و آدم خوار ، دست بمبارزه و قیام مسلحانه زده ، بخاطر سر بلندی اسلام و نجات وطن اسلامی افغانستان از شر کمونیزم جنایت کار تا آخرین قطرهٔ خون خود رزمید ، تا آنکه بتاریخ ۲-۷-۱۳٦۵ از طرف روسهای سفاک بدرجهٔ شهادت نایل آمد .

(انا لله و انا الیه راجعون)

شهید محمد عثمان

شهید محمد عثمان فرزند محمد عظیم از قریهٔ کنعان ولسوالی ساغر ولایت غور در سال ۱۳٤۵ هـ ش در یک خانوادهٔ اسلام دوست بدنیا آمد .

موصوف بعد از بمیان آمدن رژیم کمونستی در افغانستان ، وظیفهٔ ایمان و وجدانی خود دانست تا در برابر مظالم و جنایات مزدوران کرملین خاموش نه نشینند ، همان بود که شجاعانه و دلیرانه قدم بمبارزه و پیکار علیه ملحدین برداشت و تا آخرین لحظهٔ حیات خود در راه پیش برد جهاد



دمی آرام نگرفت سر انجام در اثرکمین گیری ملحدین و غلامان گوش بفرمان کرملین به سن ۱۹ سالگی هدف مرمی قرار گرفته درجهٔ شهادت را نصیب شد.

انا لله وانا الیه راجعون



برادر شهید معراج الدین

معراج الدین ولد (قربان) مسکونه قریه کفش علاقه داری چارکنت بتاریخ ۱۳۵۹ به جهاد مقدس و رهائی بخش آغاز نموده و مدت چهار سال با شور و شوق اسلامی به مبارزه خود علیه دولت پوشال و روس های متجاوز پرداخت و خدمات شایانی را در راه جهاد انجام داد و یک مبارز فعال و با کوشش بود برادر شهید معراج الدین

در یک نبرد رویا روئی با دشمنان اسلام جام شهادت را نوشید بتاریخ ۲۱-۱۱-۱۳۶۳ .



شهید میر زمان

شهید میر زمان فرزند شاه زمان در سال ۱۳۳۶ ه ش در قریهٔ و زرغر مربوط ولسوالی غوربند ولایت پروان در یک خانوادهٔ متدین چشم بدنیا کشود .

شهید موصوف با بمیان آمدن رژیم کمونستی بی تفاوت نمانده به فعالیت ضد روسی آغاز نموده ، ابتداء مسئولیت دعوت و تنظیم را در منطقهٔ وزرغر بعهده داشت، بعداً سلاح بدوش گرفته عملاً با اشغالگران روسی و مزدوران فرومایه شان دست به پیکار و نبرد زد ، سر انجام در ادامهٔ این آرمان مقدس بتاریخ ۲-۳-۱۳۶۴ به درجهٔ رفیع شهادت نایل آمد .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید محمد غازی

برادر شهید محمد غازی فرزند ملا عزیز خان در سال ۱۳۳۸ در قریهٔ وزرغر ولسوالی غوربند ولایت پروان دیده بدنیا کشود . مذکور بعد ازینکه برادرش معلم محمد ظاهرشهید بشهادت رسید ، سلاحش را برداشته، راه برادرش را که جهاد و مبارزه علیه کفر و کمونیزم بود تعقیب نموده تا آخرین



رمق حیات ادامه دهندهٔ راه برادرش گردیدکه سر انجام بتاریخ ۱-۱-۱۳۶۵ . در اثریک برخورد رویا روئی با ملحدین بدرجهٔ رفیع شهادت نایل گردید.

انا لله وانا الیه راجعون



شهید حاجی محمد دین

شهید حاجی محمد دین ولد شاهمراد نقل در قریهٔ ارگلی ولسوالی منگجک ولایت جوز جان در یک خانوادهٔ متدین چشم به جهان کشود. در سن جوانی به وظیفهٔ تجارت قالین مصروف بود و بعد از روی کار آمدن کودتای ۷ ثور به همرای برادران جان بر کف یکجا شده و در چندین عملیات اشتراک نه ود و بالاخره در سال ۱۳۶۱ به سن ۷۰ سالگی به اثر بمباردمان قوای وحشی روس در قریهٔ ارگلی جام شهادت را نوشید .







شهید محمد نبی فرزند محمدامیر در سال ۱۳٤٤ در قریه درانی ولسوالی برکی برک ولایت لوگر در یک فامیل متدین چشم به جهان کشود و در سن هفت سالگی در مکتب ابتدایه چهلتن بد روس آغاز نمود تا صنف هفتم به تعلیمات خویش ادامه داد موصوف بابه میان آمدن رژیم کمونستی در افغانستان به جهاد مسلحانه شروع نمود و در هر عملیات با برادران مسلح جبهه ابو مسلم خراسانی اشتراک می ورزید و از هیچ نوع جانبازی در راه جهاد دریغ نمیکرد و در بین برادران همسنگرش خیلی محبوبیت داشت بالاخره بتاریخ ۳۰ ماه مبارک رمضان مصادف با ۱۷ برج جوزای ۱۳٦۵ به‌اثر فیرهای ۱۳ BM روسهای خونخوار به سن ۲۱ سالگی جام‌شهادت نوشید و بحق پیوست .

روحش شاد و یادش گرامی باد .
(انا لله و انا الیه راجعون)

شهید محمد عوض

شهید محمد عوض فرزند غلام محی الدین مسکونه قریه بلوچها مربوط مرکز ولایت بغلان در یک فامیل مسلمان دیده بجهان کشود بنا بر ضعف اقتصادی نتوانست شامل مکتب گردد وبه‌پیشهٔ دهقانی پرداخت بعد از بمیان آمدن کودتای ننگین ثور این برادر مجاهد سلاح بر دست گرفته به صف مجاهدین پیوست و در چندین عملیات رویا روئی با دشمن اشتراک نموده از خود فداکاریهای را بیاد گار گذاشت تا اینکه بتاریخ ۲٤-٦-۱۳٦۵ بعد از مقاومت زیاد جام شهادت را نوشید .

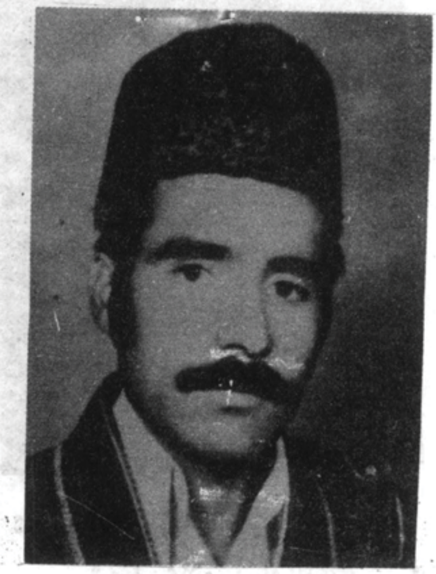
یادش گرامی و راهش مستدام

شهید قیام الدین (الماس)

مرحوم قیام الدین مشهور به الماس ولد زین العابدین در سال ۱۳٤۱ در یکی از خانواده‌ی متدین گلبهار دیده بجهان کشود در ایام طفولیتش در مساجد به تعلیمات دینی مصروف بود تا آنکه در مکتب متوسطه گلبهار رسماً شامل گردید ، مرحوم علاقه خاصی که به علوم دینی داشت بعد از سپری نمودن و آموختن دورهٔ متوسطه با دادن امتحان کانکور شامل کورس تخنیکم نساجی گلبهار شد و یک مدت را در آنجا گذشتاند و قبل از تجاوز سوسیال امپریالزم روس، به مبارزهٔ مخفیانه اسلامی آغاز نموده بسیاری از هم مسلکان خود را رهبری می کرد و در سال (۱۳۵۹) مسلحانه به جهاد آغاز نموده عضویت قطعهٔ متحرک گلبهار را داشت در طول جهاد مسلحانه اش نسبت تلاش و سعی اش درکار جهاد محبوبیت خاص در بین مجاهدین داشت . در عملیات‌ها و سنگر ها در صف اول قرار می گرفت تا آنکه بصفت قوماندان گروپ وحدت تعین و مقرر گردید وقتیکه مسؤلیت گروپ را به عهده داشت با تکتیک های خاص علیه دشمن رزمید و با استفاده از مین های خود ساخته اش ده ها تانک و موتر دشمن را منهدم

ساخته بود . روسها و ملحدین داخلی نمیتوانستند با روحیه آرام از آن ۵/۱ بدون تلفات عبور نمایند . سر انجام برادر قیام الدین مشهور به الماس طی یک حمله وحشیانه روسها در منطقه گلبهار و جبل السراج بعد از انهدام پنج عراده تانک و سرنشینانش در نبرد رویا روئی با دشمن بتاریخ ۲۱ عقرب سال ۱۳۶۵ یوم چهار شنبه ساعت ٤ بجه عصر با دو تن از مجاهدین هر یک شاولی ولد عین الدین ومحمدامین ولد عبدالکریم از قریه خواجه خیل گلبهار بدرجه عالی شهادت نایل آمدند و برحمت ایزدی پیوستند روحشان شاد و یاد شان گرامی باد .

(انا لله و انا الیه راجعون)



شهید عبدالغفور

برادر عبدالغفور ولد فقیر محمد در سال ۱۳۲۸ در گذر ملتانی شهر چهار یکار مرکز ولایت پروان تولد گردید برادر شهید از آوان طفوایت تحت نظر پدرش که از جملهٔ علماء بود در فراگرفتن علوم دینی مصروف بود و باوریکار آمدن رژیم مزدور کابل دست اندر کار جهاد گردید و در ابعاد مختلف جهاد اسلامی همدوش برادران مجاهد کار میکرد تا بالاخره بتاریخ ۲۷ حمل ۱۳۶۵ هدف تیر خود فروختگان (پرچمی‌ها) گردید بدرجهٔ رفیع شهادت نایل آمد .

شهید عبدالروف

شهید عبدالروف در یک فامیل مسلمان در قریه برفک علاقه داری تالهٔ ولایت بغلان دیده بجهان گشود و تاصنف هشتم تحصیل خویش را ادامه داد و بعد از بقدرت رسیدن نوکران



روس به صف مجاهدین پیوست تااینکه بتاریخ ۱۸-۲-۱۳۶٤ در یک نبرد خونین جام شهادت نوشید .

شهید عزیز الله

برادر شهید عزیز الله ولد محمد اعظم در یک فامیل متدین و مسلمان در سال ۱۳۳۲ در قریه نو نیاز چهار آسیاب کابل چشم به جهان کشوده و در سن ۸ سالگی شامل مکتب دهاتی آن قریه گردیده وتا صنف پنجم مکتب را تعقیب نموده و نسبت مشکلات اقتصادی بدروس خویش ادامه داده نتوانسته به شغل آزاد پرداخت و بعد از بمیان آمدن دولت مزدور و روس ملحد، همراه ۵ برادران مجاهد جمعیت اسلامی افغانستان ارتباط خود را به جهاد مالی و زبانی نظر بدستور برادران مجاهد خود پرداخته ودر سال ۱۳۵۹ به جهاد مسلحانه شروع نمود موصوف در سال ۱۳۶۲ بحیث قوماندان گروپ سنگر خیل جبهه ولسوالی محمد آغه ولایت لوگر تعین گردیده و تا سال ٥٤ بحیث قوماندان وظیفه مقدس جهاد را بصورت احسن پیش می برد و از هیچ گونه ایثار و فدا کاری دریغ نمیکرد و درده ها عملیات بمقابل کفر و الحاد در ولسوالی محمد آغه لوگر و مرکز کابل اشتراک نموده و بالآخره برادر مجاهد در جنگ رویا روی



با دشمن ملحد بتاریخ ۹-۵-٦٤ شب جمعه مبارک در مرکز سرخ آب جام شهادت را نوشید و به ارمان ابدی خود نایل گردید روحش شاد و یادش گرامی باد .

(انا لله و انا الیه راجعون)



شهید ولی الله

شهید ولی‌الله د حاجی خیرالله زوی په ۱۳۴۲ کال کی د پکتیا ولایت د خوست لوی ولسوالی د مدیخلو په یوه دینداره کورنی‌کی زیږیدلی وه او په ۱۳۵۸ کال نی د کمونستانو په مقابل کی په وسله وال جهاد پیل‌وکړنوموړی په جهاد کی د زیاد فعالیت په وجه د سر گروپ په حیث‌تعین شو په ډیرو عملیاتو کی ئی اشتراک کړیده لکه د باړی - لالیژی او ډبگی تهانی فتح بالاخره په کال۷ . ٤ ، ۳د ترکی دپوستی نیولو په وخت کی د لومړی سیادتی په څلورمه نیټه د شهادت لوی مقام ته ورسید .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید اطلس‌الدین

شهید ور ور اطلس الدین دحاجی شهاب‌الدین زوی چه په ۱۳٤٤ کال د خوست د لوی واسوالی د علی شیرو د علاقداری دجګدرانو د کلی‌په مسلمانه او شریفه کورنی زیږیدلی وه د عمر تر آخره لحظو پوری ئی زیاتی‌فدا کاری کړی



د اسلام د دلته مجاهد په ۱۳٦۳ کال د روسانو او د هغو د مزدورانو په سخته مقابله کی‌بعد له دوه ورځو جنگ څخه د شهادت لوړ مقام ته ورسید .

انا لله وانا الیه راجعون

شهید عبدالجبار

مرحوم عبدالجبار فرزند عبدالستار که در یک خانوادۀ متدین و خدا پرست در قریه شرم خیل علاقداری بویغنی ولسوالی کوهستان مربوط ولایت کاپیسا دیده به جهان هستی کشود تاریخ مبارزۀ برادر مجاهد ما عبدالجبار از سال ۱۳۵٦ به بعدشروع شد برادر موصوف دو سال مبارزه‌مخفی داشت و بعد از سال ۱۳۵۸ مسلحانه در تنظیم جمعیت اسلامی افغانستان به جهاد خود ادامه داد تا اینکه بتاریخ (۲۹-٦-۱۳٦٥) در حمله روسهای ملحددر قرارگاه‌عمومی بویغنی به اثر فیر توب بـه عمر ۱۸ سالگی



جام شهادت نوشید روحش شاد و یادش گرامی باد .

(انا لله و انا الیه راجعون)



شهید غلام بهاوالدین

شهید غلام بهاوالدین فرزند محمد امیر در سال ۱۳٤٥ در فامیل مسلمان در قریه مناره جبل السراج متولد گردید بعد از بقدرت رسیدن کمونستها در کشور برادر سلاح بدست گرفته بجهاد مسلحانه آغاز نمود و بتاریخ ۹-۱۰-۱۳٦٤ به مقام شهادت نائل آمد . (انا لله وانا الیه راجعون)

... رستاخیز عظیم کنونی کشور عزیز
ما افغانستان محصول رنجهای فراوان آن
فرزندان صدیق و والا همتیست که در دوران
افسردگی با دل دردمند و پرارسان ، ارادهٔ
آهنین ، ایمان مستحکم و نگاه ژرف بین
برای بیداری ملت افسردهٔ خود بدون
غوغا و ریا کاری بفعالیت آغاز، آرام و
بیصدا اما باتندی گام برمی داشتند. نهضت
اسلامی معاصر فقط یک عکس العمل شعار
های تند و بی حاصل نیست بلکه زاده
جدوجهد شباروزی و اخلاص و دلسوزی
آن پیکارگران مؤمنیست که با دانش وبینش
اسلامی تهداب نخستین جنبش را درست
و مستحکم گذاشته اند .

درود بر روان این فرزندان صدیق
اسلام که موج خون شان چمن در چمن
لاله‌های انقلاب را زینت بخشید وشاهراه
آزادی را بروی امت اسلامی وملتهای در
زنجیر کشود .

رهبر جمعیت اسلامی افغانستان

